

تَفْصِيحٌ وَ مَحَاكِمَةٌ لِرِ تَارِيخِ آلِ مُحَمَّدٍ

فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ  
يُكْفَرُونَ

فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ  
يُكْفَرُونَ

فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ  
يُكْفَرُونَ

تشریح و محاکمہ

در

# تاریخ آل محمد (ص)



محقق و مورخ شہرہ قاضی زنگہ زوری

(آغازی بہاول بہجت) احمدی

ترجمہ آقای مرزا مہدی ادیب

(سود خاصہ ان کتاب برای امور شریعہ است)

«جایزہ شہاب»

# بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

## تشیع - یا حکمت آسمانی

تشیع مقدسترین عقیده است

تشیع چه میگوید؟

تشیع میگوید همیشه شاخه از درخت سبز بار آور نبوت در میان

مردم باقیست

تشیع میگوید باید همیشه شخصیتی کامل پیشوا و امام باشد که

میزان انسانیت است

تشیع میگوید حکومت اسلام حکومت افاضل است

تشیع میگوید با نیروی الهی افاضل باید بهترین حکومت عادلانه

تشکیل شود

تشیع میگوید مانند پیشوایان فداکار خود در راه رسیدن باین

مقصود باید از همه چیز خود گذشت

تشیع میگوید جهان باید منتظر حکومت الهی باشد و همین آرزو

مقصود نهایی جهان است و پیروان این عقیده خود وجهیت را برای ظهور

آن باید مهیا کنند -

بسی جای تأسف است که این اسلامی مقدس که نتیجه نبوت است پس از غروب یرتو انوار نبوت همیشه آلوده سیاست بازیگران ادوار سیاسی اسلام بوده و دود شهوات سیاست مداران همیشه آنرا در تاریکی و خفا میداشته باندازه ای که این حقیقت بر اکثر مسلمانان و پیروان قرآن نیز مخفی مانده و بتدریج و مرور زمان انتشارات مغرضانه تبدیل بعصیبت جاهلانگه گردید. از هر طرف کوشیدند تا این حقیقت درخشانرا از صورت اصلی خود خارج کردند!

ولی پیشرفت جهان از هر جهت و ظهور علم اجتماع و چگونگی تشکیل حکومت ها و تطور های آن و اسرار تاریخ و حکومت در آن روز بروز این حقیقت را روشن تر میکند و بر قهائی از هر طرف برای روشن کردن این حقیقت و سوزاندن پرده های عصیبت در جهش است:

### از غرب جهان

یکی از دانشمندان فرانسه مینویسد سر نابود شدن اسلام در غرب (اسیائیا) و بقاء آن در شرق این است که اسلام غرب را فقط اموی ها تشکیل دادند و همان خلواهر اسلام در آنجا حکومت میکرد این بود که در برابر جنبش نصرانیت و تشکیلات آنها اساسی بهم فرو ریخته مضمحل شد ولی در شرق چون رشته از تعلیمات معنوی اسلام در میان پیروان علی علیه السلام بنام شیعه بود توانسته است چندین قرن در برابر نیرو های توانای غرب بایستد

دیگر از افق فضل اسلامی (مصر)

این برق درخشان کتابی است که علامه مصری شیخ عبداللہ عازمی بنام تاریخ الحسین (ع) نوشته و بارقه های آن (خصوصاً جلد دوم) حقایق

را از هر جهت روشن کرده و تیرهای قلم متعصبین و محافظه کاران  
آنسرزمین را درهم شکسته همان تیرهاییکه حبثیت حق گوئی و شرافت  
داریخی خودشانرا تخریح نموده ،

روح مقدس ببغمبر اسلام(ص) پناه شان باد ،  
از افق دیگر اسلامی (ترکیه)

همین کتابست که ابن دانشمند بزرك ترك برای خدمت بجماعه  
اسلامی و برکنندن ریشه نفاق و تفرق بجهان مسلمین بذل نموده و با  
روس محکم و متین خود درباریح آمده شیعه ابن گزیده گان الهی شاکمه  
کرده اند و باین نتیجه رسیده که نقطه و ماده اختلاف و تشتمت که در اثر  
آن بغض و کینه و درانر آن ضعف و زبونی بیش آمده اغماض از مقام آمده  
شعه است و چنین رأی داده که از همین جا باید حاره شود و همین مورد باید  
بانظر داک و بی عصیت رسیدگی گردد و چون ابن دانشمند دارای روح  
قضائی بوده بارائی داک بسبک قضائی در این مورد حیاتی قضاوت حق  
و عادلانه نموده اند از همین جهت بسیار مورد توجه سران و دانشمندان  
گردیده ،

برقی هم از مرکز تشیح

این برقی بخشهاست بعنوان دائره المعارف عاوی دانبعج البلاغه  
جدید که نقشه حیاتی و نماینده مقاصد بزرك يروان (شیعه) امام امامان  
امرالومنین عالی علیه السلام است که بقلم تحقیق و بیروی عامی علامه  
شیعه حجه الاسلام آقای میرزا خانیل کمره تنظیم و بتوفیق خداوند تقدیم  
جماعه اسلامی می شود و نابحال یکجز و از بخش جنک آن منتشر شده است  
ادک حون ابن کتاب ( محاکمه درباریح آل محمد ص) شخصیت

نویسنده اش برجسته و گفتارش حجت و نیتش پاک بوده و نسخه ابن کتاب که بیاب است بعلاوه ترکی آن با ترجمه فارسی که بقرام آقای مهدی ادیب (که معلوم است هیچ منظوری جز خدمت بحقیقت نداشته اند) است یکجا طبع شده برای کمک بهمان مقصود و هدف مستقلاً بچاپ آن اقدام شد

سید محمود خان قانی

مقدمه مترجم

## بیان واقع

بر هیچ ذی شعوری مستور نیست که ام‌العلل ابن همه ضعف اسلام و ذلت مسلمین فقط شق عصا و افتراق بوده است. تاریخ عالم گواه صادق بر این است اوقاتیکه ماها ( فرق مسلمین ) بنام خدمت دین و تحصیل اجر اخروی باشداید ستم باحما و اعدام یکدیگر مشغول بودیم سایرین بدون افات و وقت در رفع احتیاجات ملی و تزیید و تشیید قوا و توسعه اختراعات و اکتشافات کوشیده و در تهیه وسائل ترقی و تأمین حال و استقلال جداً فداکاری می نمودند چنانچه امروز هر کس ثمرات عملیات اسلاف خود را در حال جشیدن است.

حقیقه وقتی که انسان اخبار و آثار را جمع باخوت و تعاون اسلامی را با رفتار ضد و معکوس مسلمین مقایسه نماید بی اختیار متعجب میشود که غشاوه غفلت بصر بصیرت ما را بطور پوشیده که از احکام مقدس دینی تا ایندرجه غافل و ذاهل مانده ایم.

بنده عاجز که از عاشقین عظمت اسلام هستم نجات سعادت مسلمین را در پیروی احکام دین و وحدت اسلامی سناخته ام ولی وحدتی بی غش

و آلابش، وحدتی پالت و صمیمی و عاری از هر قسم اغراض خصوصی، وحدتی که خدا و رسول ما را بر آن امر فرموده است من همیشه در این آرزو بودم که آثار وحدت یعنی سعادت در ملت اسلام مشاهده نمایم تا اینکه خوش بختانه مصادف شدم بکتاب تشریح و محاکمه در تاریخ آل محمد (ع) اثر فاضل مسبحر آقای قاضی بهجت افندی که جامع مرایای صوری و معنوی و اشخاص منصف را بهترین دامل رهنما بمقطه وحدت می باشد و بعضی از عامای اعلام و محرمین محض بعمیم فابده کتاب ترجمه آنها بفارسی بمن محول نمودند بنده نیز این خدمت اسلامی را با جان و دل قبول و برای روز معاد آنها ذخیره فرار داده و امیدوارم که فارتین عزیز صاحب تمیز با مرکز در خاندان مقدس رسول اکرم هر قسم نفاق و سقاقرای مبدل بانفاق نموده و در این عصر بر خطر نکدل و یک جهت در اعلائی اوای اسلام باهم شریک مساعی باشند

مهملی ادیب

مقدمه مؤلف بلغه اصل ترکی

## اساس و افاده

وحدت اسلامیه :

اوهب و وحدت اسلامیه و در کلمه دل آراء در که تا ظهور اسلامدن بری قلوب مسامسی کندسه حدت و جاب آمده در . افراد اسلامه دن بر نقرده اولسون بوايه ز که و حده و اتحاد دن بچب امه سون و دورب بوز ملووبای بید د ماب و حده فکر و اتحاد امه سه عاشق اولماسون بر وحدت اسلامه دن بواره و حدت مسامسه نی دگل بلکه و حده

فکر و اتحاد عایه بی مراد ایندر



بز دیدیک که عالم اسلامک فکرأ و مسلکأ بر لشمه سنه افراد اسلامیه نك جمله سی طرفداردر . او یله ایسه ، بزده بو غایه نك طرفداری اولمایه نایلز آنجق بو قدر وار که بو غایه نك اساسنی قورماق استین لر . و عالم اسلامی ملل غربه قیاس ایدنلر ، و بو نقطه نظر دن اوغراشان لر یا کالیورلر ، عمده آچیقجه سنه سهو ایدرلر .

جمادیه آشکار در که ملل غربیه نك افکار عمومیه سنه حکمران وضعیت سیاسیة اولدوقی حالده ، افراد اسلامیه اوزرینه حاکم ، یالکز دین و مذهبدر . مثلاً : بر فرانسیز قاتولیکی ، وضعیت سیاسیة سنه مساعد اولدوقی نظریله ، برتستان بر انکلیزی دایما سوویور . ولی هم مذهبی اولان بر اوستربالی نی ، اصلاً سوویور . چونکه عذها برلك و ارایسه ده سیاستاً میاندارینده ، اختلاف واردر . هکذا برلین لی بیر آلمان ، برتستان مذهبداشی اولان لوندون لی بیر انکلیزی کندینه دشمن عدایتدیکی حالده ، ینه سیاسی نظریله ، قاتولیک بیرویانلری به ، دوست نظریله باقر . چونکه یورویاده ، افکار اوزرینه حاکم سیاستدر مذهب ایسه ، حفر درجه سنده در لکن اسلام عالمی بیله دکندر نه سیاست و نه ده عرق افکار اسلامیه اوزرینه حاکم اولمیوب ، بلکه دین و مذهبدر که افراد اسلامیه اوزرینه حکمران حقیقی در . مثلاً ، قفقاسیه حدودنده یاشیان مسلمان بیر کرد ، کردستانلی بیر کردایله او یوشتمیور : چونکه مذهبی اختلاف وار ولی بیر تبریزانی سوویور ، چونکه اتحاد مذهبی وار در .

هکذا اصفهانلی بر فارس ، هم عرق اولان کابل لی بر فارسی تائیمیور چونکه وحده مذهبی لری یوخدر . با ابن همه ، آذربایجانلی بر ترکی سوویور ، چونکه هم مذهبدرلر . بودر که عالم اسلامه حکمران . دین

و مذهب در ؛ عرق و سیاست صفر درجه سنده در .  
بیله ایسه عالم اسلامك وحدة و توحیدنی آرزو ایدنلر ، البته  
دین و مذهب نقطه نظریله ایسه گریشمه لی در .  
ایمندی بز عالم اسلامك اختلاف نقطه سنی نه ره ده آختار مالی  
و بولمالیز . بلی بز دیرز که دین اسلامده اساس اعتبار یله بر ماده  
اختلاف یوخدر ولی تشکل اعتبار یله تاریخ خطاسی اولاراق مهم بر اختلاف  
عالم اسلامی پارچالابوب اساس وحدتیه سنی گمرمه ده در .  
بز بویگانه اختلافی یالکز تاریخ آل محمد و حقوق خاندان نبوتده  
بلورز فکریمزجه اختلاف امت بو دائرده حاصل اولدوقی کسی ائتلاف  
امتده بو دائرده اولمالی در چونکه هر عضو سقط اولدوقی یردن یاغلا نمالی  
و هر خیط اوزلدیکی مکاندا دیونملیدر .  
بودر که بر تشریح و محاکمه آدلی کتابه زری قلمه آلدق و محل  
اختلاف نقطه لری تشریح و محاکمه ایله حق و حقیقت نروده اولدقین  
اثبات و ارائه ایتدیك فکریمزجه کتاب مز امت بر حومه نین توحید افکار  
اتمه سنه یکانه بر مداردر ولی احقاق حق اتمه ده نه اندازه ده بذل مقدرت  
اتمه زری قارئین گرامین انصاف و قوه ایمانیله رینه حواله ایدرز .  
( زنگه زورلی قاضی بهلول بهجت )

# هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق بسم اللہ خیر الاسماء

تشریح و محاکمه

در تاریخ آل محمد صلعم

بتوفیق و عنایت ایزد متعال و در ظل توجه و هدایت عقل کل  
و هادی سبل حضرت رسول اکرم صل الله علیه و آله و سلم شروع بتحریر  
کتابی می شود که بعنوان ( تشریح و محاکمه در تاریخ آل محمد ) نامیده  
شده و نظر بفکر قاصر و عاجزانه نگارنده این کتاب گران بها نرمن آثار  
ذی قیمت محسوب میشود .

برعموم واضح و معلوم است که محبت و هودت خانواده عصمت  
و طهارت کما اینکه با افراد امت فرض و واجب است هکذا اطالع و  
علاقه مندی از حل و شئونات و تاریخ گذارشات آن سلسله طیبه از  
فروع همان فریضه بزرگ معدود می باشد

مع الناسف تا بحال مابین امت مرحومه تکس این ترتیب جاری  
بوده یعنی عدهائی اسلام در حالتیکه آثار مهمه و قالیفات بزرگ و مفصل در

مواضع متنوعه تالیف نموده اند راجع بسر گذشت و تاریخ سلاله طاهره که محبت و مودت شان در اسلام از شروط اولیه و مهمه بوده اثری باقی نگذاشته اند. مثلاً در صورتیکه مؤلفات زیادی دایر بتاریخ «آل سامان» تاریخ «آل ساجوق» «آل بویه» تاریخ «آل عثمان» دیده میشود فقدان کتابی که تاریخ «آل محمد» را بطور حقیقت کشف و ایضاح نماید آیا شایان تاسف نیست؟

علمای اسلام بهیچ علمی مثل تاریخ و تراجم احوال اهمیت و اعتبار نداده اند تالیفات ابن خلدون «ابن اثیر» «ابن خلکان» «مسعودی» و آثار عدّه زیادی از علمای دیگر از نفیس ترین آثار راجعه بعلم تراجم حال و تاریخ می باشد

از دلایل واضحه بر اینکه علمای اسلام بعلم تاریخ اهمیت فوق العاده داده تاریخ دمشق این عساکر درینجاها جاد. تاریخ (خطیب بغدادی) در هشتاد جلد کافی می باشد، دایر به تراجم احوال نیز آثار قیمت دار مثل (اسدالغابه) و غیره موجود و بعضی از تالیفات باوجود اهمیت شان قدری از توضیح هم کنار افتاده اند با وجود این تالیفات بزرگ مایه تاسف این است که تاریخ (آل محمد - صلیم) و سرگذشت اهل بیت عصمت محل دقت و توجه واقع نشده صفحات تاریخ اهمیت (متنبی) را (برضی) نداده دقت و توجهی که به (ابویوسف) داده شده در حق (امام موسی کاظم علیه السلام) دیده نمی شود تعصب را کنار گذاشته با دیده بی طرفی بنگریم ترتیب کار بکلی برعکس شده هرگاه کسی غیر از این را مدعی باشد صفحات تاریخ حاضر و بر صدق مدعا شاهد و ناطق است

خیلی جای تاسف است مثل طبری مورخ معروف و بنام در تاریخ مهم خودش، در صورتیکه پاره حقایق مهمه و مطالب لازمه را قابل ذکر ندانسته و اهمیت نمیدهد از حقوق ثابتۀ سلالۀ نبوت باچندان دقت حرف نمی زند ولی از خرافات بیپوده بحث میکند نمروود را سوار کر کس نموده با آسمان بالا می برد سر عوج بن عنق را بسحاب برده اقرع میکند عجبا! باعث این همه غفلت و مسامحه چه بوده؟ عجبا! بخاطر طبری هیچ خطور نکرد که مواد مباحث عنهای تاریخش در آتیه و لو بکمرتبه باشد مورد انتقاد واقع خواهد شد؟

مؤلف تاریخ هر ماده را ولو که جزئی باشد باید کاملاً تحقیق نماید زیرا که اسلاف بوسیله کشف حقایق همیشه باید به تنویر افکار اخلاق بکوشند نه اینکه با خرافات بی معنی آن بیچارگان را در ظلمات اوهام آواره و متعیر نمایند. در اسلام حالیکه اغلب حقایق در برده استتار مانده مطالب واهی و بی اساسی که اصلاً بعالم اسلام مربوط نیست موضوع بحث قرار داده شده در اینکه سلالۀ طاهره در اسلام حایز مقام بلند و دارای علاقه و حیثیت بزرگ و صاحب رتبه ارجمند بوده اند کالشمس واضح و باحدی پوشیده نیست

قبلاً گفتیم که هودت و محبت سلالۀ پاک با افراد مسلمین از واجبات بزرگ بوده عجبا! چرا این ماده مهمه با تناسب اهمیت آن مورد تحقیق واقع نشده.

بعقیده عاجزانه بنده این موضوع باید عمیقاً تدقیق و مطالعه شود این مسئله واضح و محقق است که در صدر اسلام مسئله خلافت همان وقتی که از حال طبیعی و مجرای اصلی خود منحرف شد حقوق

« آل محمد » ص ع نیز جزئياً و کلیاً هدف محور و اضمحلال گردید  
 دوره خلفاء طول نکشید ولی او ضاع و خیم تر شد سلطنت منفور و ظالمانه  
 و حکومت منحوس و غاصبانه بنی امیه تشکیل یافت اشخاصی که قوه  
 دیانت و بصیرت شان ضعیفتر بود بدور « معاویه » ظالم و حيله کار  
 گرد آمدند حقایق بواسطه حيله و تهدید و ظلم و شکنجه مستور ماند  
 سفیدها سیاه و سیاه بجای سفید بر قرار شد بازار قلبیس و تدلیس  
 رواج یافت حقیقت غایب گردید مایه قاسف این است جمعیت اصحاب  
 در صورتیکه شاهد و ناظر يك سلسله حقایق بودند چون برای اثبات  
 آن لیاقتی در وجودشان نبود هر گاه بطور عمومی هم نگوئیم اغلب  
 صحابه از ادای وظایف خود قصور ورزیده و برای حمایت و وقایه امانتی  
 که بآنها سپرده شده بود ابداً صرف همتی نکردند حتی بعضی از صحابه  
 پیدا شد که علناً پیروی از بدعت و باطل نموده و در لجه اعمال شنیعه  
 و حرکات زشت و منفور غوطه ور گردیدند

قدری واضح تر بگوئیم ابوهریره که دایم الحضور در حضرت  
 رسالت پناه صلی الله علیه و آله و راوی صد هزار ها احادیث و اخبار  
 از آن حضرت بود برای بقای حرمت و اعتبار خود در مقابل جور و  
 مظالم « بنی امیه » ساکت و صامت نشسته حتی از « معاویه » که قاری  
 از مطالعه یکی از هزار از بدع و وحشی گریهای او در صفحات تاریخ  
 باز متحیر و متوحش میشود و ذکر آنها ما را از مقصود دور می سازد  
 ظرفداری نمودند و دائماً در کنار سفره آن ظالم خبیث نشسته شکم خود  
 را از طعام های لذیذ شاهانه سیر کرده و این کلام را متذکر می شد  
 « الصلوة خلف علی اثم و بساطه معاویه ادسم » یعنی نماز در پشت علی کامل تر

است ولی سفره معاویه رنگین تر ابوهریره با اقرار بر اینکه نماز در پشت علی بهتر است لذا بدشام معاویه او را فریب داده از اکمال صلوة صرف نظر میکند و سائقهٔ دنائت و شکم پرستی با قبول ذلت به ترویج کار اهل جور و ظلم باعث گردید .

دشمن اهل بیت عصمت جنایت کار معروف ( بسر بن ارطاط ) که از طرف ( معاویه ) برای قتل و غارت مدینه وارد آن شهر گردید و در صفحات تاریخ فاجعه منجوسی بنام لیلۃ الحریره ( ۱ ) از خود بیادگار گذاشت هفتصد نفر از صحابه را مقتول و قریب سیصد نفر از زنان اسلام را هتک احترام و بی سیرت نمود در این احوال ابوهریره از معاونین او و حتی قائم مقام آن ملعون بود ملاحظه نمائید چقدر پرستی و دنائت !  
تأسف در اینجا است که با این همه ذالت باز ابوهریره در تاریخ با ذکر خیر یاد شده فقط راوی بودن باخبار هائیه تمجید و احترام او میگردد .  
نظر بفکر عاجزانه نویسنده بعد از مصاحبت رسول اکرم رفاقت ابوهریره با معاویه و مروان و بسر ابن ارطاط دلیل بی مسلکی و پیوسیدگی نیت و ریاکاری تمام حرکات و افعال و تزویر در زهد و تقوی او بوده .  
بیشتر از این : مغیره ابن شعبه در حالتیکه از معارف اصحاب بوده پیاره حرکات زشت جسارت و بیچنان بدعتها مباشرت نموده که نمک بزرگی از خود در تمام عالم اسلام یادگار گذاشته است .

برای خدمت بیوا و هوس معاویه و ترضیهٔ نفس اماره او دائم بل رسول ص ۴ نعوذ بالله زبان سب و شتم هیچگاه خصوصاً حضرت علی ع و اولاد آن حضرت را علت روی تنبر لعن می نمود . ز ذکر و قبیح

( ۱ ) این کلمه تحقیق بیشتر لازم دارد

دلخراش در اینجا فقط نقل تاریخ نبوده بلکه مقصود اثبات این است که در آن دوره ها گفتگو در فضایل آل محمد و بحث در احوال ایشان مشکل بوده بلی در زمان سلطه و اقتدار بنی‌امیه از حق و حقیقت اثری نمانده بود بهمین جهت حقیقت احوال در پس حجاب دسایس مستور بود .

دوره بنی‌امیه در سایه فداکاری بزرگ و جدی امت مرحومه و بواسطه انقلاب ابو مسلم خراسانی منتفی گردید نوبت ریاست بنی‌عباس در رسید در زمان سلطنت این نسل نجیب هم آل محمد بحق خود نرسیدند. همینکه بواسطه فداکاریهای بزرگ امت بنی‌عباس مقام خلافت را احراز نمودند آل محمد صع بقراریکه در دوره غدارانه بنی‌امیه بود باز در حبس و منفی ها مانده با حیل و دسایس از اوطان خود مہجور و تبعید شده مسموم یا مقتول گردیدند راستی این دور نیز بال محمد دوره فلاکت گردید .

تفقد از آل محمد ص ع بجای خود بلکه کسی باسم بردن از ایشان جرئت و جسارت نکرد علماً ، محدثین ، مجتهدین که منسوب بال محمد بودند در کنار ماندند یعنی عمداً ایشان را از اهالی دور نمودند اشخاص موافق بصره و سیاست خودشان را بسرکارها دعوت کردند . باقر ، کاظم ، رضای آل محمد را با غدر و ظلم از ملت جدا کردند به بهانه اینکه اولاد فاطمه مدعی خلافت هستند آنها را یکایک از میانه برداشتند .

هر گاه بتاریخ حیات آل محمد ص ع با نظر دقت مراجعه شود معلوم خواهد شد که تمام این ذوات گرام یا محبوس بوده یا در دست



اشقیای غدار شربت شهادت نوشیده‌اند.

از بیانات فوق معلوم میشود که در دور حکومت بنی عباس هم برای آل محمد ص ۴ حال مساعدی ولو که جزئی باشد پیدا نگردید و در این زمان نیز گفتگو از حقوق ایشان مشکل بود.

پس از هجوم چنگیز در عالم اسلام دوره ملوک الطوائف شروع گردید این دوره که هائۀ هفتم هجری واقع شد اگر چه امتداد نداشت ولی بالنسبه ب فکر آزاد و مستقل مساعد بود علمائیکه در این عصر قدم بعرضه وجود گذاشتند نسبت بمتقدمین از تقلید و تبعیت کور کورانه دور و بتحقیق و تدقیق نزدیک بودند حکمداران عصر نیز از قبیل سلطان حسین بایقرا نسبتاً طرفدار حق و حقیقت بودند از علمائیکه در زمان این سلطان نشو و نما یافته بودند خاندان میر: میرخواند. مؤلف کتاب روضة الصفا که روضة الاحباب هم از این کتاب ترجمه یافته است پس از این دوره احوال باز رو بوخامت نهاد سیاست های سابق مجدداً رواج یافت تعصب بی جا حکمفرما گردید باز حق و حقیقت در پس پرده اختفا منزل گزید بلی دولت علیه عثمانیه تاسیس یافت توسعه دایره این دوره امری لازم و ضروری بود خلافت ظاهریه نیز بسلطان سلیم اول که باعرضه ترین سلاطین آن دولت بود انتقال یافت او هم به توحید ممالک اسلامیہ سعی بود ولی مع الاسف موضوعی که لازم بود بامنطق تعقیب شود قوای جبریه در آن استعمال شد حد حیف که این فکر عالی و مقبول از هجرای صحیح و طبیعی خود تعقیب نشده با شواهد تاریخی ثابت است بناهائیکه با تهدید و دروغ تاسیس یافته نتیجۀ خیری بر آن مترتب نگردیده است

در مقابل این فاتح بزرگ حریف دیگری که آرزوی جهانگیری در سر داشت پیدا گردید شاه اسمعیل صفوی برای نیل به آمال جهانگیرانه خود بیله و سایل و عنوانات تشبث نمود در ضمن این فاجعه تعقیب مذهب بمیان آمد بلی دو پادشاه برای تزئید ملک و توسعه و تشبیب نفوذ خود اختلاف کلمه در میان امت انداختند هر دو طرف بروفق آرزوی خود در ضمن استعمال سیف قلم را نیز بکار بردند در شرح مرام و مقاصد خود کتاب ها تألیف کردند نوشتند و نوشتند؛ میدانید چقدر از حقایق مستور گردید؟ چقدر دروغ و افترا بسته شد؟ چقدر سفید ها سیاه و سیاه ها بسیمای سفید قبول گردید. نوع علما و جدان و بصیرت خود را فدای اغراض شخصی متنفذین و سلاطین عصر نمودند. پای غرض و تعصب بمیان آمد هزارها کتاب مجادله بنام دین برای ما ارث ماند. بلی جراحات سیف و سنان التیام پذیرفت ولی از جریحه اقلام همابین ملت اسلام هنوز خون میچکد.

بلی منتهای آمال ما این است که در نتیجه آثار قادیه و عملیات فداکارانه عامای اعلام این جراحیات بایات طابابت حاذقانه بهبودی پذیرد. میدانید که این دوره ها نیز برای جهان گیری حق و حقیقت دوره مساعدی نیست.

راجع بوقعه کربلا کنابی نوشته شده اگر چه مقصود مؤلف آن نمایش فاجعه دلسوز کربلا میباشد ولی در تحت نقاب ذکر مصایب طرفداری از یزید پلبد و متابیین عنید او کرده در آخر میگوید که روز قیامت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام پیراهن خون آلود فرزند خود را در دست گرفته وارد عرصه محشر میگردد و به حضور حضرت رسالت پناه

عرض تقلم میکند در این حال رسول اکرم فرماید که ای دختر من امروز روز شکایت نیست روز شفاعت است جمیع گنه کاران در مقابل همین قضیه شهادت برات آزادی گرفته داخل بهشت خواهند گردید حالا ملاحظه فرمائید که نویسنده فاجعه در ضمن شرح مصیبت میخواهد از شمر، یزید، عمر سعد، عبیدالله زیاد و امثال اینها طرفداری نموده اسباب عفو ایشان را فراهم کرده بالاخره در فردوس برین جایشان دهد. مگر آن بی حیا اقلاً یک مرتبه ملتفت نگردید کسانی که فرزند رسول خدا و جگر گوشه بتول را در صحرای کربلا با چنان وضع دلخراش شهید کرده اولاد فاطمه را اسیر نمودند. دیگر جای عفو برایشان باقی نیست زیرا که آن مازعین کافر شدند و کافر مخلد در جهنم است و حتی کسانی که قبلاً از وقعه کربلا مسرور بوده اند باز کافر و در آتش جهنم هستند.

بلی عرض اثبات این است که تاریخ آل محمد کما هو حقّه نوشته نشده و اگر تالیفی در این موضوع موجود باشد آن هم مبنی بر غرض و بانیت فاسد به عمل آمده و تاریخ آل رسول در هر دوره در نتیجه اغراض و تعصبات در پس پرده خفا مستور مانده است.

میخواهم که مسأله قدری عمیقاً مطالعه شود : ملاحظه فرمائید که سیاست تأسیس دولت در اسلام تا چه اندازه وظایف مضمره را ایجاد و ایفا نموده است از بنی امیه چند مثال ایراد میکنیم :

وقتی در زمان بنی امیه در مکه مکرمه عبدالله زبیر بدعوی خلافت برخواسته و با عبدالملک مروان مقابله ورزید و چند سالها باهم محاربه نمودند عبدالملک محض اینکه فکر اهالی شام و سایر ممالک اسلامی را از کعبه منصرف کند خانه ای ساخت و مرده را برای ادای حج بزیارت این

خانهٔ مصنوعی دعوت نمود .

حالا به بینید که مسئلهٔ سلطنت و حکومت بقدر از این رهگذر بدین و مذهب صدمه و لکه وارد کرده که يك ظالم يك ملعون برای تاملین حکومت خودش کعبه را که از ارکان عظیم اسلام است تبدیل مینماید .  
مختصری محض تمثیل از بنی عباس بگوئیم :

وقتی اهل مدینه خلافت جعفر منصور عباسی را قبول نکرده به شخصی از خانوادهٔ زهراء که موسوم به محمد بن عبدالله بوده بیعت کردند با جعفر منصور محاربات عدیده کرده دفعات چند مقابله نمودند وی از طرفی با محمد بن عبدالله بن حسن جنگ میکرد از جانب دیگر با نیت منصرف ساختن مسلمین از روضهٔ رسول خدا و مکهٔ معظمه در پایتخت خود سامرا خانهٔ بنام قبهٔ خضرا ساخته بجای حج کعبه مردم را بطواف آن خانه متغور دعوت مینمود

حالا به بینید خلیفهٔ عباسی مانند حکمدار بنی امیه برای بقای حکومت خود «آل محمد» را قتل و اعدام کرده و خیلی از احکام اسلام را تبدیل داده است .

مثال دیگر :

خلفاء بنی عباس نه اینکه برواج احترام آل محمد سعی مینمودند بلکه بشعرا جایزه ها داده دائماً آن نسل پاک و ساللهٔ طاهره را هجو میکردند برای اثبات این هزارها دلایل مکفیه موجود ولی بذکر یکی اکتفا مینمائیم :

شاعری بنام ابان بن عبدالحمید روزی برای تحصیل اجازه ورود بمجاس هارون الرشید نزد یحییای برمکی رفت یحیی گفت شرط ورود

مجلس خلیفه هجو علی ع و اولاد او است ابان بن عبد الحمید هر چه در اول امر از ارتکاب به این امر شنیع امتناع نمود ولی بناباچار یحیی حضرت علی ع را نظماً هجو نموده به هارون تقدیم نمود خلیفه هارون بسبب همین هجو ابان را در سلك ندهای خویش قرار داد .

غرض از این بیانات این است که در زمان حکومت بنی امیه و بنی عباس حیات و شؤونات آل محمد به تهلکه بزرگ در افتاد این نسل نجیب از تمام امت برکنار افتاد بوضع دلسوزی امرار حیات میکردند نه اینکه از حال سلاله طاهره تفقدی ممکن نبود بلکه اسم بردن از خاندان رسالت در عداد گناهان بزرگ و خیانت کاری محسوب بود .

یکی از قصور و غفلت های علماء تاریخ این است که بمثل معروف ( خطا بر بزرگان گرفتن خطا است ) مفتون گردیده نه اینکه از خطا و مظالم اشخاص بسیاری که در عالم اسلام قدم بعرضه وجود گذاشته اند هرگز بحث و انتقادی نکرده اند بلکه این قبیل ظلام را در سلك اهل حق داخل نموده و زهر قاتلی که از این جماعت بجامعه امت رسیده شقای عاجل نمیر و اغلب ارباب جنایت را اهل صلاح و سعادت نام نهاده ملت معصوم را اغفال کرده اند این مسئله نیز یکمرض مهلك و جریحه التیام ناپذیری شده که عالم اسلام همیشه در نائیرات جان خراش او معذب است برای توضیح از عرض چند مثال معذوریم :

مابین تواریخ اسلام تاریخ طبری را که از حیث قدم و کثرت روایات حایز اهمیت فوق العاده است بگشایید خیلی اشخاص جنایتکار را در آنجا در ردیف اهل حق خواهید یافت تاریخ طبری اشخاصی مانند ابوهریره معیره بن شعبه را با لسان تهجیل یاد میکند مورخ مزبور

ابتدا اعمال و افعال اشخاص را مورد دقت قرار نداده فقط وجود این اشخاص در سلك صحابه مایه تعظیم گردیده .

این رویه نظر ب فکر عاجزانه بنده سهوی بزرگ و خطائی فاحش است چطور ممکن است که فقط انسلاک در سلك صحابه مظهر اعمال سینه یکنفر شده و از تحقیق خوب و زشت در عملیات چنین اشخاص مورخ را مانع گردد بلکه صحابه بودن شخص خطا کار عقوبت و مجازات آن را شدیدتر خواهد نمود .

می بینید که قرآن مجید در آیه که در حق ازواج مطهره رسول اکرم نازل شده می فرماید ای ازواج نبی شما مانند سایر زنان نیستند هر گاه یکنفر از شما مرتکب گناهی بشود عقوبت آن مضاعف خواهد گردید در این صورت درجه تشخیص هر قدر بالا رود جزای عمل نیز بهمان اندازه زیاد خواهد شد .

متابعت مع التکریم به مباشرین افعال حسنه از صحابه و احتراز با نفرت شدید از مرتکبین منکرات و جرح و انتقاد قبایح ایشان بر همه کس فرض و لازم است .

راست است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرموده **لا تسبوا اصحابی** لیکن انتقاد اعمال شیعه سب نیست . نه اینکه فقط اصحاب بلکه سب هیچ کس جایز نیست اگر انتقاد سب نامیده میشود پس بحث از اعمال قبیحه فردی از افراد میبایست جایز نشود چنین عقیده سراپا لغو و صحیح این است که افعال تمام اشخاص بدون فرق قابل تحسین و تقییح است .

ابوهریره بواسطه بودن او در سلك صحابه مستحق رحمت رای

بعد که آلت دست معاویه و مروان و شقی تر از اینها بسربن ارضاط شده بود بهمین سبب و در مقابل این جنایت باو نفرین خواهیم نمود . بگذار همچنانکه در مقابل عمل خیر مکافات می بیند در عوض شرارتش مجازات هم داده شود .

ما منکر نیستیم که ابوهریره صحابه رسول اکرم و خدمتگذار آن حضرت و راوی خیلی از احادیث بود ولی میدانید که ابوهریره غیر از اینها چه کارها کرده اگر نه میدانید از بنده سؤال کنید .

زمانیکه معاویه خواست به بسر خود یزید از مردم بیعت بستاند اهالی مدینه منوره در مقابل این بدعت و جنایت زبان اعتراض را گشوده خواستند تمانعت و مقاومت نمایند معاویه برای اینکه اهالی پائت عقیده مدینه را بخوف و وحشت انداخته و موانع را از پیش اغراض نفسانی خود بردارد شقی ترین مردم بسربن ارضاط را مأمور این امر و برای اخذ بیعت روانه مدینه نمود بسر باهر معاویه از اهالی مدینه و اصحاب رسول خدا هفتصد نفر مقتول و سیصد نفر نیز از زنان باعصمت و عقیقه اسلامی اسیر نمود و سه روز متصل غارتگران شام را مأمور به نهب و غارت جوار روضه مطهر و حرم پائت آن حضرت نمود .

در همان زمان ابوهریره مذکور معاون همین بسربن ارضاط بود و قتیکه بسر کار مدینه را تمام کرده بجانب یمن عازم گردید او را نایب و قائم مقام خود تعیین نمود در کلیه جایات و مظالم ابوهریره یار و مدد کار بسر بود حالا از این جنایت اغماض نمی توانیم و نخواهیم نمود والا در ردیف اهل غرض و پاهال کنندگان حق و حقیقت محسوب خواهیم شد .

بلی ما در مقابل این همه جنایت ابوهریره همیشه با او نفرین خواهیم نمود .

يك ماده دیگر :

اینکه زیاد از طرف معاویه طرفداران آل رسول صلی الله علیه و آله را يك قتل و غارت مینمود امری واضح و آشکار است در این زمان حجر بن عدی را که از مشاهیر صحابه بود با رفقای وی نزد معاویه فرستاد حجر و هم مسلکانش بدسایس ابوهریره و امثال او که همواره دین خود را بدینار فروخته اند بیپایه اینکه حجر طرفدار آل رسول است بدرجه شهادت فایز گردیدند. در این جنایت ابوهریره شريك معاویه و هم شريك هر ظلم و شکنجه بود که در حق ایشان بعمل آمد بنا بر این ماهر نیز از جنایت ابوهریره اغماض نخواهیم نمود ولو اینکه تمام علمای تاریخ بسبب بودن او در سلك اصحاب از جمیع جنایت های او چشم پوشند .

حالا بیائیم بسپوهای دیگر طبری و سایر ارباب تواریخ :

تصور نمی رود کسی پیدا شود که نزد او مغیره بن شعبه غیر معروف باشد او نیز در تمام جنایتها مددکار و معاون معاویه بود و دائماً روی منابر نعوذ بالله بحضرت علی لعن نموده آل رسول ص ع را سب می نمود بلی بسیاری از مورخین سیئات مغیره را در نظر نگرفته فقط بمناسبت صحابه بودن نام او را با احترام ذکر میکنند .

بودن او در زمره صحابه رسول ص ع جای تمجید ولی طرفداری وی از معاویه و یزید و باعث بودن بولیعهدی شریح جانی مثل یزید که نتیجه اش اشتعال آتشی است که تا قیامت منطقی نخواهد شد گناه غیر قابل عفو و دذب لایغفیری است که ابدا از آن گذشت نخواهیم نمود



با تحسین و تکریم صحابه بودن او در حین ملاحظه شنایع و قبایح اعمالش دائماً در انظار عامه او را تلعین و نفرین خواهیم نمود .

ماده دیگری هم در اینجا قید نموده غفلت و مسامحه ارباب تواریخ را تا يك درجه واضح تر کنیم :

بر عموم واضح است که حرب جمل در اسلام هائله بزرگی بوده و نخستین ضربه ایست که به بیکر اتحاد و اتفاق امت مرحومه محمدی زده شده تاریخ این قضیه را تماماً می نویسد حتی حق را از باطل هم تمیز میدهد و مسبب این فاجعه و بکدام علت بر چنین امر خطیر مباشرت نمودند تا يك درجه مخفی نیست فقط جای تأسف اینجا است که مورخین واقعه را طوری نقل کرده اند که حق از باطل و ظالم از مظلوم بطور وضوح تشخیص نیافته و حتی اغلب حقایق مخفی مانده و با ایراد پاره معاذیر واهی و بهانه های بی مأخذ عالمی و عامداً حق را مستور داشته اند صد حیف که علت غائی تاریخ نویسی را فراموش کرده و از اهمیت آن کاسته و حتی ضربه مهلکی بر این علم شریف زده اند .

علت این اغماض هم صحابه بودن را میدانیم بلی مسبب حرب جمل از صحابه رسول و حتی از کبار اصحاب هم بودند بهمین جهت و برای اینکه ایشان صحابه بوده اند مورخین رکاکت و قباحات ارتکاب و نتایج و خیمه مضره آنها را بعالم اسلام در نظر نگرفته به تشخیص حق از باطل جسارت نکرده اند و نخواسته اند در این موضوع اظهار عقیده نمایند و عفو بی لزوم و اغماض بی وجه را عمل خیری حساب کرده اند لیکن ما میگوئیم وظیفه تاریخ این است که اصل و حقایق اشیاء را کشف نموده بر عموم ارائه دهد تا اینکه اخلاف امت از تشخیص حق

و باطل عاجز و متحیر نمایند عفو و گذشت از وظایف حاکم محشر و بروز جزا مربوط می باشد وظیفه تاریخ عفو و گذشت نیست .

آشکار و واضح است که امت برخلاف رضای رسول اکرم بشعبات مختلفه متفرق گردیده و باعث این تفرق همان سکوت از اظهار حق و مسامحه در احقاق بوده معلوم است که رسول خدا امت مرحومه را چقدر از تفرق و اختلاف کلمه منع فرموده است .

قدری هم نزدیکتر شویم :

در ازمنه سالفه که ما هنوز هم مقاد آثار ایشان هستیم محقق و متاب کسی بود که صاحب قوت و اقتدار بود در زمان بنی امیه و بنی عباس تمام ادبا و شعرا حتی علما داخل مجالس خلفای کذائی گردیده بزم های عیش و نوش را با بیانات ساحرانه خود با طعنه و شکوهی فوق العاده برشته نظام کشیده و حتی بکنفر نیز چنان مجالس فسق و فجور و منہیات و منکرات را قدح و ذم نکرده ده و صد هزار ها دراهم و دینار جایزه گرفته مشغول تعیش گردیده اند بزم صفای خلفا و آثار و اشعار شعرا در پیش چشم عموم بوده و محتاج شرح و توضیح نیست .

هر گاه حکومت و جلال عذر مظالم و سیئات اعمال نمیشد می بایست که در نظر ارباب انصاف معاویه بن ابی سفیان و حر قوص بن زهیر هر دو دارای یک درجه بوده باشند ولی قدرت و حکومت معاویه او را در مجالس خلیفه امیرالمومنین جلوه داده و بدرجات فایز نموده است بدبخت حر قوص بواسطه عدم مکنت دچار لعن و طعن تمام عالم گردیده اگر او نیز دارای ثروت و قدرت بود البته مظالم او نیز در زیر پردهها

مستور می ماند قدری واضح تر بگوئیم :

حرقوص بن زهیر از جمله اصحاب و از اهل بدر بوده در تمام غزوات حاضر و فداکاریها نموده است فقط آن را بعثت برگشته در فاجعه صفین بحضرت امیر مؤمنان عاصی گردیده و در قضیه نهروان اشتراك نموده است و خود را بجزرگه خوارج داخل نموده حالا تمام ارباب تواریح حرقوص را با نفرت و لعنت یاد کرده و صحابه بودن او ابدأ منظور نظر کسی نیست زیرا که حرقوص بر امام حق عاصی شده و مقدار یگروز بر ضد آن حضرت مقتله نموده در این واقعه هلاک شده است ولی معاویه که فجایع او اسلام را دچار وحشت و مصایب گوناگون نموده بدعتها وضع کرده اهل بیت رسول خدا را لعن و سب نموده در حرم رسول خدا در آن منبر پاک صعود کرده و در مقابل جماعت صحابه بحضرت امیر مؤمنان و سبطین مکرم او نعوذ بالله لعن و نفرین نموده و خلافت اسلامی را بشکل سلطنت کسری و قیصر تبدیل کرده از کبار صحابه رسول الله عمار یاسر و اویس قرنی را شهید نموده بی توانیم گفت هر گاه تمام فجایع او را کنار گذاشته فقط در قتل حجر بن عدی بحث و دقت نمائیم در حکم بر اینکه معاویه سریر ظالم یاغی ملعون است هیچ تردیدی نخواهیم داشت افسوس که معاویه با وجود این همه مظالم بی شمار باز بانقب امیر المؤمنین املقب و تمام مظالم او در پرده نسیان مخفی مانده حتی در فسق و فجورهای خود نسبت اجتهاد با او میدهند فقط در اجتهاد خود در صورت خطا هم مشاب بوده است من میگوئیم که لعنت بر چنین مجتهدی که نور دیده رسول خدا حسن مجتبی را شهید نموده و در این موضوع اجتهاد نماید، نفرت عالم بچنان

میچندی که مثل یزید خائن را بر امت مرحومه مسلط نماید دیگر  
چها و چها کند .

(عمر النسفی) در کتاب معروف خود، موسوم به (عقاید النسفی) میگوید محاربه و تمام سایر افعال معاویه حمل بر اجتهاد میشود. اگر کسی سؤال کند چرا اعمال و افعال حرقوس بن زهیر حمل بر اجتهاد نمیشود؟ چه جوابی خواهند داد عجبا نظر بفکر عاجزانه نگارنده : حرقوس نه درهم و دینار داشت و نه صاحب تیغ خون خوار بود تا قوه اجتهاد بر او بدهد مثلی عادی و عامیانه در افواه مشهور است : (صاحب قوم و قبيله قحبه نمیشود) راست است که قدرت و شوکت بنی امیه پرده پوش تمام عیوب و فجایع معاویه بوده علما و اصحاب تواریخ بیبحث و انتقاد عملیات ظالمانه او جسارت نکرده اند و تمام آثار همان عصر و زمان لاحق سرمشق و دستور العمل گردیده است .

در اینجا از تفصیل مقال مقصود اینست که ارباب تواریخ در غالب مواد تاریخیه از اظهار و اثبات حق سکوت کرده فلذا تاریخ آل محمد صل الله علیه و آله نیز در پرده خفا مانده و که ایللیق مکشوف نگردیده است. برای اثبات این مدعا باز ارائه بعضی نمونه ها را از آثار سالفه لازم میبینم چنانچه عالمی بنام یعقوب بن سکیت در مجلس المتوکل عباسی نشسته بود که دو پسر خلیفه المعتمد و المعتر داخل اطاق میشوند در این اثناء خلیفه خطاب میکند : ای یعقوب این دو پسر من اشرف اند یا حسن و حسین بیچاره یعقوب بسائقه نور ایمان بداهة در جواب میگوید «والله قنبر که خادم حسن و حسین بود هم از تو وهم از پسران تو اشرف است» متوکل در حین استماع این جواب حق و صحیح بجلااد

امر میکند که زبان عالم بیچاره را از پشت سرش بیرون میکند  
حالا ملاحظه فرمائید که در چنین وقت و زمانی چطور بحث از  
آل محمد ص ع ممکن بود شمس حقیقت در پس چنین ابرهای ضخیم محجور بود  
از خلیفه مذکور المتوکل مثالی دیگر :

پس از فاجعه الیمه کربلا جماعت مسلمین بزیارت قبر مبارک  
حسین ع مشرف می شدند با مرور زمان حرمت و احترام آن مزار پاک  
زیاد گردید و آن مزار مقدس را تعمیر نمودند متوکل عباس هینکه  
براین حال اطلاع یافت امر بتخریب همان بقعه مقدس نمود زیارت آن  
مزار پاک را ناهت محمدی و طایفه عمیین اهل بیت نامساعد شمرده خرابش کردند  
حالا تأمل نمائید خلیفه که تمام مهم امور اسلام در قبضه اقتدار  
او است در صورتیکه بچنین جنایت جسارت میکند پس عوام الناس  
چه باید بکنند .

در آن زمان مذهب اعتزال در حال شیوع و رواج بود از خلفا  
مامون و معتصم نیز طرفدار آن مذهب بودند . هینکه المتوکل بر مسند  
خلافت نشست مردم را از اعتزال منع نمود و گویا طرفدار سنت شد  
و بهمین سبب در افواه ناس ملقب به محی السنه گردید ملاحظه فرمائید  
از محی السنه ها چه شنایع مخالف با دین و انصاف بروز میکند مگر احیا  
کننده سنت مزار پاک امام حسین علیه السلام را خراب کرده با خاک  
یکسان میکند مگر خلیفه عادل محض احتمال یکسانیکه مخالف سیاست  
شخصی او و مزاحم با اعمال دنیوی تصور گردد بچنین جنایات بزرگ  
مرتاب میشود

پس معاوم میشود که در آن عصر هم حق و حقیقت در پس مواج

عظیمه مانده بود عجبا ! خلفاء و امراء مؤمنین و قاضی القضاة ها بچه علت  
بچنین ورطه ها افتاده اند .

برای اثبات مدعای خود ایراد يك سلسله شواهد تاریخی را لازم  
دیدیم تا معلوم شود که تاریخ آل محمد صرح دچار چه نوع سهل انگاری  
گردیده حتی در صدر اسلام حقوق آن سلسله مظهره نه اینکه نسبت  
به مراتب خودشان بلکه در ردیف افراد سایر ناس نیز مراعات نشده بر عموم  
واضح و آشکار گردد .

پس از رحلت خلیفه سیم الحجاج و اصرار جمله اصحاب باعیرالمؤمنین ع  
و بالاخره قبول آمدن بآنحضرت مسئله خلافت را و بیعت کردن عموم  
با طاوع و رغبت امری آشکار است . اصحاب کبار که پیشرو ایشان  
طلحه و زبیر بودند و تمام اهل حجاز با ابرام تمام بیعت بآن حضرت  
نموده و بقبول خلافتشان اظهار تشکر نمودند این مسائل در خفیه انجام  
نیافت بلکه تمام اصحاب کرام و مؤمنین در آنجا حاضر بودند مختصری  
پس از این ، فاجعه جمل بظهور بیوست طلحه و زبیر که از عشره مبشره  
محسوب بودند بخیال خلافت افتادند عهد و تبعیت خودشان را نقض  
کردند و با ادعای اینکه با جبر و تهدید از ایشان بیعت گرفته شده در  
بصره مردم را اغوا نمودند از این مقل متصود این نیست ، بلکه میخواهم  
این نکته را اظهار نمایم زمانیکه اهلی بصره برای تحقیق این مسئله  
که تبعیت طلحه و زبیر بحضرت عالی ع از روی رضا و رغبت یا جبر و  
تهدید بوده بکنفر را بعدینه منوره فرستادند آن بیچاره چند هفته طی  
راه کرده وارد آن شهر پاك گردید ، اتفاقاً روز جمعه بود و مردم برای  
نماز جمعه در مسجد رسول صل الله علیه و آله جمع بودند همان صحابه

برپا ایستاده شروع بنطق نمود :

ای اصحاب رسول خدا ای اهل بدر و رضوان ای مؤمنین ! طلحه و زبیر در بصره می گویند ما بزور و جبر علی علیه السلام بیعت کرده ایم جماعت بصره مرا فرستاده اند تا از شما این مسئله را تحقیق نمایم که شما در آنجا حاضر بودید آیا بیعت بر امیر مؤمنین با جبر و زور شده یا اینکه تمام مؤمنین با رضا و رغبت بیعت کرده اند در مقابل همین سؤال هزارها از اصحاب گرام که در مسجد جامع حاضر بودند تماها سکوت اختیار و خودشان را بانگبار حق لابق ندیدند حتی در آن اثنا اسامه بن زید برپا ایستاده گفت : بیعت طلحه و زبیر بر علی علیه السلام با تهدید مالك اشتر بعمل آمده است .

عجبا ! این چه حال است چه چیز اسامه بن زید را بچنین حرکتی اجبار نمود چرا در حق علی علیه السلام این درجه خلاف را جایز دید آیا جماعت صحابه چرا چنین حق آشکار را مکتوم و مستور داشتند . چرا ما بین امت هر حومه نخم نفاق و تفرقه را کاشتند .

فرض کنیم علی علیه السلام داماد رسول و زوج بتول نبود بلکه مثل سایر نس یکمقر اهل ایمان است مگر مسلم بر مسلم حقوقی ندارد این حادثه معلوم میکند که در عصر صحابه حقوق اهل بیت رسول دچار چنین تهاکه بوده باثبات این ماده حاجت نیست خود حادثه ماهیت آن عصر را نشان میدهد .

از افندل و حوادثیکه تا اینجا ایراد شده آشکار می گردد که در دور اول تاریخ اسلام و عصر علمی سابقین در نتیجه پاره امور تاریخ آل محمد غایب اسلام حیدر هیچ اهمیت و اثر جزئی باشد نگردیده و از

سرگذشت و علایق حیاتیه سلاله طاهره بطور مفکی بحث نشده است .  
 مدعای ما بظن بنده 'چنین اثبات میشود':  
 بالطف و عنایت خداوند متعال در همین کتاب در خیال تحقیق  
 از تاریخ آل محمد ص ع هستم و امید وارم که بتوفیق یزدان از تاریخ  
 و شئونات حیاتیه و حوادث آن سلاله طاهره خصوصاً از مظالم و جفا  
 و اذیت هائیکه از امت بر آنحضرت رسیده و حق و حقوق اهل بیت  
 رسالت چطور دچار اذیت و محال گردیده با کمال تدقیق تحریر خواهم نمود  
 در تحریر این کتاب تقلید و تعصب بر کنار فقط مقصود کشف  
 و ارائه حقیقت است

بر عموم آشکار است که امت مرحومه محمدی حالیا بدو فرقه مهمه  
 انقسام یافته شیعی و سنی جماعت شیعی بتاریخ آل محمد علاقه دار ولی  
 سنی ها بجانب تفریط رفته اند در حالیکه مابین برادران اسلامی غیر  
 از همین ماده سببی دیگر باختلاف و افتراق پیدا نیست . بنده در میان  
 هردو برادر عزیز و گرامی خود ایستاده دست بهردو دراز نموده ایشان  
 را بیک نقطه تلافی و اتحاد میکشم تا بادراك اینکه مابین دو برادر  
 هیچگونه سببی بافتراق و اختلاف موجود نیست اتحاد کرده و اگر  
 اتفاق امت امری لازم است فقط در دایره اهل بیت طاهره دچار تفرقه  
 نباشند چون امت مرحومه در مسئله اهل بیت محمد ص تا حالا اختلاف  
 پیدا نموده لازم است در اطراف همین نسل بلك نیز دست اتحاد بهم دهند .  
 امید که برادران اسلام این تاریخ عاری از تقلید و تعصب و خالی از  
 تفریط و افراط را با حفظ روحانی مطالعه نموده و حق و حقیقت را درک  
 نمایند . و خداوند موفق و معین است .

قاضی بیلول بهجت زنگه زوری ۱۳۴۰



حالا بترتیب شروع بنگاریم. تاریخ اهل بیت همینماستیم :  
 مقصود از آل محمد ص. حضرت امیر مؤمنان علی بن ابی طالب صلوات الله  
 وسلامه علیه و نور دیده رسول خدا ص ع فاطمه زهرا علیها السلام و دو  
 نور دیده ایشان که بنام نامی آل عبا معروف هستند و امامان دوازده گانه  
 از آن نسل باک میباشد

از حالات و شئون این بزرگواران و از حقوق مغضوبه و فلاکت  
 های وارده بر ایشان با یک لسان جدی صحبت و تشریح و محاکمه خواهیم نمود.  
 بنابراین از امیر المؤمنین ع که عضو مقدم خانواده رسالت و اکرم  
 آل محمد ص هستند تیمن و تبرک میجویم.

## وصی رسول خدا علی المرتضی

( سلام الله عليهم والهم اجمعین )

ایزد متعال همینکه نوع بشر را خلق فرمود برای هدایت بنی آدم  
 بطریق حق و هدایت از جنس خود ایشان رسل و هادی معین فرمود.  
 و تمام ایشان در عصر و زمان خاص بنخود مطابق امر رب العالمین  
 او امر الهیه را باهتدای خود تبلیغ و تعلیم کرده اند و مابین این انبیاء  
 عظام نسبت بیکدیگر افضل و اکرم و انوالعزم نیز موجود است. فقط با اقرار  
 و تسلیم عموم افضل و اکرم تمام انبیاء خاتم انبیاء محمد المصطفی ص بوده  
 و نیز در نزد عموم بقیمن پیوسته که مابین امت مرحومه پس از رسول  
 خدا (ص) افضل و اکرم از همه علی بن ابی طالب بوده و بس.

این ماده دعوائی است شرعی و مذهبی مربوط و علاقه دار با احکام  
 اسلامی و برای اثبات یک ماده از احکام اسلام اصول و قوانین عمومی  
 و غیر قابل انکاری وضع و تدوین شده که هم مدعی و هم مدعی علیه باید

تابع همان اصول و قوانین بوده باشند چون ارباب مذاهب مختلفه در اسلام بطور عمومیت بدون اعتراض همینطور آمده رفته اند چو آنکه قانون عمومی ولایت غیر میباشد آیا این اصول و قوانین کدامند ؟

بلی هر گاه بکنفر در صدد دعوا و اثبات یک حکم از احکام اسلامیة بوده باشد لابد از اقامه دلیل است زیرا بدون دلیل هیچ دعوا اثبات نمی شود . دلیل مقبول در احکام اسلامیة دو تا است عقل و نقل ، فرق این دو اینست که اگر دلیل نقلی نباشد فقط با دلیل عقلی هیچ ماده از احکام اسلام فقط با دلیل عقلی اثبات نمی شود ولی در احکامیکه بواسطه دلیل نقلیه اثبات شود چندان توافق و معادقت بدلائل عقلیه احتیاج نیست .

بلی . برای اثبات اینکه عالی علیه السلام افضل و اقدم جمیع افراد امت محمدی صلی الله علیه و آله بوده بابراد أدلة عقلی و نقلی مطابق قوانین محاکمه و مناظره مجبور هستیم .

از دلایل عقلیه در اینجا مختصری ذکر و در دلایل نقلیه قدری مباحثه خواهیم نمود بلی عقل شاهد است بر اینکه کاینات در وهله اولی با دو اسم یاد میشود وجود و عدم ، البته عقل شرافت و افضلیت وجود شاهد است نه عدم ، موجود هم بر دو قسم است نامی و جامد البته عقل شرافت و رجحان نامی حکم خواهد نمود ، نامی نیز بر دو قسم است حساس و غیر حساس البته عقل شاهد است که حساس از غیر حساس اشرف است ، حساس هم بر دو قسم است عاقل و غیر عاقل البته عاقل افضل است ، عاقل نیز بر دو قسم است عالم و غیر عالم البته عقل شرافت عالم را تصدیق خواهد نمود .

بعد از بیان این مقدمه . عقل با تجارب و مشاهدات خود باز حکم خواهد نمود که پس از رسول خدا ما بین امت مرحومه امام علی علیه السلام اعلم و از حیث علم نظیر او در میان امت پیدا نمیشد در این صورت البته امیر المؤمنین علیه السلام افضل امت می باشد .

از آثار فضیلت یکی علم است که در وجود با شرافت حضرت علی موجود حالا در سایر اسباب و امارات فضیلت مقایسه نمائیم چونکه فضیلت صفتی است که با اسباب و عللش حکم می شود ، این اسباب و عللیم در هر شخص بوده باشد با فضیلت او حکم می شود و الا فضل وجود خارجی ندارد عللیم و امارات فضل یکی احسان است بلی عقل شهادت میکند که احسان از ظلم بهتر است یکی شجاعت است البته خلقی که منافعش عمومی است عقل با ولایت و افضالیت او حاکم است با همه اینها عقل با تجارب و مشاهدات خود حکم میکند که امیر المؤمنین عس در میان امت در حالتیکه بکنفر هم نظیر و مقابل بر آنحضرت پیدا نمی شد از تمام افراد اشجع و هم محسن بوده است در اینصورت افضل و اکرم بودن او عقلاً مسلم و ابدأ تردیدی در آن نخواهد بود این مختصر از حیث دلیل عقلی کافی

بیائیم بدلائل نقلیه

اولی قرآن عظیم الشان ثانی سلسله روایتی است که صدور آن از رسول خدا صلی الله علیه و آله جای هیچگونه شبهه و تردیدی نیست احدیثی که در صدور آنها تردد و شبهه نبوده در اثبات حکم سرعی مانند آیات قرآنی معتبر و معتمد و مقبول عموم ملت اسلامی است . فقط محل دقت اینجا است که اقوال مختلفه در صحت و عدم

صحت احادیث مرهویه موجود و اگر چه صد ها اثرهای مهمه و هزاران کتب در این توضیح نوشته شده باز خیلی از اخبار مجعوله و ساخته بنام حدیث در میانه بوده باعث فتنه های عظیم مابین امت مرحومه گردیده است .

در طریق روایت حدیث و اخبار مابین علمای عامه و خاصه فرق و تفاوت کالعدم میباشد زیرا عموم علمای اسلام عادل بودن راوی را شرط دانسته اند ولی نزد علمای عامه جمله اصحاب عادل و روایات آنها تماماً صحیح و نزد علمای خاصه بعضی از اصحاب عادل نبوده و بهمین سبب روایات آنها محل اعتماد نیست .

بلی همین تفاوت اگر جزئی هم باشد مهم است زیرا که احادیث رسول خدا بما ملت اسلام بوسیله اصحاب رسیده . عادل بودن اصحاب از شروط مهمه روایات است .

مؤلف حقیر این اثر ، یکنفر از کمیته علمای عامه هستیم معیناً بعادل نبودن اغلب از اصحاب قناعت کامل دارم .

مواد ذیل را صلا ایراد میکنم :

علمای عامه روایت مغیره بن شعبه را که از اصحاب بوده قبول نموده و ضمناً عدالت او را هم تصدیق کرده اند لیکن معلوم بوده باشد که عدل در خارج ماهیت موجوده ندارد ولی باعزازتم و امارات بر وجود وعدم او حکم می شود .

البته کسانی که باحکام نابتة اسلام مخالف و متجاسر شوند هر که باشد عادل بودنش سهل بلکه یفاسق و ظالم بودن او حکم میشود ، اقوال علمای عامه در جرح و تعدیل شهود ، برهیج فردی مخفی نیست ، ملاحظه

کنیم چه چیزها برای اثبات عدل یا فسق مغیره پیدا میشود ؟  
 بمطالعین واضح و آشکار است که در عصر خلافت خلیفه ثانی  
 مغیره ابن شعبه در بصره والی بود با يك زنی مسماة ام جمیل از قبیله  
 بنی عامر زنا کرده بود و چهار نفر از اصحاب کرام برای تعیین مشاهده  
 کرده بودند یکی ابابکر و دیگر نافع و شبل و زیاد بود سه اولیها شهادت  
 کردند چهارم در شهادت تلبیس نموده و بسقوط حکم رجم باعث گردید.  
 از این فقره واضح میشود که مغیره زنا کرده بود و در حضور  
 خلیفه بدرجه محکومیت رجم آمده است تکمیل این فقره را در کتب  
 تاریخ مطالعه می نمائید خصوصاً در کتاب فطرة الاسلام و ابن ابی الحدید  
 عدم قبول ایفاء شهادت را از مرتکبین جنین کبایر که متضمن عدم قبول  
 روایت حدیث نیز خواهد شد تصریح کرد .

بر عموم واضح است در زمانیکه مغیره والی کوفه بوده روی منبر  
 بحضرت امیر علیه السلام نعوذ بالله لعن میکرد . حتی مؤلف کتاب  
 فطرة الاسلام از ابن ابی الحدید که یکی از اعظم فقهای شافعیه می باشد  
 روایت می کند که مغیره بن شعبه در مسجد در حضور سعید بن زید که  
 از کبار اصحاب بوده بحضرت علی علیه السلام و اولاد ظاهریین او لعن  
 و طعن نموده و صحابه مومنی الیه از مشاهده این منظره گریان از مسجد  
 خارج شده است .

و دیگر ابوالفرج اصفهانی در لغاتی ابن جنابت فاحشه را ثابت  
 میکند و هکذا ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه با يك سلسله روایات  
 این ماده را اثبات مینماید و علاوه صاحب فطرة الاسلام در موقع ذکر  
 شهادت حجر بن عدی ماده ذنار را بر آن میبندد :

بامر معاویه والی کوفه مغیره بن شعبه دائماً در بالای منبر به لعن حضرت علی و اولاد یاک او مرتکب می شد روزی در حالتیکه این فعل فاحش را تکرار می نمود حجر بن عدی از جای خود برخاسته با سنک سر مغیره را مجروح کرد و همین حادثه باعث گردید که حجر از طرف معاویه با ظلم و غدر شهید شد .

از این حوادث آشکار است که مغیره بامیر المؤمنین علی علیه السلام سب کرده و حال آنکه حضرت رسول خدا فرموده : «من سب علیاً فقد سبنی و من سبنی فقد سب الله» بنابراین شهاب الدین آلوسی در تفسیر خویش گفته : هر کس علی بن ابی طالب علیه السلام را در حال حیات یا ممات سب نماید کافر میشود .

هكذا در کتاب حیوة الحیوان علاءة دمیری و در ینابیع الموده خواجه کلان این ماده را اثبات کرده اند حاصل کلام اینککه مغیره بن شعبه در این ارتکاب بدرجه کفر رسیده در اینحال روایات او سندیت نداشته و هیچوقت لیاقت راوی حدیث بودن را نخواهد داشت . قدری هم از ابوهریره الدوسی مباحثه نمائیم :

ابوهریره از اصحاب رسول خدا و در سال فتح خیبر بدین اسلام مشرف گردید چون بیکار بود دائماً در حضور پیغمبر اکرم امرار وقت مینمود بنابراین حضرت رسول که باسراز باطنی او کاملاً آشنا بود فرموده یا اباهریره «زرنی غباً تزده حباً» هر روز میا تا محبت زیاد گردد معلوم می شود که محبت نداشتن ابوهریره نسبت برسول خدا آشکار بوده . مقصود در اینجا نیست بلی از رواة کسیکه بیشتر روایت احادیث کرده چون ابوهریره است و در نظر علماء غامه روایات او مقبول است .

حقیر هم که منتسب بعلماء عامه هستم معیناً از تکالیفات ابوهریره را منافی  
عدالت میدانم که در اینجا چند ماده ایراد خواهم نمود .

بسنده صحیح روایت شده که حضرت رسول (ص) فرمود : اولین مفسد  
در میان امت من یکنفر از بنی امیه خواهد بود .

ابوهریره این فساد را در حالتیکه در معاویه مشاهده می کرد  
دائماً بان ظالم طرفدار بوده بحق و حقیقت بودن هر چیزیکه از طرف  
امیر المؤمنین شهادت کرده بود نکول میکرد . عدم امکان اجتماع ظلم  
و عدل در یکجا بر عموم واضح و ابوهریره نمیتواند احراز عدل بکند .  
دیگر :

معاویه وقتیکه پسرش یزید بیعت میگرفت حجاز خصوصاً  
اصحاب مدینه منوره بر این خیانت و جنایت اعتراض کرده و با امتناع  
از بیعت احقاق حق نمودند معاویه محض اخافه اهل مدینه خطا کار  
معروف بسربین اوطاط را بمدینه منوره میفرستد بسر از اصحاب رسول  
خدا هفتصد نفر مقتول و زیاده بر سیصد از مخدرات اسلامی را اسیر  
کرده و امرداد آنها را سینه و با گشاده در بازار های عمومی بفروشد .  
از کبار علمای عامه صاحب اغانی ابو الفرج جوزی و صاحب  
عقد الفرید و جاحظ و از مورخین معروف ابن خلدون ، ابن خلکان ، تاریخ  
کبیر طبری ، ابن ابی الحدید ، علامه عینی ، علامه دمیری و صاحب فتره الاسلام  
شاهد این حادثه دلسوز هستند

تمام تواریخ فوق شرکت ابوهریره را با بسربین اوطاط ائبان  
کرده و حتی بسربین اوطاط در مدینه پس از اتمام کار ابوهریره را  
نایب مناب خود نموده بامر معاویه بشرف یمن یا مکه مکره حرکت

کرده است .

معلوم میشود که ابوهریره بعد از اینکه وقتی صحابه رسول خدا بوده زمانی نیز ملازم معاویه و بسر بن اخطاط گردیده است و اهل مدینه را تهدید و اخافه نموده و حال آنکه رسول خدا فرموده « من اخاف اهل المدينة اخافه الله و اخافه و لا يقبل منه عدل و لا حرف » یعنی هر کس اهل مدینه را بترساند خداوند او را بترساند و لعنت کند و از او هیچ عمل قبول نمی شود .

حالا میخواهم بگویم که ابوهریره درحلیکه ملازم بسر بن اخطاط بوده بکسانیکه مدینه را تهدید کرده اند معاونت و یاری نموده و بر ظلم اشتراك نموده است در این صورت ابوهریره عادل نمیشود و روایتش قابل اعتماد و صحیح نمیگردد .

دیگر : ابوهریره میگوید **العمارة خائف علی** « اثم و بساط » « معاویه » اذسم نماز در پشت « علی » کاهنتر است سفره معاویه رنگین تر ابوهریره با اقرار بر آنکه حضرت « علی » حق و معاویه با رنگین بودن سفره اش ناحق است باز بطرف باطل میرود و ابن رویه منافی التزام عدالت است بلی مقصود از این ابرادات ابن است که فقط صحابه بودن دلیل نیست که باید روایات یکشخص کاملاً مورد قبول یابد بلکه باره اشخاص پیدا میشود که با وجود بودنش در سالت صحابه بجنایاتی مرتکب شده که بکلی مخالف عدل و حقانیت بوده است

گفتیم که دلیل نقلی اولاً قرآن عظیم الشان ثانیاً احادیث رسول خدا است در کلام مجید از آیاتی که دلالت بر شرافت حضرت امیر المؤمنین میکنند نبر کا بذکر دو فقره در اینجا اکتفا میکنیم .



«انما یرید الله لیزهد عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا» صدق الله العلی العظیم، عموم امت مرحومه متفق هستند بر اینکه این آیه شریفه در حق پنج نفر آل عبا نازل شده که اول آنها امیر مؤمنان علی علیه السلام است.

حالا دقت نمائیم صکه قائلین فضل و شرافت آیه شریفه بحضرت امیر مؤمنان چه چیز است؟ معصومیت شرفی است که شبهه و نظیر آن در بنی نوع بشر پیدا نمیشود معصومیت ملائکه بمناسبت خلقی بودن آن چندان جایز اهمیت نیست ولی عصمت بنی بشر اینطور نیست آیه شریفه صریحاً دلالت بر عصمت آل عبا نموده که یکی از آنها امیر مؤمنان است چونکه آیه شریفه تمام رجس و گناه را از آل عبا دفع کرده نه اینکه بعد از ارتکاب بگناه و معصیت عفو میکند بلکه اساساً گناه و معصیت بایشان راهی ندارد که برای هیچ کس از بنی نوع بشر بجز این پنج نفر ذوات گرام چنین فضیلت و کرامت میسر نخواهد بود.

ملاحظه کنیم آیا ما بین امت اسلامیة غیر از آل عبا کسی پیدا میشود که این شرف را احراز کرده باشد؟ البته نیست، هر گاه کسی مدعی وجود باشد برای اثبات مدعا، تیان دلیل لازم است دلیل ها چنانچه در سابق ذکر شد یا عقلی است یا نقلی با دلیل عقلی ثابت کردیم که ما بین افراد اسلامیة امیر المؤمنین علی علیه السلام افضل و اشرف از جمیع است و عقل بدون تردد بر این مسئله حاکم است؛ با دلیل نقلی نیز ثبوت کردیم که عصمت و طهارت کمله در بنی نوع بشر صفتی است که ما بین امت محمدی صلی الله علیه و آله بعد از رسول خدا با افراد اهل بیت نبی که عبارت از علی ص و فاطمه و حسنین باشد مخصوص است.

آیه دوم ( قل لا اسئلكم اجراً الا المودة فی القربی ) علمای اسلامیة اجماعاً اتفاق کرده اند بر اینکه خدای عزوجل در این آیه امر میفرماید، بگو: در مقابل خدمت نبوت اجری نمیخواهم فقط هودت و محبت ذوی القربی بر هر فرد اسلام مهم ترین فرایض است و باز جمله امت اتفاق کرده اند ذوی القربای رسول خدا فقط علی علیه السلام و فاطمه و حسین می باشند حالا شخصی که هودت و محبت او از واجبات دینیة مؤمنین بوده باشد البته مستثنا نیست که اشرف و اکرم تمام افراد ملت بوده باشد چونکه هودت و محبت هیچ کس بر علی علیه السلام در حالتیکه لازم نیست ولی هودت آنحضرت بموجب آیه شریفه بر عموم اسلامی فرض و واجب است و با این دلیل ثابت میشود که حضرت علی اشرف تمام امت می باشد.

در قرآن شریف آیات باهرة البیانیه که صراحة یا کنایة بر مزید فضل و شرافت حضرت امیر المؤمنین موجود ولی ایراد آنها را در اینجا لازم ندیده زیرا که مدعا فقط بایکی از دو آیه مذکوره ثابت میشود، بیائیم بر سر آن احادیث شریفه که افضلیت علی علیه السلام را از تمام امت صریحاً بیان میکند همین قدر که ما تمام احادیث نبوی را که همین ماده را اثبات میکند ذکر نخواهیم کرد زیرا برای ایراد تمام احادیث راجع بتوضیح مقصود تحریر مجلداتی لازم است فقط به چند حدیث اکتفا خواهیم کرد.

ولی احادیثی که در اینجا مذکور میشود از اخباری است که مقبول و مسلم عموم بوده و قابل هیچگونه تاویل و تلمیح نبوده بلکه علمای عامه و خاصه و سایر فرق اسلامی بر صحت آنها اعتقاد دارند.

حدیث ثقلین : تمام اصحاب روایت و خصوصاً صحاح بخاری و صحیح مسلم ، احمد بن حنبل ، مالک بن انس این حدیث را روایت نموده و حکم بر صحت آن کرده اند در اینجا با اسقاط سلسله روایات متن حدیث را تبرکاً قید میکنیم قال رسول الله صلی الله علیه و آله : ( انی تارک فیکم الثقلین ان تمسکتم بهما لن تضلوا بعدی احدیما اعظم من الآخر کتاب الله حبل ممدود من السما الی الارض و عترتی اهل بیتهی لن ینفرقا حتی یردا علی الحوض فانظر کیف تخلفونی فیهما ) یعنی در میان شما دو چیز بزرگ و گرامی می گذارم هر گاه تمسک بانها نمائید هیچوقت گمراه نمی شوید یکی از آنها قرآن مبین است که از جانب حضرت ذوالجلال برای بندگان خود حبل المتین است دومی عترت و اهل بیت من است این هر دو یعنی کلام خدا و عترت رسول از یکدیگر مفارقت نمی کنند قادر کنار حوض بعن میرسند ملاحظه می کنم که چطور این هر دو شیئی گرامی را رعایت کرده اید :

و جمیع امت باز اتفاق کرده اند که مقصود رسول خدا از عترتی که ایشانرا با امت امانت سپرده فقط امیر المؤمنین فاطمه حسن و حسین است چون راوی حدیث ( ابن حبان ) میگوید که من ( بامسروف ) رفته ام از ( زید بن ارقم ) سؤال کردیم که آیا ازواج مطهره رسول خدا نیز بعترت آن حضرت داخل است یا خیر جواب داد که نه داخل نیست نمی بینید که شخص زوجه خود را تطلیق میکند زوجه به عترت پدرش داخل میشود حالا تأثیر این حدیث شریف در اثبات افضلیت علی ع چطور است ؛ بلی آشکار است که شخص عاقل و کامل وقتی عازم یک سفر مهم است مهمترین موادیرا که با آنها ذمی علاقه است وصیت میکند همکار رسول

خدا نیز در موقع نزدیکی رحلت دو چیز مهم و گرامی که عترت و کلام الله است بامت امانت میدهد حالا ملاحظه نمائیم که این امر از طرف خود حضرت رسول بوده یا امر الهی را بمردم تبلیغ فرمود البتہ پیغمبر اکرم من تلقاً نفسه فرموده بلکه او امر خداوند را تبلیغ کرده آیا خدا و رسول چیز های اعز و اکرم را بمردم امانت سپرده یا غیر اعز و اکرم و افضل را ؟ البتہ رسول ص بچیز غیر اکرم و افضل توحید نمی کند پس در این صورت گرامی فقط دو چیز است کلام الله و عترت رسول الله و این هر دو بعد از رسول خدا اعز و افضل تمام اشیا است .

حدیث صراحة بیان میکند که این دو امانت تا قیامت از یکدیگر مفارقت نمیکند یعنی در جائیکه کلام خدا بوده باشد مودت اهل بیت گرام و حرمت و اطاعت آنها نیز لابد خواهد بود و در جائیکه مودت و حرمت اهل بیت نباشد بی شبهه احترام کلام خدا هم مفقود است . مثلاً زمانی معاویة بن ابی سفیان بحضرت علی یاعلی شده و طغیان نمود و از امثال خود طغاة را هم جمع کرده مفسده های بزرگ بر پا کردند در صفین در حال مغلوبیت کلام خدا را بر سر نیزه زده به لشکر امیر المؤمنین ارائه کردند و گفتند ما شماها را بکلام خدا دعوت میکنیم آن بدبخت ها فراموش کردند که بآنترک عترت رسول اخذ قرآن مشکل است چطور میشود در صورتیکه رسول خدا فرموده این دو امانت تا قیامت از هم جدا نمیشوند ولی در صفین بروی علی ع حسن و حسین تیغ کشیده و احترام قرآن را هم مدعی شوند .

از این عجب تر : رفتار و حرکات بعضی ملاحاها است که مظالم و جنایات و خیانات معاویہ و حتی تکلمات و ارتکابات ارتداد آور اورا

با معاذیر و اهییه ستر و پرده پوشی کرده اند معاویه سخن تعمیر دنیا مرتکب آن همه خیانت و جنایت گردید ولی بملا هائیکه اینطور حق آشکار را افکار میکنند چه بگوئیم ۱۱۹

حدیث غدیر الخم : - قال رسول الله صل الله علیه و آله و سلم «من كنت مولاه فهذا علي مولاه اللهم والي من والاه وعاد من عاداه»  
عموم ملت اسلام و علمای خاص و عام بصحت و استقامت این حدیث شریف مقر و معترف اند

رسول خدا (ص) در حین مراجعت از حجت الوداع در مکانی موسوم بغدیر خم شرف نزول ارزانی داشتند امر فرمود از چهارشترها مشبری مخصوص بذات رسالت پناه ترتیب دادند چونکه موضوع نطق آنحضرت خیلی مهم و عالی و جمعیت ازدحام هم بسیار بود همینکه منبر مرتب شد حضرت رسول (ص) بر آنجا صعود فرموده و این حدیث را تقریر فرمودند .

معنی چنین است : هر کس که من مولا و اولی بتصرف او هستم علی هم مولا و اولی بتصرف او است ای خداوند تبارک و تعالی دوست بدار کسیکه او را دوست دارد دشمن بدار کسی را که دشمن علی است از اصحاب کبار نامهای اشخاصی را که این حدیث شریف را از رسول خدا شنیده و اقرار کرده اند در اینجا تیمناً قیدی کنم خزیمه بن ثابت سهل بن سعد - عدی بن حاتم - عقبه بن عمرو - ابویوب الانصاری ابوالهیشم بن تیمهان - عبدالله بن ثابت - ابویعلی الانصاری - نعمان بن عجلان الانصاری - ثابت بن ودیعه الانصاری - ابوفضالة الانصاری - عبدالرحمن بن عبدرب - جنیده بن جندع - زیدبن ارقم - زیدبن شراحیل - وغیرهم و

جابر بن عبد الله - عبدالله بن عباس - ابوسعید الخدری - ابوذر - جبیر بن مطعم  
 حذیفه بن یمان - حذیفه بن اسید - سلمان الفارسی . روایت نمودن این  
 اصحاب کبار عین حدیث شریف را علامه اثیرالدین در صفحه (۳۰۷)  
 جلد سوم کتاب اسد الغابه تأیید میکند و باز در صفحه (۳۲۱) جلد سوم  
 همان کتاب و باز در صفحه (۳۰۸) جلد اول و باز در صفحه (۲۸۳) جلد  
 هشتم و باز در صفحه (۲۷۴) جلد سوم همان کتاب و علاوه صاحب کتاب  
 (سیره حلبی) در جلد سوم و در صفحه (۴۰) (ینابیع الموده) و در کتاب  
 (مواقع المحرقه) روایت نموده و این حدیث را عموم صحاح روایات  
 اخذ و قبول کرده اند خصوصاً صحیح مسلم ، نسائی ، ترمذی ، ابن ماجه  
 احمد بن حنبل ، حاکم و غیر آنها

قدری در تشریحات این حدیث شریف دقت نمائیم !

آیا رسول خدا این امر مهم را من تلقاء نفسه اجرا نموده یا  
 بامر الله البته رسول خدا بنفسه هیچ امری را اجرا نمیکند مگر که  
 حکم خداوند عزوجل صادر شده باشد در این صورت این حکم هم بامر الله  
 اجرا یافته آیا خدا و رسول آن از روی حکمت و صواب با اجرای این  
 حکم پرداخته اند یا بلا حکمت البته تمام احکام الهی بر روی حکمت  
 جدی بنا شده در این صورت این امر هم بنا بر یک حکمت مهمی بوده است  
 هر گاه این حکمت را بمودت و محبت حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام  
 منحصر نمائید این حصر حقیقی نمی شود زیرا که مودت و محبت آن  
 حضرت در قرآن مجید یا آیه شریفه قل لا استلکم از جانب خداوند حدیث  
 تصریح و بیان و برای کشف و ایضاح آیه مبارکه احادیث بسیاری از  
 رسول خدا روایت شده است .

که در تأثیرات عالیّه احادیث مودت و محبت اهل بیت گرام بر تمام افراد امت واضح و آشکار گردیده . این حدیث شریف را غیر از مودت و محبت برای وظیفه مهم دیگر فرموده اند . بلی از قراین و تقریبات حدیث معلوم میشود که حضرت رسول خدا ص ع در تمام چیزهایی که ولیّ امت بوده در همان چیزها حضرت علی ص ع ولیّ امت است چونکه پیغمبر اکرم در اول حدیث میفرماید **الست بآله و منین اولی من انفسهم** یعنی آیا من برای مومنین از جان و مال ایشان عزیز و گرامی تر نیستم ؟ و در آخر حدیث میفرماید : هر کسیکه من ولی او هستم علی هم ولی همان شخص است پس واضح میشود که از این حدیث شریف مقصود رسول خدا (ص) فقط بر قرار نمودن علی ص ع بر ولایت است در حق اشخاصی که خود حضرت رسول ولیّ ایشان بوده اند .

قدری از این حدیث هم در مسئله خلافت مذاکره نمائیم . حدیث المنزلة : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم **يا علي انت مني بمنزلة هارون بن موسى الا انه ليس نبي بعدي** . این حدیث شریف هم مقبول تمام طبقات امت اسلامیّه است عموم روایة حدیث بنا نرود اخذ روایت نموده اند صحیح بخاری ، صحیح مسلم ، ترمذی ، حاکم ، نسائی ، ابن ماجه مخصوصاً در آثار فقهاء عامه و عامنی خاصه اثبات صحت آن شده است مفهوم حدیث چنین است : یا علی تو در من بمنزلة هارون هستی از موسی همین مقامی که بری هارون در نزد موسی قرار داده شده بود تو نیز نزد من همان مقام را دارا هستی .

اثبات نصیبت میرا مومنین علیه السلام با همین حدیث بدون تردد و تاویل آشکار است زیرا چنانچه ما بین ملت موسی علی نبینا و آله

و علیہ السلام در فضیلت هیچ کسی مقابل بہارون پیدا نمیشود هکذا در میان امت رسول خدا کسی پیدا نمیشود کہ در فضیلت با علی ص ع مساوی و مقابل باشد تا چہ رسد کہ فضل و رجحانش بر علی ص ع زاید بودہ باشد .

حدیث الطیر قال رسول صلی اللہ علیہ و آلہ اللہم ایتنی باحب خلقت الی و الیک حتی یا کل معی من هذا الطیر فجاہ علی فا کل معہ

این حدیث در تمام احادیث صحیح اخذ و روایت شدہ است کافۃ امت اسلامیہ این حدیث را اقرار و تصدیق کردہ اند بقیۃ حدیث اینطور است ؛ روزی زنی مرغ بریانی بہ حضرت رسول صلی اللہ علیہ و آلہ ہدیہ آورده رسول خدا قبل از تناول مرغ بریان بدرگاہ ایزدی نیاز میکند کہ ؛ پروردگارا بفرست نزد من محبوب ترین مخلوق خودت را نزد تو و نزد من تا بخوریم با ہم از این مرغ بریان ، در این حال علی ع س آمده و تناول میکنند . از علمای اسلامیہ فردی نیست کہ این حدیث را در تمام تصنیفات خود قید نکند خواه از عامہ خواه از خواصہ . در اثبات فضیلت این حدیث تردد نیست و برای وضوح مقصود چند نکتہ باید ملاحظہ شود با این ترتیب کہ ؛ آیا خدای متعال دعای رسول ص را اجابت فرمود و یارد نمود البتہ خدای متعال دلخواہ و خواہش رسول مکرم خود را دائماً قبول و مستجاب میکند در اینصورت خدای تبارک و تعالی محبوب ترین خود و رسول خود را برای تناول مرغ بریان نزد پیغمبر اکرم فرستاد این ذات عزیز حضرت علی ابن ابی طالب بود باز مکرراً سؤال می کنم ؛ آیا محبوب ترین مردم بخدا و رسول افضل مردم میشود یا مفضول ایشان ، البتہ ترک افضل و ترجیح مفضول



بر جمله مخلوقات نه مناسب حکمت خداوندی و نه شأن نبوت خواهد بود در اینصورت کسیکه نزد خدای ذوالجلال و رسول اکرم محبوب و محترم بشود افضل و اکرم و اشرف مخلوقات خواهد بود در اینصورت علی ع افضل مخلوقات میباشد .

حدیث المواخاة - امام احمد بن حنبل از زید بن ابی اوفی و صاحب مشکاة از ابن عمر و ترمذی از ابن ابی اوفی ، عبدالله بن احمد حنبل از سعید بن جبیر ، احمد از ابو حذیفه یمانی ، موفق از جابر بن عبدالله ، حموی از ابن عباس ، عکرمه از ابن عباس و زید بن ارقم و سعید بن مسیب و ابی امامه از جمیع بن عمیر این حدیث را روایت کرده اند و با مواخاة تمام از طرف علماء عامه و خاصه بعرض قبول و اقرار رسیده است صاحب مشکاة الانوار و غیره و هکذا ( شیخ اکبر محی الدین عربی ) در کتاب مسامرة خود تصدیق نموده است و حتی يك نفر از افراد امت در این ماده تردیدی نکرده است .

معنای حدیث بقرار ذیل است :

زمانی که رسول خدا مابین اصحاب اجرای مواخاة فرمود حضرت علی ع بحضور حضرت خاتم النبیین مشرف شده عرض نمود یا رسول الله تمام مردم را با یکدیگر امر بمواخات فرمودید برای من تعیین شخصی نفرمودید تا برادر شویم در آن زمان رسول خدا (ص) فرمود یا علی تو برادر منی هم در دنیا و هم در آخرت حدیث باعتبار لفظ اینطور است باعلی انت اخي فی الدنيا و الاخرة و انت وصی و انت منجز و عدی و عقیبی دینی .

مفهوم حدیث این است : یا علی تو برادر منی هم در دنیا و آخرت

تو وصی من هستی و ایفاء کننده وعده من هستی و أداء کننده قرض من هستی، از تأثیر این حدیث در اثبات فضیلت حضرت علی ع بحث نمائیم؛ آیا رسول خدا (ص) این مواخات را بامر خدا اجرا نموده یا بنفسه، بدیهی است که بامر الله اجرا فرموده است زیرا که مباشرت حضرت پیغمبر بدون امر الهی محال است (ان هی الا وحی یوحی) آیا خدای متعال و رسول اکرم در حالتیکه اصحاب را با یکدیگر برادر مینمود شخصی که بذات رسالت پناه خود برادر افتخاب فرمود باید افضل امت باشد یا ممکن است شخص مفضول را برگزیند؟ البته رسول خدا با کسی که اجرای مواخات میفرموده باید افضل و اکرم تمام مردم بوده باشد زیرا که رسول خدا در میان اصحاب در وقت اجرای مواخات مابین طرفین با کمال دقت مناسبت و مساوات را ملاحظه فرموده بود. در اینصورت مقتضی این است که علی علیه السلام افضل امت بوده باشد.

حدیث العلم - قال رسول الله ص ع انا مدینه العلم و علی بابها که:

من شهر علمم علیم در است درست این سخن گفت پیغمبر است.

ما بین علمای امت کسی پیدا نمیشود که باین حدیث تصدیق و اقرار نکند چونکه این حدیث معلوم و معتقد تمام افراد مسلمین است و این حدیث در اثبات فضیلت حائز اهمیت بزرگی میباشد.

چنین ملاحظه نمائیم که رسول خدا میفرماید (من شهر علمم هستم و علی در آن است) از این فرمایش رسول خدا چه فهمیده میشود و مقصود آن بزرگوار چه بوده است بلی معلوم است هر گاه شخصی بخواهد بشهری وارد شود البته از دروازه معلوم و معین همان شهر وارد خواهد گردید. و در صورت معکوسه بر ضد عادت و شرع عمل شده است

هكذا افراد اسلامیه که برای آبادی دین و دنیای خود بعلم و حکمت رسول خدا محتاج است مفتاح سعادت این شهر و باب رحمت آن علی بن ابی طالب (ع) است ، در اینصورت ، اگر کسی بخواهد از علم و حکمت حضرت رسول (ص) استفاده نماید لابد است که علی (ع) را واسطه قرار دهد زیرا که ورود برباط بلده عظیمه بدون دخول از نقطه مشخص و دروازه معین آن مشکل و خلاف عقل و حکمت میباشد هکذا بموجب همین حدیث معتبر استفاده از حکمت و شریعت محمدی (ص) بی وساطت امیرالمؤمنین (ع) خلاف عقل و حکمت است . بلی این قانون عمومی است که عقل و نقل در اثبات آن هیچگونه تردیدی ندارد .

در اینصورت بحال انکار نخواهد ماند بر اینکه امیرالمؤمنین (ع) محتاج الیه علم و حکمت افراد اسلامیه و منبع شرع و مأخذ معارف ایشان است .

حدیث ضربت : قال رسول الله صلی الله علیه و آله (ضربة علی يوم الخندق افضل من عبادة الثقلين الی يوم القيمة ) معنی : ضربت علی علیه السلام روز خندق از جمیع عبادت جن و انس تا روز قیامت افضل است ، چنین واضح میشود در روز جزا اعمال حسنه جمیع جن و انس را یکطرف و قطع نظر از سایر اعمال حضرت علی بن ابی طالب فقط ضربت او بعمر و بن عبود بطرف دیگر ، عندالله و رسوله همان یکضربت علی از جمله عبادات جن و انس افضل است هر گاه در معنی حدیث جزئی تفکر و تأمل شود صحت و استقامت آن بدون تردید مبرهن خواهد گردید قدری توضیح نمائیم :

روز خندق روزیست که در قرآن مجید بنام احزاب یاد میشود

عموم قبایل مشرکین با کفار قریش اتفاق کرده آغاز جنگ با رسول خدا کردند نسبت بزمان خودشان قوای حربیۀ مهم و بزرگ جمع کرده بودند رسول خدا (ص) مقابلہ را با چنان قوۀ بزرگ مشکل، عدہ نموده با طرف مدینہ منورہ استحقاقات خندق بنا فرمود مابین کفار جنگجویان معروف و پہلوانان مشہور موجود بود و نامدارترین و جسورترین آنها (عمر بن عبدود) نام داشت.

عمر بن عبدود اسب خود را بدرون خندق رانده و بلشکر اسلام مقابل ایستاد خطاب بر سوا خدا مبارز خواست در آنحال امیر مؤمنان علی بن ابی طالب از پیغمبر اکرم اجازه میدان خواست آن حضرت محض امتحان اصحاب اجازه مرحمت فرمود عمرو بن عبدود مکرراً مبارزہ خواست جمیع اصحاب سکوت اختیار کردند امام دفعہ ثانی برای مبارزت میدان عمرو از نبی مکرم اجازه خواست آن حضرت باز برای امتحان اصحاب اجازه مرحمت فرمود در این حال عمرو بن عبدود بر خود بالیدہ رجزهای عار آور شروع کرد پس از حضرت رسول اجازه میدان حاصل شد امیر مؤمنان عمامہ رسول خدا را بر سر مبارک نہادہ شمشیر آن حضرت را بر کمر بسته بچنین میدان مدہش عازم گردید رسول خدا صل اللہ علیہ وآلہ فرمود ( الان قابل الایمان بالکفر )

همین کہ ایمان و کفر مقابل شد شیر خدا عمرو بن عبدود را مقتول نموده ایمان غالب و کفر مغلوب گردید.

( ضربۀ علی فی یوم الخندق افضل من عبادۃ الثقلین الی یوم القیمہ )  
بلی چنین است ہر گاہ این ضرب علی علیہ السلام نمیشد البتہ از حملہ عمرو بن عبدود اساس دین اسلام تا حال محو و نابود بود و از

عبادت ثقلین هیچ اثری نمی ماند اینست بلکه هر گاه افراد اسلامیه علی بن ایطالب را مؤسس ثانی فرض نمایند حق گفته اند .

ولی هزارها افسوس بلکه ملیونها افسوس که امر مابین امت بر عکس شده و این معکوسیت خیلی نتایج منحوس داده است عجیباً ؛ این همه احوال موسفه از چه رو داده است .. سوای احادیثی که در اینجا قید شده است مدها حدیث معتبری که عهوم علمای اسلام بصلحت و صراحت آن قناعت کامل دارند موجود است که اثبات و ذکر آنها را لازم ندیدیم چونکه عرض ما تعداد تمام احادیث و اخبار و آیات نیست بلکه مقصود اثبات شرف و فضیلت آن ذات مقدس است بر تمام امت مرحومه .

هر گاه بخواهیم که آیات بینات و احادیث صحیح را در بیان شأن و شرف و منزلت حضرت امیر و کرامات ظاهره و معجزات باهره آن حضرت را توضیح دهیم در آن حال کتابی مثل قاموس اللغه و قاموس الاعلام کافی بر مرام نشده بلکه مانند قاموس العلوم و دایرة المعارف کتابی لازم است که محتوی بر مجلدات بسیار بوده باشد و نام کتاب را البحر الزاخر فی خزر الجواهر باید نهاد ولیکن ماده که راجع بمقصد مهم ایراد آن در اینجا لازم است اینست که در ذیل درج میشود .

احمد بن عبدربه که از معاریف علماء و مشاهیر فضایی اهل سنت میباشد در جلد ثانی کتاب عقد الفرید فصل : فی احتجاج مامون مع علماء بغداد فی تفضیل علی بن ایطالب علیه السلام که خلیفه عباسی مامون با علمای بغداد در افضلیت علی بن ایطالب از جمله افراد امت استدلال میکنند و ابن عبدربه همان احتجاج را بالتمام نقل و تحریر کرده عاجز

فقیر نیز همان احتجاجاً بمعنا نه لفظاً در اینجا قید خواهم کرد .  
 ابن عبدربه روایت میکنند که اسحق بن ابراهیم بن اسماعیل بن  
 حماد بن زید که از مشاهیر علمای بغداد و مجتهدین عصر خود بود گوید روزی  
 یحیی بن اکثم که در عصر هارون الرشید قاضی خلافت و مفتی نافذالحکم  
 بود روزی بمنزل من تشریف آورده گفت خلیفه امر فرموده که چهل  
 نفر از علمای بغداد انتخاب نمایم که در مسائل و احکام و ایراد اسئله  
 و انیان اداه قادر و دارا باشند ، از چنین اشخاص آنهائیکه می شناسی  
 بگو تا من قید نمایم

اسماعیل بن حماد گوید من اسم چند نفر را ذکر کردم و هر آن  
 اشخاصی را که یحیی یقین بلیاقت او کرد اسمش را قید نمود تا چهل  
 نفر تمام شد و یحیی از این چهل نفر وعده گرفت که فردا علی الطالوع در  
 منزل او حاضر شویم در زمان موعده جمله در منزل یحیی حاضر  
 شده و نماز صبح را در آنجا ادا کردیم در جواب سؤال ما یحیی  
 گفت : خلیفه از من شما چهل نفر علما را درخواست کرده تا در حضور  
 خودش با شما در باب موضوع مهم مباحثه و احتجاج نماید همینوقت  
 جمله بسر ای خلیفه رفتم همیشه وارد حضور مامون شدیم بما اذن  
 جلوس داد مامون لباسهای فاخر پوشیده و عمامه سیاه بر سر خود گذاشته  
 بود همیشه ما نشستیم خلیفه عبا و عمامه خود را کنار گذاشته و امر  
 نمود که ما هم عبا و عمامه خود را کنار کرده فارغ بال بنشینیم و برای  
 تا من استراحت ضروریه ما امر ما داد بعد از آن خلیفه مامون سؤالاتی  
 راجع باحکام شرعیه از ما نموده ما هم بر حسب مراتب ، جواب سؤالات  
 را داده ام ، خامنه اظهار کرد مقصود از احتضار ما این جزئیات نبوده

بلکه برای اثبات يك امر باحتجاج دعوت نموده است . و گفت  
 من خلیفه مأمون با دین خدا متدین و حضرت علی را از جمیع  
 خلائق افضل و برای خلافت از تمام مردم اولی میدانیم و شما را نیز  
 دعوت میکنم که این عقیده را قبول نموده و رأی خودتانرا در این  
 باره بیان نمائید .

اسحق بن ابراهیم گوید من اظهار کردم که خلیفه هوادیرا که  
 در فضل و شرف علی (عس) در نظر دارد اظهار فرماید تا سایرین بمسئله  
 آشنا شوند .

خلیفه مأمون این ماده را قبول کرده گفت : ای اسحق فضیلت  
 با چه چیز اثبات میشود مثلاً برای ادعای اینکه فلان از فلان افضل است  
 چه لازم است ، اسحق جواب میدهد که اعمال صالحه لازم است .

مأمون سؤال نمود ای اسحق روزی که رسول خدا مردم را بقبول  
 دین اسلام دعوت فرمود آن روز از اعمال صالحه کدام يك افضل بود  
 اسحق میگوید اخلاص بلشهاده از همه فاضلتر بود که سبقت بر اسلام  
 بوده باشد مأمون گفت راست است آبا علی بن ابیطالب از تمام مردم  
 سابق تر در اسلام نبود اسحق گوید بلی لیکن علی بن ابی طالب در حال  
 قبول اسلام نابالغ بود از مکلفین کسی که اول قبول دین اسلام کرده  
 ابوبکر بوده است در این حال مأمون گفت ای اسحق علی بن ابی طالب  
 آیا بدین اسلام با الهه خدا وارد شد یا دعوت رسول خدا اسحق گوید  
 من غرق دریای تفکر شدم مأمون گفت ای اسحق مگو که با الهام داخل  
 شده زیرا که وحی بر رسول خدا نازل میشود بلکه باید گفت علی (عس) با  
 دعوت رسول خدا داخل شده است مأمون تکرار میکند ای اسحق

رسول خدا با تکلیف دین بر يك صبی غیر بالغ آیا تکلیف مالا یتطاق نخواهد کرد اسحق گوید من غرق دریای تفکر شدم مأمون گفت خدا فرموده **وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ** یعنی تکلیف ما لا یتطاق نخواهم کرد.

پس آشکار است **هک** که علی بن ابی طالب در حالت تکلیف داخل دین حنیف گردیده است اسحق گوید مأمون تکرار سؤال میکند : ای اسحق آثار و اخباریکه علماء و مجتهدین شما در فضل و شرافت علی (عس) نقل و روایت کرده اند در شرف و فضیلت غیر او امثال همان روایات را کرده اند یا نه ؟

اسحق گوید روایات صحیحه که در شرف و فضل علی ابن ابی طالب (عس) روایت شده در حق غیر آنحضرت وارد نگردیده مأمون گفت احادیثی که در فضل ابوبکر وارد شده آیا مقابل باخباری میشود که در فضل علی (عس) وارد شده است ؟ اسحق گوید گفتم که برابر نمی شود مأمون تکرار می کند آیا احادیثی که در شأن ابوبکر و عمر و عثمان جمعاً وارد شده برابر فضایل علی علیه السلام میشود یا نه ؟ اسحق گوید که گفتم برابر نمیشود در این حال خلیفه مأمون سؤال نمود آیا قرآن می خوانی ؟ اسحق گفت می خوانم مأمون گفت پس سوره (هل اتی علی الانسان) را بخوان اسحق گفت شروع بخواندن سوره کردم تا که **و يَطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مَسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ اَسِيرًا اِنَّمَا نَطْعَمُكُمْ لَوَجْهِ اللّٰهِ لِانْرِيْدَ مِنْكُمْ جَزَاءًا وَ لَشَاكُورًا**

مأمون خلیفه گفت : ای اسحاق این آیه در حق که نازل شده است ؟ اسحق میگوید در حق علی بن ابی طالب نازل شده مأمون خلیفه گفت حدیث ( **الْمَبَشْرَةُ بِالْحِجَّةِ** ) را شنیده اسحق جواب داد



شنیده‌ام مأمون گفت: اگر شخصی در این حدیث شك کند کافر میشود یا نه؟ اسحق گفت حاشا کافر نمیشود زیرا که این روایت خبر واحد است مأمون گفت ای اسحق اگر شخصی در بودن سوره هل اتی از قرآن شك نماید چه میشود؟ اسحق گفت کافر میشود در این زمان مأمون گفت در اینصورت چرا فضیلتی که با روایات شبهه‌ناک وارد شده بفضیلتی که با آیه قرآن باهرةالبیان وارد گردیده ترجیح میدهید؟ اسحق گوید ما سکوت کردیم خلیفه باز مکرر نمود آیا (حدیث الطیر) را میدانی گفتم میدانم و روایت کردم مأمون گفت آیا این حدیث صحیح است؟ تماما گفتیم صحیح است مأمون گفت ای اسحق خداوند متعال دعای رسول خود را رد نمود یا قبول؟ اسحق گفت حاشا رد نکرد بلکه قبول فرمود مأمون گفت در اینصورت خداوند تبارک و تعالی با قبول دعوت رسول اکرم عزیزترین مخلوق خود را فرستاد که بامعیت رسول اکرم از مرغ هدیه شده، تناول فرماید اسحق گوید گفتم بلی مأمون سؤال نمود ای اسحق در اثر دعای رسول خدا تناول کننده از مرغ بریان که بود؟

اسحق گوید گفتم تناول کننده مرغ با رسول خدا علی علیه السلام بود مأمون تکرار میکند ای اسحق خدا و رسول آیا میدانستند که ما بین امت افضل کیست یا نه؟ اسحق جواب داد میدانستند مأمون سؤال کرد در صورتیکه خدا و رسول افضل را ما بین امت میدانستند آیا افضل را اختیار کردند یا مفضل را؟ اسحق گفت افضل را اختیار کردند مأمون گفت در اینصورت علی علیه السلام افضل خلق است ولیکن ابوبکر هم فضل دارد مأمون گفت باشد چون که مقصود ما

اثبات افضلیت است نه فضل ولكن در اینجا کدام فضل ابوبکر را اراده میکنی اسحق گفت در قرآن وارد است ( ثانی اثنین اذهما فی الغار قال لصاحبه لاتحزن ان الله معنا )

خلیفه مأمون گفت مصاحبت اثبات فضیلت نمیکند زیرا که ممکن است دو مصاحب مغایر یکدیگر بوده باشند نمی بینی ؟ که در قرآن نازل شده ( وقال لصاحبه وهو یحاوره اکفرت بالذی خلقتك ) اسحق گوید : گفتم اثبات این آیه مهم است زیرا که میفرماید لاتحزن ان الله معنا ) در این حال مأمون گفت ای اسحق من ترا مایل بحق و از تعصب کنار میدانستم ولیکن حالا که تو در عناد و تعصب مداومت داری ، ای اسحق ! همان حزن ابوبکر برای خدا بود یا برای نفس خودش ؟ هر گاه بگوئی برای خدا بود پس چرا رسول خدا نهی از چیزی فرموده که برای خدا است اگر بگوئی که برای نفس خود بوده برای ابوبکر فضیلت نمیشود .

اسحق گوید گفتم که در قرآن ( وانزل الله سکینه ) نازل شده است در جواب این خلیفه گفت خداوند متعال سکینه خود را بر رسول خود نازل کرد یا به ابوبکر ؟

اسحق گوید گفتم سکینه بر رسول خدا نازل شد در این آن ، مأمون گفت خدای تعالی در قرآن فرموده وانزل الله سکینه علی النبی والذین معه آیا میدانی آن اشخاص کیستند که خدا سکینه خود را در معیت رسول برایشان نازل فرموده .

اسحق گفت ای خلیفه شما بفرمائید آنها کیستند مأمون گفت زمانیکه در غزوه حنین جماعه اصحاب فرار اختیار کرده منهزم شدند

فقط در حضور رسول خدا هفت نفر از بنی هاشم باقی ماندند عباس بن عبدالمطلب عم نبی (ص) مهارشتر رسول خدا (ص) را گرفته بود و پنج نفر هم اطراف او را احاطه کرده بودند و علی بن ابیطالب تنها با کفار جنگ میکرد گر چنین است سکینه بر رسول خدا و بعلی بن ابیطالب نازل شده بود .

اسحق میگوید بر جمیع ما این مطلب آشکار بود لهذا کلام مأمون را تصدیق کردیم مأمون مراجعت بتکرار سؤال کرده و گفت ای اسحق بعد از اخلاص بشهادت افضل اعمال جهاد فی سبیل الله بود مأمون گفت آیا در این عمل ما بین اصحاب رسول یک نفر قرین علی بن ابیطالب می شناسی ؟ اسحق گفت سؤال کردم آیا کدام غزوه مقصود است ؟ اسحق گوید من گفتم بدر را نمونه اتخاذ نمائیم

مأمون گفت ای اسحق در جنگ بدر چند نفر از کفار مقتول شده ؟ اسحق گفت شصت و دو نفر کافر مقتول شده مأمون گفت ای اسحق از این مقدار چند نفر در دست علی بن ابی طالب کشته شده ؟ اسحق گفت بیست نفر ایشان در دست علی بن ابی طالب مقتول و باقی چهل دو نفر را عموم اصحاب کشته اند در این حال مأمون با سؤال گفت ای اسحق چنین را نمونه نما اسحق بگوید بلی مأمون گفت در چنین اصحاب منهزم شدند فقط هفت نفر باقی ماندند تنها علی بن ابیطالب بود که با کفار مقابله می نمود بقی اصحاب کجا بودند اسحق گوید گفتم ابوبکر در آن حال بار رسول خدا شورا می نمود مأمون در جواب گفت ای اسحق ا سری که رسول خدا در آن با ابوبکر شورا می نمود آیا رسول خدا استقلال رای داشت یا محتاج برای ابوبکر بود اسحق گوید گفتم کار هائی که پیغمبر اکرم آنها را اجرا فرموده بواسطه وحی خدا

— ۵۰ — احتجاج مأمون مع علماء بغداد

در آنها مستقل بود و احتیاج برای هیچ کس نداشت در این حال مأمون گفت ای اسحق در امری که مداخله ابوبکر یا صحابه دیگر لازم نباشد چه اهمیت خواهد داشت که با چنین شخص مجاهد مساوی بوده باشد اسحق گوید من گفتم کسانی که حاضران محاربه بوده اند ما جور هستند خواه محاربه کنند یا نه مأمون در جواب گفت ای اسحق آیا نمی بینی که خدای ذوالجلال در قرآن مجید می فرماید ( فضل الله المجاهدين علی القاعدین درجه )

اسحق گوید من در جواب عاجز ماندم ولی خلیفه بتکرار کلام آغاز نمود که آیا حدیث الموالاة را میدانی؟ اسحق گفت میدانم و حدیث را عیناً با طرق روایت روایت نمودم مأمون گفت ای اسحق از این حدیث ظاهر و آشکار میشود که در حال عدم لزوم ولایت هیچ فرد بر علی بن ابیطالب (علیه السلام) ولایت آن حضرت بابوبکر و عمر بن خطاب و تمام افراد اسلامی واجب شده است در این صورت ای اسحق چطور فضل است که در غیر از علی بن ابی طالب در شخصی دیگری موجود است اسحق میگوید که ما بایراد جواب قادر نبوده سکوت اختیار کردیم مأمون تکراراً بایراد کلام آغاز نموده گفت ای اسحق آیا حدیث المنزله را شنیده؟ اسحق گفت شنیده ام مأمون گفت آیا میدانی که هارون (علیه السلام) با حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام برادر صابی و بطنی بوده؟ اسحق گفته بلی میدانم مأمون گفت و میدانی که مابین علی بن ابیطالب (علیه السلام) و حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) اخوت ظاهری نبود گفت میدانم مأمون گفت هارون (علیه السلام) دیگر چه منزلتی از موسی دارد اسحق گفت منزلت و صایت و خلافت در این

حال مأمون گفت ای اسحق منزلت علی بن ابی طالب از رسول خدا نیست مگر خلافت و وصایت اسحق روایت میکند ماچهل نفر منتخبین علمای بغداد بغیر از اقرار باین حقیقت آشکار چاره ندیده جمعاً ظاهراً و باعلنا این اقرار را اجرا کرده ولی مأمون روی خود را بطرف آسمان بلند کرده گفت: الهی شاهد باش که فضل و ولایت علی بن ابی طالب را من اثبات کردم و مردم را بطریق حق دعوت کردم وای هادی توهستی مؤلف عاجز قاضی بهجت عرض مینمایم که روایت علامه ابن عبدربه که از مشاهیر و فضلاء فقه‌های عامه بوده در جلد سیم کتاب عقدالقرید در صفحه سی و هفت که اینست «احتجاج مأمون مع علماء بغداد» در این جا تمام شد.

و لیکن در اینجا ایراد پاره مواد مهمه را لازم دیدم:

اولاً مأمون خلیفه در عین حالیکه ولایت و فضایل علی بن ابی طالب (ع) را با چنین ادله و براهین ثابت و محکم اثبات کرده باز در زمان خلافت و حکمرانی خودش فرزند آن بزرگوار ذات شریف و ارت امام رضا (ع) دچار مصائب بزرگی گردیده که تا کنون قلوب ملت اسلامی را داغدار و سوگوار کرده بلی فن تاریخ در نقل چنین قبایح و جنایات مانند قوه برقیه ایفای خدمت مینماید:

راست است که مأمون میگوید هدایت دهنده فقط خداوند است.

ثانیاً بنا بر روایت ابن عبدربه حاضرین مجلس مأمون که این

احتجاج را استماع و اقرار کرده اند چهل نفر از کمالین علمای عصری

بوده حالاً سئوالی داریم چنین مسئله آشکار که از افراد عامی ناس

هیچکس در حل فصل آن دچار مشکلات نخواهد شد چرا و بجهت سبب در چنان شهر بزرگ و دارالعلمی که در افواه ضرب المثل شده منتخبین و برگزیده ترین علمای زمان در حل چنین مسئله و اوضحه دچار مشکلات گردیده باحتجاج مامون شدند و حال آنکه افتنا چنین مسئله مهمه قبلا فریضة دمه علماً بود نه مامون چونکه علما حاکم شرعی و علمی زمان و مامون حاکم عرفی بوده افسوس صد افسوس که بواسطه اهمال و استنکاف در اثبات حقایق در صراط المستقیم حقیقت داهمهای سخت با خلاف خود یادگار گذاشته اند که تا کنون اخلاف بیچاره در توی آنها واله و سرگردانند .

بلی خیلی از ارباب علم کاسه لیس خلفا و سلاطین معاصر خود بوده و با تطبیق آمال و آرزوهای ایشان اجاله کلام و افتای احکام کرده اند و بنا بر این امت معصومه اسلامیة همواره اثمار زهر آلود آن نهال جنایت را چشیده و میچشند .

ذلتادر کتاب معروف عقاید النسفی پس از نوشتن ارباب خلافت با ترتیب چنین ذکر می کند ( والافضالیة علی هذا الترتیب ) یعنی خلیفه اول افضل از دوم است خلیفه دوم از سوم و خلیفه سوم از چهارم افضل است .

حاصل کلام او این است که شرف و منزلت عندالله مربوط با انتخاب مردم و ترتیب خلافت ظاهری است ملاحظه فرمائید این حکم چقدر بیجا و از روی تحکم صرف بوده .

اگر چنین بوده باشد خلیفه اول باید از خلیفه ثانی افضل باشد و هکذا خلیفه ثانی از ثالث و ثالث نیز از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب این

حکم و قرار بسیار و کیک و بی اصل است .

این کتابکه ( عقاید النسفی ) نامیده شده است تالیف علامه نسفی است که از علماء عامه است و در میان اهل عامه بسیار مشهور است حقیر هم ( مؤلف ) از جماعت عامه یک فرد و با خصوص منصب قضاوت شرعی را در مذهب حنفی دارا هستم و این کتابرا با شرح و حاشیه بسیار خوانده و مکرراً تدریس کردم با این همه آن حکمرا رد و بان اعتراض می کنم و از خوانندگان رجا می کنم که در ابتدا نظر باین فکر بنده اعتراض نکنند و نگویند که با گفتار و احکام علماء سلف مخالفست . چرا که اقوال علماء سلف از بهر ما دلیل حتمی نمیباشند مگر که با دلایل ثابتة مبرهن شده باشد حالا که بنده در اینجا اثبات خواهم کرد حکمی که کرده اند الافضایة علی هذا الترتیب حکمیست بلا دلیل و ترجیح است بلا مرجح .

بلی نسفی می گوید ( الافضایة علی هذا الترتیب ) یعنی فضل و شرف خلفاً و قرب منزلتشان بر طبق نوبت خلافت است . ولی بنده ( مؤلف ) میگویم تصدیق چنین حکم بی دلیل تقلیدی است بسیار عاویانه و جزمی است بسیار جاهلانه .

حالا محض اینکه ایراد با مقیاس وسیع و در ساحت مکمل اثبات شود قدری مسئله را واضحتر بگوئیم .

چنانچه برای اثبات هر ماده از ارکان اسلام و احکام دینیہ اتیان دلیل لازم و ضرور است زیرا که سعی در اثبات حکم بلا دلیل اولاً محال ثانیاً ترجیح بلا مرجح است و وقوع این هر دو مشکل است .

بلی در اثبات احکام اسلامیہ دلیل بردو قسم است دلیل عقلی و دلیل نقلی ولی در اثبات احکام دلیل عقلی استقلال نداشته و بمعاونت دلیل

نقلی محتاج است و دلایل نقلیه برای اثبات احکام در دین اسلام مستقل و بنفسه است با همه این ما در این جا باطریق معقولات یعنی با تجارب عقلیه بودن امیرالمؤمنین (علیه السلام) را افضل امت اثبات کرده ایم از قارئین کرام استدعا داریم که بچند صفحه ما قبل مراجعه فرمایند و دلایل نقلی که امت محمد صلی الله علیه و آله در آن هیچ اختلاف و افتراق نکرده اند بلکه جمع افراد اسلامیه با قبول آن متفق شده اند آن دلایل نیز غیر از دو نیست اولی آیات قرآنیه و دیگری احادیث نبویه، و قیاس و اجماع و اجتهاد که از دلایل نقلیه معدود است فقط چون در اثبات حکم قیاس و در وقوع اجماع و در شروط اجتهاد مابین امت مرحومه اختلاف شده در اینجا آنها را از موضوع بحث خارج نمودیم از آیات قرآنیه :

(قل لا استلکم اجرا الا اله و دة فی القربی . لئذ هب عنکم الارجس اهل البیت و یطهرکم تطییرا ) در این کتاب از آیات کریمه قرآنیه فقط بدو آیه اکتفا نمودیم که یکی از آنها هودت ذی القربی را بامت فرض نموده که علی بن ابیطالب و زوجه مطهره اش « فاطمة الزهراء » و سبطین مکرمین علیهم السلام جمعاً می باشد و تصور نمیرود که بشخص دیگری چنین فضل و شرف میسر شود و دیگری از همان آیات قرآنیه طهارت و عصمت پنج نفر آل عبا را اثبات میکند که حضرت علی بن ابیطالب یکی از همان پنج نفر است یعنی ثانی رسال خدا است بلی شرف و عصمتی که در رسو خدا است در علی (ع س) همان مقام عصمت و معصومیت موجود و مساوی ذات رسالت است در صورتیکه عصمت و معصومیت فضیلتی است در نوع بشر که ما فوقش تصور نیست حالا بیائیم باحادیث



نبوی بلی یک قسم مهم از دلایل فقلیه احادیث نبوی است همیشه قدر عرض میکنم احادیث صحیح که در شرف و منزلت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (عس) و اثبات افضلیت آن حضرت بر جمیع افراد امت وارد و تمام علما در صحت آنها اتفاق کرده اند ممکن نیست که تمامی آنها درج و ذکر شود فقط محض نمونه چند عدد از آنها را در اینجا ذکر کردیم که در صحیح مسلم و صحیح بخاری روایت شده و در اثنای آن اثبات نمودیم که علی بن ابی طالب افضل و اشرف تمامی امت است و این نیز در فن مناظره ثابت که دلیل هیچ وقت از مدلول تخلف نمی کند .

و علاوه برای اثبات عمیقانه مدعا قدری هم تشبث کرده و در موضوع روایت عبدربه : احتجاج مامون مع علماء بغداد - فصلی تحریر نمودیم از این فصل آشکار گردید که مامون خلیفه در حضور علماء و مجتهدین عصر خود افضل و اشرف بودن علی بن ابی طالب را از جمیع افراد امت اثبات و مدلل کرده است و این اثبات مامون در زمانی واقع شده که عصر فقها و مجتهدین اهل سنت و جماعت بود با خصوص «ابو یوسف» «محمد بن حسن شیبانی» «رفر» «شافعی» «احمد بن حنبل» و غیر از اینها حکام شرع همان عصر بوده و حل و عقد امور وابسته به آنها بود. حالا بسر مطالب بیائیم :

بلی من از ارباب علم و محاکمه سوال مینمایم «علامه نسفی» همان حکم خود را مبنی بر کدام دلیل نموده است چونکه ما گفتیم دعوا بدون دلیل تحکم است . کدام فضیلت است که در علی (عس) مفقود و در افراد دیگر موجود است که بسبب همان فضیلت آن یکی از علی (عس) افضل میشود ما میگوئیم که چنان فضیلت نیست و عقل و

نقل بر این مسئله شاهد است لذا حکم علامه نسفی که افضلیت در خلفا  
 بترتیب خلافت است دعوی بی دلیل و تحکمی بدون بینة و برهان میباشد.  
 این بحث را قدری ایضاح نمائیم : بلی ما می بینیم و مشاهده میکنیم  
 که فلان شخص عالم است و فلان شخص خلیفه است و فلان شخص  
 پادشاه چون این وظایف مشاهدات و مواد صوری است با چشم دیده میشود  
 با گوش آفرای می توان شنید می توان بآنها حکم و جزم نمود ولی اینکه  
 فلان شخص از فلان شخص افضل است و فلان غیر افضل ادعای آن قدری  
 مشکل است زیرا که هر گاه مراد از قرب خداوندی و کثرت ثواب  
 اخروی بوده باشد این حکم فقط بخداوند متعال عائد خواهد بود و از  
 وظایف بشری خارج است ولی هر گاه خداوند و رسول او چنین ماده  
 فرموده باشد در آن زمان بشر نیز جزم خواهد نمود در اینصورت باز  
 حکم و جزم از ایزد متعال بوده ما فقط باین حکم و جزم مأمور هستیم.  
 و با آنکه مراد از فضیلت ارکان و احکامی بوده باشد که ما به الفضل  
 و عبارت است از سبقت در اخلاص و شهادت و از جهاد بامر الله و کثرت  
 علم و وفور سخا و زهد و تقوا و قرب نبی (ص ع) در این صورت ما  
 اثبات کردیم که در این احکام و ارکان عالی بن ابی طالب (ع س) از جمله  
 افراد امت سابق و باعمال صالحه تمام افراد اسلامیه فابق است همین خبر  
 را که جمیع علمای عامه و خاصه در صحت آن اتفاق دارند ما لحظه نمائیم  
 که رسول خدا (ص ع) فرماید : *ضربة علی فی یوم الخندق افضل من*  
*عبادة الثقاتین الی یوم القیمة* . بلی ضرب علی بعمر و بن عبود روز خندق  
 از تمام اعمال صالحه انس و جن افضل است ما این حدیث و ایضاحات  
 لازمه را در اثبات آن سابقاً قید و تحریر کردیم در اینجا ایراد یاک

قید مهم را لازم دانستم .

همچنانکه علمای اهل سنت این کلام عاجز حقیر را هنوز نخوانده زبان اعتراض خواهند گشود و خواهند گفت: ای وای بعلمای سلف ایراد کرده کتاب عقاید را چرح و انتقاد نموده کلام علامه ها و مجتهدین را رد کرده، ای جماعت می بینید این شخص رافضی شده است شرف و منزلت خلفا را انکار میکند و افضالیت ایشان را قبول نمی کند و از این حرفها خیلی ایراد خواهند نمود و خصوصا خواهند گفت ای جماعت ما چنین کلام ها را قبول نمی کنیم زیرا که علمای سابق و مجتهدین سلف چنین حرفها را نکرده و سلف هر چه که بگوید اختلاف باید آفرای قبولی و اطاعت نمایند چیزی را که ایندن نگفته اند قابل قبول نیست زیرا که باب اجتهاد مسدود است و و و . . .

در اینجا بقرار ذیل جواب اعتراضات فوق را میدهم :

اولا از عموم برادران دینی استدعا دارم که تقاید و تعصب را کنار فرموده و با دقت تمام بطور منصفانه موشکافی و تحقیق نمایند . ثانی هر گاه بگویند که بعلمای سلف ایراد و اعتراض شده در جواب این عرض عینما بهم ایراد و اعتراض بعلمای سلف امر تازه و نه مسبوقی نیست زیرا که هر گاه اختلافی بسلاف ایراد و اعتراض نمیکردی در عالم اسلام اینقدر کتب متعدده تألیف نمی شد بتحریر این همه کتب سبب فقط ایراد و اعتراض اختلاف باعث شده است تمام کتبها را بش چشم بیاورید جمیع آنها را شرح و ایضاح داده ایست از سلاف وارد شده وارد و اعتراض بر آنها زیرا که هر گاه کتب اختلاف محض قبول حرف سلاف می بود کتیبیکه اول نوشته شده کافی و احتیاج به

تألیفات متواتره نمی شد و علاوه این مطلب که نسفی بر آن حکم نموده من اولین معترض نیستم بلکه شارح عقاید نسفی و علامه تفتنازی هم بر این حکم ایراد و اعتراض کرده اند شرح نسفی را ملاحظه فرمائید ثالثاً هر گاه بگویند که کتاب عقاید را رد و جرح نموده در جواب خواهیم گفت که عقیده و اعتقاد عبارت از ما جاء به النبی (ص ع) بوده و چیزی اطلاق می شود که پیغمبر اکرم از جانب خلاق عالم برای ما آورده است و هیچ فرد نمی تواند آنها را انکار نماید. لیکن مطلبی که ما بر آن ایراد و اعتراض می کنیم تکراراً اثبات کرده ایم آنها از قبیل ما جاء به النبی (ص ع) نبوده است بنا بر این محل اعتراض و ایراد ما، عقاید نیست.

را بعداً هر گاه بر این ایراد و اعتراض رفض گویند در جواب خواهیم گفت باشخاصی که بخاندان رسول خدا (ص) قدری تمایل کرده اند خصوصاً باشخاصیکه از فضل و شرافت اهل بیت رسول خدا (ص ع) صحبت نمایند اتهام رافضی شدن از مخترعات بنی امیه و بنی عباس و بهانه جاهلان است که تا امروز دوام کرده است من میگوییم که این تهمت ناجا همان سرزنش بامام شافعی است که از محققین و علما بوده اگر بقصد آنها هم باشد تهمت نیست بلکه شرف تاریخی است روایتی را که از امام شافعی کرده ام در اینجا عیناً قید مینمایم.

شریف نورالدین علی سمهودی در کتاب جواهرالعقدین چنین روایت می کند، متن روایت را در اینجا قید کرده بعد ابیات امام شافعی را عیناً تحریر خواهم کرد، ینابیع الموده ص ۴۵ خواجه کلان نقل البیهقی عن ربیع بن سلیمان قال قلت لامام الشافعی رحمه الله

« ان اناساً لا یصبرون علی سماع منقبة او فضيلة اهل البيت الطيبين فاذا  
 راوا احداً منا یذکرها یقولون هذا رافضی فانشاء الشافعی وقال :  
 اذا فی مجلس ذکر و اعلیاً و سبطیه و فاطمة الزکية  
 فاجری بعضهم ذکراً سواء فایقر انه سلقیه  
 اذا ذکروا علیا او بنیه تشاعل بالروایات العلیه  
 وقال تجاوزوا یا قوم عن ذل فهذا من حدیث الرافضیه  
 برئت الی المہیمن من اناس یرون الرفض حب الفاطمیه  
 علی آل الرسول صلوة ربی و لعنته لتلك الجاهلیه  
 و حافظ جمال الدین زرندی ابیات ذیل را از امام شافعی نقل و  
 روایت میکند .

قالوا ترفضت قلت ككراً ما الرفض دینی ولا اعتقادی  
 لكن تولیت خیر امام خیر امام و خیر هادی  
 ان كان حب الوصی رفضاً فانی ارفض العبادی  
 وهكذا امام فخر رازی از قول امام مزنی روایت میکند که امام  
 شافعی این ابیات را انشاد کرده است

وما زال کتمانیک حتی کانتی برد جواب السائلین لا عجم  
 و اکتم و دتی مع صفاء هودتی لتسلم عن قول الوشاة و اسلم  
 وهكذا از عامای عامه بیهقی و سهل بن محمد و عبدالبر با روایت از  
 سلیمان بن قتیبه از امام شافعی قصائد زیادی ذکر میکند  
 بلی ابن اتهام فقط از عناد و نعصب جاهلانہ نشأ کرده زیرا  
 بمسلمان و مؤمنی که فضیلت مافوق از مرتبة خلفاء را بایسان اسناد  
 نکرده رافضی نام کرده مبتدع عدّ میکند و حال آنکه این بیچاره فضیلت

ثابته را اصلاً رفض و رد نکرده بلکه همه کسی را در مرتبه و منزلت خود قبول کرده است ولی معاویه که مدت هفتاد سال حضرت علی علیه السلام را سب و شتم کرده و سایرین را بسب و شتم آنحضرت و ادار کرده و در منبر رسول خدا در حضور هزاران اصحاب با ارتکاب لعنت بوصی رسول اکرم عرض اعظم را لرزه دار کرده و سبطین علیهما السلام را در روضه جد مکریشان سب نمود و از مشاهده این حال دلخراش ام المؤمنین ام سلمه با صدای و اوپلا و وا مصیبتا از روضه مطهره خارج شده با وجود این بر آن منفور عالم رافضی تسمیه نکرده و برعکس امیر المؤمنین گفته در عقبش نماز جماعت ادا می کردند و او را با رحمت و ترضیه یاد کرده و در کتب تواریخ چنین ارث جنایتکار برای امت یادگار نهاده اند

بلی افضلیت ثابتہ در علی علیه السلام را هر گاه اقرار نمائید رفض نیست بلکه فضایل موهومه و غیر موجوده را هر گاه بیکتفر اثبات نکنید این رفض و ابتداع است افسوس که این تعصب و حرکتی سخنانانه موافق فکر و آرزوی معاویه و مروان جنایتکار است

خامسا - هر گاه بگویند که شرف و منزلت خلفاء و افضلیت ایشان را قبول نمیکنند در جواب میگویم شرفی که عندالله و الرسول برای خلفاء ثابت باشد من و هیچ کس از افراد امت آنرا ابدانکار نخواهد نمود ولی شرف و منزلتی که عندالله و رسوله ثابت نباشد از رد و انکار آن ابدان محذوری نیست زیرا که معدوم را موجود فرض کردن شیوه ناروا و خارج از انصاف است

سادسا - هر گاه گویند افضلیت خلفاء را قبول نمیکنند در جواب میگویم من در این امر اول نیستم زیرا که اول مرتبه این افضلیت را

خود خائفان رد نموده اند چنانچه علماء اهل السنه روایت کرده اند زمانیکه خایفه اول ابوبکر بن ابی قحافه خلیفه شد بعد از چند روز روزی بمنبر رفته گفت :

### اقیلونی اقبلونی ما انا بخیر کم و علی فیکم

یعنی مرا از خلافت عفو کنید که بهترین شما نیستم و حال آنکه علی علیه السلام در میان شما است و همچنین روز غدیر خم عمر بن خطاب همینکه حدیث الموالاة را شنید گفت : « بخ بخ یا علی اصحبت مولای و مولا کل مؤمن و مؤمنه » یعنی مبارک باد یا علی که شدی مولای من و مولای هر مؤمن و مؤمنه هر گاه ما این قبیل اخبار را تفحص نمائیم صدها امثال آن را در کتب عامای عامه خواهیم یافت لیکن بشرط انصاف و حقانیت

سابقاً اگر بگوئید که علمای سلف هر چه گفته اند خلف باید دون زیاده و نقصان آنرا قبول نماید در جواب میگوئیم این حرف راست نیست زیرا اگر خلف بقبول هر کلام سلف بلا زیاده و نقصان مجبور شود پس حرا ( ابویوسف ) شاگرد ( ابوحنیفه ) که پس از استاد خود هستند نشین فتاوی عام گردید نصف فتاوی ابوحنیفه را رد کرد و هکذا ( محمد بن حسن شیبانی ) که جسد روز پس از ابویوسف به افتا برداخت خیالی از فتاوی ابویوسف را رد کرده است . و هکذا ( ابو عبیدالله الشافعی ) که بنجاه سنه بعد از ابوحنیفه آمد، خیلی از احکام ( ابوحنیفه ) را رد کرده مثلاً قیاس را در حالتیکه ( ابوحنیفه ) قبول نمود مجتهدین که اندکی بعد از او آمدند رد کردند زیرا احکامی که در آنها نص ظاهر نبود بلکه باطن و اجتهاد قائم و مدلل گردیده رد و قبول آن بظن

غالب مجتهد ثانی راجع است

ثامناً خواهند گفت باب اجتهاد مسدود است در جواب میگویم؛  
اولاً کلام ما اجتهاد نیست بلکه معارضه ایست بیک حکم بدون دلیل  
و بی اثبات، و نقض آن است با براهین قاطعه. چونکه ما بایضای  
وظایف اجتهاد و تقلید هم با این ترتیب قدرت نداریم.  
ثانیاً مسدود بودن باب اجتهاد قولی است که از دلیل و برهان  
بغایت درکنار است. حالا در اینجا قدری هم از این مسئله مهمه  
بحث نمائیم:

اولاً اقرار میکنیم که این مسئله بدرجه مهم و عمیق است که  
بحث و تشریح آن کما ینبغی از قدرت علمیه و مشاهدات فنیه ما کاملاً  
خارج است با این همه باز در بیان فکر مطابق با اسلام خود ناگزیر بوده  
و بقرار ذیل شروع نمودیم:

اولاً آشکار است که برای اثبات حکمی از احکام اسلامیة اثبات  
بدلیل و اتیان برهان واجب است که رد این قرار برای هر فرد از افراد  
اسلامیه ناممکن و ما تکراراً این امر را بیان نموده ایم.

ثانیاً آشکار است که در اثبات احکام اسلامیة دلیل منحصر بدو  
«نقلی و عقلی» ولی دلیل عقلی در اثبات احکام استقلالیه نداشته و لکن  
در اینجا قدری با تجارب عقلیه این بحث را مطالعه خواهیم نمود.

آیا اجتهاد در صدر اسلام لازم بود یا نه؛ هر گاه لازم نبود پس  
چرا بر آن اقدام و وجودش را لازم حساب کردند هر گاه لازم نبود پس  
در صورت لزوم آن در صدر اسلام چرا پس از چند قرن بدرجه غیر  
لازم و حتی ناممکن در آمد و حکم ثانی بکدام دلیل مستند گردید



هر گاه بگویند که در صدر اول، احکام اسلامیه با اجتهاد تکمیل یافته و در آتیه احتیاجی بر آن باقی نمانده در جواب خواهیم گفت که احکام اسلامیه تا زمان رسول خدا (ص ع) با آیه شریفه **اليوم اكملت لكم دينكم** تکمیل یافته و بتکمیل آن بواسطه اجتهاد، هیچگونه احتیاج نمانده است در اینصورت اجتهاد برای تکمیل احکام نبوده بکه بجهت امری دیگر لازم است یعنی عبارت از جمله ( با تبدلات زمان در احکامی که باطن و اجتهاد ثابت شده تبدیل ممکن است ) خواهد بود بلی هر گاه با تبدیل چهل یا پنجاه سال احکام ثابت با اجتهاد نیز تغییر خواهد یافت با تبدلات هزار سال ما احکام ثابت با ظن و اجتهاد حرا تغییر ناپذیر شود، بلکه امر طبیعی است وای ما استدلال با معقولات را لازم ندانسته و خلیفه ما هم نیست، بیائیم بتقلیات -

قبل از شروع بذکر دلائل نقلیه - عقیده مهم ترین کتاب اهل سنت «دائرة المعارف» را در موضوع اجتهاد عیناً درج میکنیم تا قارئین گرام مسجوق باشند که اجتهاد در دین اسلام ضرور بوده و مسدود بودن باب اجتهاد ادعای بی دلیل است. ملاحظه فرمائید «محمد وجدی» که ۲۲ جلد کتاب دایرة المعارف را تألیف کرده در جلد سوم این کتاب چه میگوید

الاجتهاد: هو ان يستنبط منها احكام على قدر ما تستدعيه الحاجات الاجتماعية المتجددة ولذلك كان وجود هؤلاء المستنبطين ضرورياً في كل عصر وقد وجدوا من لدن القرن الاول الاسلامي الى القرن الثالث فكانوا يجتهدون في التوفيق بين الحوادث الطارئة والاصول الاوليه في الشرع الاسلامي ولا يبالون ان يخالفوا بعضهم بعضاً ولكن لما طرأ على المسلمين الجمود الاجتماعي و تولاهم التصور عن فهم اسرار شريعتهم

ستروا ذلك القصور بدعوى انسداد باب الاجتهاد والحال انه مفتوح بنص الكتاب والسنة الى يوم القيمة .

اجتهاد يعنى استنباط احكام بقدرى كه حاجات متجدده اجتماعى مقتضى برآن است و بود وجود استنباط كنندگان ضرورى در هر عصر و زمان و از قرن اول اسلامى تا قرن سيم اجتهاد ميگردند در توفيق ها بين حوادث عارضه و اصول اوليه اسلاميه و هيچ باكى از مخالفت آرا يكديگر نداشتند ولى بعد كه جمود و كسالت اجتماعى عارض اسلام گرديد و از فهم اسرار شرعيه مبتلاى قصور گرديدند براى پرده پوشى قصور خود انسداد باب اجتهاد را بهانه قرار داده و معتذر شدند و حال آنكه باب اجتهاد با نص قرآن و احاديث صحيحه تا روز قيامت باز است از اين تفصيل ثابت ميشود كه اجتهاد با قرآن كريم و اخبار نبوى (ص ع) ثابت و اكابر امت دائماً برآن عامل بوده اند تا در قرن ثالث هجرى فقهاء و علمائى كه مقلد و پيرو حكومتهاى ظالم بودند چون در اجتهاد احكام شرعيه در وجود خود لياقت نديدند و چون اقدام مخالف براى سلاطين و حكام و خانهاى عصر خود باعث ضرر و خسارت دنيوى و نقصان درم و دينار اين فقهاء و علمائى دنيا پرست بود لذا بامر ظالمانه ( باب اجتهاد مسدود است ) تابع گرديدند ولى افراد اسلاميه كه بعد از اينها بعرضه وجود آمده اند اين كلام نامعقول و نامنقول را يك امر شرعى گمان کرده سكوت اختيار کرده اند و حال آنكه چيزيكه با تواتر و اصح روايات ثابت شده اين است : بدعت مسدود بودن باب اجتهاد از المتوكل ببادگار مانده چون بيجاره امت مرحومه كه تازه از ظلم ظلمه سنى اميه خلاص و آسوده شده بودند دوباره دچار ظلم

و خیانت و بارهای گران هارون ها مأمون ها متوکل ها گردیدند .  
بنی عباس که انقراض بنی امیه را دیدند و تمایل امت اسلامی را باولاد  
فاطمه فهمیدند بهمین علت بستن زبان حق گویان ملت را لازم دیده و  
چنین گفتند

این است که تمام علماء خاصه یا انزوا اختیار کرده یا بقاعده  
تقیه از ورطه خلاص شده اند حق شناسان علمای عامه نیز بورطه و  
خسارات بزرگ افتاده اند مثلاً مالک بن انس در مدینه در موضوع خروج  
محمد بن ابراهیم که از اولاد حسن مثنی میباشد ذی مدخل و علاقه دار  
بوده و از طرف خلیفه منصور حبس و مضروب شده است

ابوحنیفه در انبار بامر «منصور» محبوس گردیده و بادست «حاجب»  
خلیفه موسوم به «ربیع» در زندان مضروب و مقتول شده و احمد بن  
حسبل نیز از طرف «معتصم بن هارون» حبس و کتک کاری شده است  
ولی از علمای عامه اشخاص زیادی نیز پیدا میشود که در آغوش  
محبت آن جماعت ظالم بوده و تابع احکام فعال مایشائی ایشان و باترضیة  
نفس اماره خلفای جور اداره امور کرده اند

از علمای عامه خیلی می بینم که در کتب و تألیفات خودشان از  
ائمه هدی (ع س) که وارثان علم نبی (ص ع) هستند ابداً روایتی نقل و  
تحریر نکرده اند و چنین علمای دنیا پرست بچنان حکام جعلی و خلفای  
ظالم و جابر برای معیشت دنیا انقیاد و اطاعت کرده از ائمه ظاهره که  
وارث حقیقی علم و دین هستند کناره جوئی اختیار نموده اند و این  
حرکت زفته زفته کسب شدت عصیت کرده و با تفرقه و نفاق های متوالی  
و متواتر تشکیل یک اصل محکم بتفرقه امت داده و بیچاره ملت اسلامی

را بچنین ورطه مهلكه بدبختی دچار کرده اند .

ولی تقیه اصلی از اصول شرعی است که نه فقط بحفظ جان و مال بلکه بحراست احکام دین هم یگانه قانون ماهوربه میباشد .

ما مفتوح بودن باب اجتهاد را با دلیل نقلی اثبات کردیم و فعلا بهمین قدر اکتفا می کنیم که :

آیه مبارکه : « فاسئلوا اهل الذکر ان کتبتم لالعهون » افراد اسلامیه را در حال عجز از درک مسائل شرعیه بسؤال از اهل ذکر مأمور کرده و این امر، عمومی بوده تا روز قیامت شامل حال تمام افراد امت اسلامی باشد چطور ممکن است که در صدر اسلام در صورت عدم علم بمسئله دینیّه مسلم مأمور بوده که از عالم دین اشکال خود را حل نماید ولی بعد از مرور زمان اخلاف همان مسلم از رجوع در مسائل شرعیه خود بعالم جامع الشرايط ممنوع بوده باشد .

ما سببی را که مانع این رجوع بوده باشد سؤال میکنیم در صورتیکه لزوم اجتهاد بانص قرآن و احادیث معتبره ثابت و تمام افراد اسلامیه بر آن مقر و معترف شدند پس از سه قرن اسلامی با استناد کدام نص دیگر همان نص اولی منسوخ گردید مگر خلفاء و سلاطین باحکام شرعیه نیز تسلط دارند؟

ما گفتیم مسئله شرعیه که افراد اسلامیه از ادراک آن عاجز باشند باید بعالم جامع عرض نمایند، عالمیکه در عصر خود اعلم ناس بوده و جامع شرايط فتوی بوده باشد مجتهد اعلم نامیده میشود و در احکام اسلام افتا میدهد ولی قبلا گفتیم که ما بحل مسئله اجتهاد قادر نیستیم توضیح این مسئله بطوری مهم وجدی میباشد که افراد امت هر گاه یکدقیقه

اول بحل آن اقدام نمایند البته منتفع و سودمند خواهند گردید  
 اشخاصیکه بخواهند این مسئله را جداً و عمیقاً مطالعه نمایند  
 بکتاب معروف و معتبر «العقد الجید» فی احکام الاجتهاد و التقلید که  
 از تالیفات علامه دهلوی می باشد و هکذا بکتاب «الانصاف فی الاجتهاد  
 و الخلاف» که اثر علامه شاه ولی از علمای هندوستان است رجوع فرموده  
 و موضوع را جدی محاکمه فرمایند

ما در حین مطالعه این بحث فقط بمراجعه آثار علمای عامه اکتفا  
 ورزیده ولی رجوع بمطالب نعمائیم مقصود و آمال ما از این بحث افضلیت  
 علی بن ابیطالب (ع) از جمیع مردم و اثبات اشرفیت آن حضرت است و با  
 قانون مناظره ادعای خود را اثبات کرده آنچه که لازم بود ادا نمودیم  
 اولاً با تجارب عقلیه ادعای خود را اثبات کرده و در عالم اسلام  
 بدلائل نقلیه که یگانه دلائل مستقل می باشد رجوع کردیم و از بین  
 دلائل نقلیه بقرآن مجید و اخبار نبوی صل الله علیه و آله که مهمترین دلائل  
 و مابین افراد امت مسلم کل و مقبول عامه هستند اکتفا کردیم و از  
 قرآن کریم بدو آیه قناعت کرده و از احادیث همان را نقل کردیم که  
 قبول آن بر جمیع افراد اسلامیه واجب است در این موضوع اگر چه  
 صد ها حدیث و روایات منقوله در نظر است ولی بذکر چند فقره  
 حدیث اکتفا کرده و از مابقی صرف نظر نمودیم که در خانه اگر کس  
 است یک حرف بس است حالاً بس از اثبات ادعای خود با دانه نایبه  
 یا حکم «افضلیت حضرت علی بن ابی طالب بس از رسول خدا کلام را  
 نقل بمسئله خلافت که مابین امت مرحومه مستانه بس میب و جدی و  
 منسباً اختلافت بوده نموده با مناسب فدرت علمیه و تجارب فنیه خود

بتشریح حقیقت این موضوع عالی تعمیم کردیم  
با ایراد و اعتراض بما خواهند گفت :

اولاً از صدر اسلام زمان خلافت تا بحال زیاده از هزار سال  
گذشته و در هر فاصله این قرون بسیار علمای مهم و جدی پسا بعرضه  
ظهور گذاشته و جمیعاً این موضوع را تدقیق نموده اند از دو شق خالی  
نیست یا در تحقیقات خود صائب شده اند یا مخطی هر گاه صایب بوده اند  
بتکرار کلام حاجت باقی نیست و در صورت خطا در حالتی که در  
ظرف هزار سالها تحقیقات ده هزار از علمای معتبر در این موضوع  
بحل مشکل کافی نبوده باشد در اینصورت محال است که چنان مسئله  
بزرگ در این رساله کوچک حل و فصل بیابد

اولاً در این قرون متمادی با وجود مباحثات زیاد و بسط کلام  
این موضوع حل نشده یعنی نخواستند که حل شود زیرا که برای  
حل یک مسئله و فهم ماهیت آن لازم است که بدواً علایق تعصب و  
کدورات اغراض را از خود کنار کرده و وجود خود را از اغراض  
و اغراض پاک و بری نمایند :

و این فقره بعامل و موجبات زیادی بعلمای عامه میسر شده زیرا  
که مسئله ما بین امت بنای عمده ترین تفرقه و اختلاف است و افراد  
امت در سر این فقره راه اختلاف و نفاق پیموده و بدو فرقه منقسم  
شده اند اولی سنی که حال حاضر خلافت را بدون قید اعتراض قبول  
کرده اند دوم شیعه که عکس اینصورت را ادعا مینمایند و باهمین سبب  
سلاطین هر دو فرقه برای منع تقرب امت اسلامی و سایط بسیار  
بدهست آورده اند مثلاً :

در دوره حکومت بنی امیه مسئله خلافت در صورت واضح بیان و عدم قدرت هیچ فرد اسلامی باظهار حق صفحات سیاه تاریخ اسلامی را تشکیل میدهد هر گاه کسی بغیر از این مدعی بوده باشد من رؤسای امور آن دوره ظالمانه را از قبیل معاویه، زیاد، حجاج بن یوسف، باو ارائه خواهم کرد. زیرا که هر کس در فضیلت حضرت علی (ع) روایتی نقل میکرده معاویه او را بمجازات بزرگ دچار کرده و هر گاه یکنفر در هجو و زیان حضرت امیر المؤمنین علی (ع) چیزی میگفت و هر قدر بهتان و افتراء خلاق و اختراع میکرد دائماً از طرف معاویه نایل به جوایز و اتعامات فوق العاده می شد. با این ترتیب در مسئله خلافت در آن دوره تاریخ تفکیک حق و نا حق از همدیگر محال و مدعی آن خیلی ساده و عوام خواهد بود.

زیاد و حجاج هم پیش چشم است این دو خاین جنایتکار هر گاه حس میکردند که یکنفر نسبت بعلی (ع) دارای محبت و هودت است البته آن بیچاره را گرفتار عذاب الیم مینمودند اینست که در آن زمان هزارها مردمان پاک و اصحاب ناسناک ناجنین تهمت اعدام شدند و این مسئله واضح است که در آن زمان دوستی علی و آل علی (ع) تهمت بزرگ و گناه عظیم شمرده میشد.

بسی اشخاصیکه باحوال روحیه آن زمان کمی آشنا هستند البته ادعای مرا قبول و اعتراف خواهند نمود. محض وضوح مطلب با چند فقره منال جاندار قارئین گرام را زیاد تر به احوال روحیه و سیاسیة آن دوره ظلم و جور آشنا مینمایم.

اولاً از شروع خلافت بگوئیم 'جماع کسایکد بخلیفه اول

بیعت نکردند با معیت تمام بنی هاشم بخانه علی بن ابی طالب ، و مهاجمه اشخاصی که باین جماعت هاشمیه تکلیف بیعت نمودند ، و گرفتن شمشیر از دست زبیر بن العوام ، و برسناک زدن آن ، و در همین دقایق بچقدر تهدیدات ، و اخافه ها ، و وعید ها ، هجوم ، و عکس هجوم ها ، و سایر وقایع دلخراش را البته میدانید اگر نمیدانید بفصل امامت و خلافت ابن خلدون و بحث خلافت عقد الفرید و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید و جاد سیاست و امامت دینوری و ماده الخلافه دایرة المعارف و کتاب البیان و التبین جاحظ و دوازده جلد کتاب الاغانی ابوالفرج اصفهانی و خیلی دیگر از آثار مهمه اسلاف را مطالعه نمائید در این حال بشیوه دعوائی این عاجز اقرار خواهید فرمود و این نکته را نیز یاد آوری می کنم که در اینجا فقط با آثار علمای اهل سنت استشهاد کرده ام و از اقوال علمای خاصه اثنا عشریه بکلی صرف نظر نموده ام و علاوه دسایس و حیلها و خیانتها و ابطال حقوق که باعث حرب جمل شدند ، با قید اینکه باثبات دعوائی ما شاهد صادق هستند این بحث را بمقام و موقع خود ترک نموده رجوع بادوار بنی امیه می کنم .

محرابه مدهشه صفین در پیش چشم است با ایراد آن در محل خود در اینجا به قید چند ماده دلخراش اکتفا می ورزم .

پس از شهادت حضرت علی بن ابی طالب (عس) تسلط تامه معاویه در امورات اسلام و حتی تسمیه خودش امیر المؤمنین و خلیفه بر عموم واضح و آشکار است بکنفر از صحابه پیدانمی شود که کلمات کفر آور و لعن او را بحضرت مولای متقیان نشنیده باشد معینا در آثار اسلاف بکنفر ندیدم که در آن زمان بمکالمات کفر آمیز او اعتراض نموده



باشد بلی با کدام جرأت و جسارت در آن دوره ظلم اثبات استحقاق خلافت ممکن بود؟ البته این امر محال است.

روزی معاویه «حسن مجتبی عس» را بمسجد دعوت نمود که بالسان آن حضرت، لیاقت خود را بخلافت و امامت مسلمین بسمع مردم برساند ولی واضح بود که از لسان صادق البیان حضرت «مجتبی عس» چنان کلمات ناروا ابداً شنیده نمی شد این بود که نطق سراسر حق و حقیقت امام را (ع) معاویه مخالف آمال هوا پرستانه خود دیده با کمال اعانت حضرت مجتبی را از منبر نیز آورده بطوری که راس شریف آنحضرت از صدمه ستون مسجد مجروح گردید و عقب با زهر یکه بدست حلیب خاثر معاویه «من آنال» ترتیب یافت آنحضرت شربت شهادت نوشید.

«حجر بن عدی» و رفیق او «عمرو بن حمق الخزاعی» را بجهت مودت و محبت علی و آل علی (عس) با پنج نفر رفقای خودشان زنده در گور کرد. حالا ملاحظه فرمائید با این وضع و ترتیب از حقیقت که میتوانست مباحثه نمایند؛

بیانیم بسایر ادوار بنی امیه - شاعر معروف «فرزدق» برای اینکه در فضیلت اهل بیت طاهره (عس) قصیده انشاد کرده بود مضرود و تبعید گردید قنبر که از خواص متعلقین اهل بیت عصمت بود در دست «حجاج» غدارانه شهید شد.

در اینجا باینک نشان حالت روحیه علمای آن زمان را میخواهم معرفی نمایم تا از این یک ماده جمع حالات آنزمان روشن و مبرهن گردد «شعبی» که از علمای معروف است می گوید: روزی حجاج

مرا بحضور خویش دعوت نمود من با نهایت ترس و هراس ناچار وارد حضور حجاج گردیدم حجاج همینکه مرا دید باحضر جلاد شقی فرمان داد همینکه جلاد وارد شد حجاج بمن گفت ای شعبی می شنوم گفته حسن و حسین ذریه رسول خدا هستند حجاج گفت هر گاه برای اثبات این مطلب از آیات قرآنی دلیل نیآوری این جلاد تو را مقتول خواهد نمود شعبی گوید با یقین از قتل و هلاک خودم بدون ترس گفتم بلی ابن فقره را با آیات قرآن عظیم الشان اثبات میکنم

حجاج گفت ولی آیه مباحله را نشان ندهی بلکه باید از آیات

دیگر دلیل بیاوری

شعبی - گفتم بلی با آیه دیگر اثبات خواهم کرد و خواندم  
و من ذریه ابراهیم و اسحق و یعقوب و الاسباط کلا هدینا و نوحاً  
هدینا تا آخر آیه عیسی و الیاس کل من الصالحین باشد تمام کرده گفتم  
مابین عیسی و نوح چند بطن موجود است؛ حجاج گفت آنقدر زیاد است  
که تعدادش ناممکن است

شعبی - گفتم میان رسول خدا و حسن و حسین چند بطن موجود  
بوده؛ حجاج مطلب را درک نمود گفت گویا در قرآن این آیه را  
ندیده‌ام و حجاج با قبول دلیل و اثبات من باز با قتل تهدیدم کرده و من  
بطرف ماوراءالنهر گریختم از آنجا مجدداً بتوقیف و اعدام من امر فرستاد  
ولی من بطریق اختفاء جان خود را خلاص کردم

بلی مقصود از ذکر همین ماده اینست که در آن دوره مطالعه اینک  
حقیقت آیا چیست؟ و کدام اشخاص لایق و صلاحیتدار خلافت هستند؟  
در هیچ فردی جرأت و حسارت آنرا نبود؛

قدری هم از دوره بنی عباس بحث نمائیم؛ این دور چون دوره اولیة علماء و مجتهدین بود لازم بود که حقایق نیز در این دوره مکشوف آید ولی افسوس صد افسوس که این دوره برای امت منحوس ترین و جنایتکارترین دوره ها گردید افراد اهل بیت اطهار با سمّ ستم پیکایک شهید شدند با شخصیکه عداوت با اولاد علی (ع) نمودند هر قدر که بذل و انعامات بعمل آمد هکذا طرفداران حق و حقیقت نیز در همان درجه محذول و منکوب شدند و قتل و تپدید عده کثیری از علماء را قبالقید و تحریر کردیم.

ما دچار شدن نامه اطهار را در دوره عباسیان ببیند همین مسئله بجد ظلم و جفاها در مقام خود قید خواهیم نمود.

باز بمطلب رجوع نمائیم ما گفتیم که علمای سلف در تدقیق مسئله خلافت راه صواب ندیده اند برای اثبات این مدعی انبیا دلائل همه لازم نیست زیرا که از صدر اسلام تمام سیزده عصر میگذرد باز این مسئله مابین امت در حالت غیر مکتوم مبنای تفرقه و اختلاف گردیده است انصاف فرمائید مابین امت مرحومه آیا بغیر از مسئله خلافت و امامت چیز دیگری باعث تفرقه و اختلاف هست؛ البته فقط مسئله امامت است که با وحدت سلامیه را تا بحال مرتعش ساخته وضع التناصف حالا هم می کند.

سابق گفتیم که بهما اعتراض خواهند کرد تکرار مسئله که از آن هزار سال گذشته چه لزوم دارد؛

در جواب اعتراض میگوئیم: این مسئله مابین امت چندان جریحه مهلك و متعفن باز نموده که دائماً از آن خون می آید و این مسئله هم

آشکار است که يك زخم هر قدر روی آنرا بسته و ترك معالجه و مداوا نمائید رفته رفته عفونت او زیادتر شده و بحال صحت ناپذیری می رسد این است که جراحی که بهبودی آن مأمول باشد با عملیات فنی مخصوصه باید روی جراحی را باز کرده بمعالجه آن پردازند بلی همچنانکه که جراحات بسته شده از معالجه محروم میمانند هکذا مسئله امامت که مابین امت جریحه مهلکه بوده و اساس اتحاد اسلام را دائماً مرتعش میکند هر گاه از طرف ارباب تحقیق بی غرض مورد محاکمه واقع نشود در حالت التیام ناپذیری مانده و اتحادیکه اساس و استحکام اسلام منوط بوجود آنست متزلزل خواهد بود، اینکه ما تصمیم کرده ایم که با استفاده و استدلال از تألیفات و آثار مشهوره که مرجع و مأخذ علمای عامه بوده ابتدا بتشریح و محاکمه این مسئله کرده و از خداوند متعال توفیق مسئلت نمایم

### خلافت امیر المؤمنین علی علیه السلام

در این ماده اختلافی نیست که حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام امام و خلیفه است ولی منشأ تفرقه اینجا است که آبا آن حضرت و وصی مطلق و خلیفه بلا فصل بوده یا چهارم .

واضح است که جماعت عامه بخلیفه چهارم بودن آن حضرت اقرار و خاصه بخلافت بلا فصل آنحضرت اعتقاد دارند ولی ما بدوا اقوال و اقرار چند نفر از متقدمین علماء و اسانذ سلف را در اینجا درج کرده و با قدری مطالعه اصول تشریح و محاکمه را در اینجا اجرا خواهیم کرد تا که بی دلیل بودن آنهمه دعوی قدری واضح و آشکار گردد .

حالا قول فاضلتین علمای عامه را که اسمش در السنه مسلمین

و حتی اروپا معروف بحجة الاسلام غزالی میباشد در اینجا قید و محاکمه خواهیم کرد ما بتقدیر قدرت عامیه غزالی غیر از توقیر و تعظیم در حق او چیزی نخواهیم گفت ولی باز در این ابرادات خود پیرو خود غزالی می شویم چنانچه غزالی در ارکان علم کتاب معروف احیاء العلوم چنین گوید

«ان جاء القول من النبی قبلنا بالرأس والعین وان جاء من الصحابة ان شئنا قبلنا والا فلا فان جاء من العلماء التابعین هم رجال ونحن رجال»

یعنی هر گاه کلامی از رسول خدا وارد شود با چشم و سر آنرا قبول می کنیم و اگر از صحابه برسد اگر نخواهیم قبول می کنیم و الا فلا و هر گاه از علماء تابعین برسد ما مردانیم مثل ایشان و بدون دلیل و کور کورانه بایشان تقلید نمی کنیم ، چه خوش میگوید غزالی ما هم بقول غزالی عمل می کنیم هم چنانکه غزالی اقوال متقدمین خود را بی دلیل قبول نمی کند همان مثل را ما بخود غزالی می گوئیم که باقرار علم و فضل شما ادعای بی دلیل تا آنرا قبول نکرده در موضوع آن تشریحات و محاکمه خودمان را اجرا خواهیم کرد ، در این حال البته روح غزالی از ما مکرر نخواهد شد زیرا که با عقیده و مسلك او رفتار می کنیم . حجة الاسلام در کتاب احیاء العلوم که محتوی ۲۰ جلد است در فصل ثانی رکن رابع می نویسد .

الاول فی الخلافة ابوبکر ثم عمر ثم عثمان ثم علی رسی الله عنیه  
ثبت بالاجماع لو كانت المنس موجودة لعمل الصحابة به و الا فهو نسبة  
الصحابة الی المخالفة و خرق الاجماع و ذلك مما لا یجتره علی اختراعه  
الا الروافض و اعتقاد اهل السنة بتزکیة جمیع الصحابة و الثناء علیهم  
یعنی مخالفت باجماع امت ثابت است اگر نصی موجود بود

صحابه بر آن عمل می کرد ما میگوئیم این ادعائی است که از ادله و اثبات بغایت در کنار است زیرا خیلی ممکن است که نص بوده باشد ولیکن صحابه بر آن عامل نباشد و این عدم عمل از دو سبب میشود اولی اینکه همان نص بمذعیان خلافت ~~که~~ در سقیفه بنی ساعده جمع شده بودند نرسیده باشد. چونکه اولاً در سقیفه بنی ساعده خیلی کم از صحابه موجود بود و از مسئله بی خبر بودند اعمال ده و هشت نفر را باجماع صحابه اسناد دادن و باهمین دست آویز برنبودن نص حکم کردن مناسب نیست. واضح است که از جماعت مهاجرین در سقیفه بنی ساعده فقط سه نفر حاضر بودند و از انصار چند نفر در دوره سعد بن عباده جمع شده بودند.

اولاً در سورتیکه نیش پاک حضرت رسول غیر مدفون مانده بود بر رفتن عموم اصحاب بهمان اجماع مغایر اسلامیت می بود. ثانیاً از ارکان اهل بیت نبوت در همان اجماع یک نفر هم حاضر نبود و نمی توانست هم حاضر شود. ثالثاً همان طور که این اجماع از « سعد بن عباده » مخفیاً مرتب گردید مدعیان خلافت هم که بعد حاضر شده رفتند باز پنهان نمودند. رابعاً چند روز پس از بیعت که گذشت زمانیکه حضرت علی بن ابی طالب (عس) به مسجد داخل شده و مطالب حق خود فرمود بعضی از مهاجر و انصار که حاضر در اجماع بودند گفتند یا ابوالحسن هر گاه ما قبل از بیعت این کلام ترا شنیده بودیم باز تو را دیگری بیعت نمی کردیم از این واضح میشود که در آنحال علی (عس) نص وارد از رسول اکرم را بتمام اصحاب خبر داده و از جماعت اصحاب کسانیکه شاهد همان نص بوده اند روایت نهوده اند و بهمین سبب خایند اول آنرا چه

از قبول خلافت اظهار ندامت نمود ولی نتوانست اطراف و حواشی خود را اذعان نماید. خامساً روز سقیفه بنی ساعد \* ابوبکر بن قحافه\* بعمر بن خطاب و ابوعبیده جراح میگوید: دست خودت را بدهید بیعت نمایم این مسئله نمیتواند راست باشد زیرا که حق اجماع امت بود نه حق سه نفر درحالتیکه آنجا از مهاجرین غیر از ابوبکر، عمر، ابوعبیده، عویم، حاضر نبودن دیگر کسی با آثار عموم اسلاف ثابت است خصوصاً ابن خلدون در صحیفه هفتاد و هفتم جلد اول و عقد الفرید در صحیفه سی و سه جلد ثلث و دایرة المعارف در صحیفه هفتاد جلد رابع و غیر اینها که بتعداد آن حاجت نیست در اینصورت لازم بود که جملة اصحاب اجتماع میکردند و این مسئله که در دین اسلام اعظم مسائل مهمه بود عمیقاً و با ملاحظه اطراف مذاکره میشد تا اینکه اولاً وجود وعدم نص بر عموم آشکار میشد. ثانیاً در صورت انعقاد اجماع تمام افراد امت نیز اگر نبود اقل از اکابر اصحاب در آنجا حاضر می شدند.

آیا این چه طور اجماع بود که محور خلافت حضرت امیرالمؤمنان عابد السلام و عمه النبی \* عم س بن عبدالمطلب \* در آنجا غیب و از اولاد بنی هاشم حتی یک نفر هم حاضر نبود. با چنان اجماع هفتگانه نه اینکه مسئله اهانت که رکن اعظم اسلام است حل می شود بلکه در چنین اجماع گذاشتن یک مجلس عقد ساده هم تمام نمی شود. ثانیاً ممکن است از اینخاصی در اجماع حاضر بوده اند نص را شنیدند ولی از عدل کردن استنکاف نمایند چنان حال از جمله حوائلی است که در آن دوره قابل تکرار نیست باین ماده منافی بگوئیم:

پس از خلیفه ذلت اجماع اصحاب که «طالعه» و «زیر» رأس آنها

بودند با رضا و رغبت بعلی بن ابیطالب (ع) بیعت کردند ولی طلحه و زبیر که آرزوی آنها اسعاف نیافت بهانه بدست آورده بمکه مکرمه رحلت کردند در آنجا مثل خود زنی آلوده غرض را بافساد و اخلال دعوت نموده و او را از حجله عصمت که التزام آن شرعاً واجب بوده خارج کرده به بصره آوردند، در آن زمان عثمان بن حنیف حاکم بصره برزبر و طلحه اعتراض نمود که شما بعلی بن ابیطالب (ع) بیعت کرده اید ایشان گفتند که ما بجبر و اکراه بعلی (ع) بیعت کرده ایم حالا تیری میزنیم بنابراین قرار شد که از جماعت بصره یک نفر صحابه رفته در مدینه منوره کیفیت بیعت طلحه و زبیر را از جماعت اصحاب سؤال کنند عثمان شخص براه افتاد وارد مدینه گردید روز جمعه در حالتیکه جمیع صحابه در نماز جمعه حاضر بودند قاصد برپا ایستاده مقصود خود را اینطور بیان نمود: ای اصحاب رسول خدا (ص) طلحه و زبیر مابین امت تخم فتنه کاشته می گویند ما بزور و جبر بعلی (ع) بیعت کرده ایم حالا خبر بدهید که بیعت طلحه و زبیر با رضا و رغبت بوده یا در صورت جبر بعمل آمده است؟ این ماده واضح است که تمام صحابه به بیعتی که بخواهش طلحه و زبیر حاصل شده بود مطلع بودند. اولاً برای ادای شهادت حقه ثانیاً برای اصرار مابین امت بحاضرین فرض بود که بگویند بیعت طلحه و زبیر با رضا و رغبت بوده است. ولی یک نفر هم ادای حق را نکرد جمیع صحابه سکوت اختیار کردند «اساعه بن زید» بارتکاب شهادت دروغ مبادرت کرده گفت بیعت «طلحه» و «زبیر» با قهر و جبر بوده است. حالا ملاحظه نمائید:

جماعتی که بعد از اقرار، بیعت ظهر من الشمس را نکول و انکار



نماید ممکن است که بنص راجع با ما امت هم اقرار نکنند .

بنام قارئین عرض مینمایم که ما بجماعت اصحاب هیچ قسم تغییرات و تحقیرات افشا نکرده و در ایفای احترام در حق ایشان ثابت هستیم . معذا در اجرای محاکمه و تحقیقات خودمان از اظهار حق و حقیقت هیچ واهمه نداریم . بلی ما ادعای مدعیان اجماع را بدون دلیل دیده معارضه میکنیم و معارضه خودمان را با مواد ثابتہ در فوق محکم کرده می گوئیم :

« ابن عبدربه » که از مشاهیر علمای اهل سنت بوده در کتاب « عقد الفرید » در صحیفه هفتاد و هفت جلد ثالث ماده ذیل را می نویسد :

و من الذین امتنعوا من بیعة ابی بکر « علی بن ایطالب » و « عباس بن عبدالمطلب » و « زبیر بن عوام » فجمعوا فی دار علی فذهب عمر بن خطاب الی باب علی ولم یجیبوا فقال عمر لعصائمه علی یقبس نار فقاتلت « فاطمة » یا عمرا تحرق بیتی »

از این ماده فحیمه واضح می شود که « علی بن ایطالب » و عم النبی « عباس بن عبدالمطلب » و « زبیر بن عوام » با بوبکر بیعت نکرده بخانه علی (عس) اجتماع کرده اند بهمین سبب عمر بن خطاب با چند نفر دیگر بخانه آن حضرت روان علی (عس) و اصحاب او را دعوت بیعت نمود ولی علی (عس) و مجتمعین قبول نکردند در اینحال عمر باتباع خود امر نمود یازده آتش بیاورند بنت رسول خدا فاطمه زهرا (عس) فرمود ای عمر مگر خانه مرا می سوزانی ؟ ؟ .

« محمد وجدی » از علمای عامه در چند نکت « دایرة المعارف » که

دوازده جلد است در ماده خلافت آنچه نوشته عیناً درج می کنم :

« امتنع علی بن ابیطالب و جماعه عن بیعة ابی بکر فذهب الیهم عمر فی عصابة فیها « أسید بن حضیر » و « سلمة بن أسیم » و غیره فحمل « زبیر » بسیفه فقال علیکم بالرجل فوثب علیه « سلمة » فاخذ السیف و اخذ علی الی ابی بکر لیبايع فداح علی (عس) فقال ابوبکر لا اکره »  
فقال عمر انک انت متروکا حتی تبایع فقال علی (ع) اجلب جابالك شطره و شدده یردده غدا فحمل علی فاعامة علی دابة و سعی الی بیوت الاصحاب .

بلی ابن سلطور را از مهم ترین کتاب اهل سنت یعنی از جلد ثالث « دائرة المعارف » در صحیفه هفتصد و پنجاه و هفت عینا نقل نمودم  
معنی چنین است :

« علی » از بیعت ابی بکر امتناع نمود عمر با جمعیتی رفته آنحضرت را دعوت بیعت کرد « زبیر » طرفدار علی (عس) با تیغ بعمر و تابعین او حمله نمود عمر امر بتوقیف زبیر نمود سلمه بزبیر هجوم کرده تیغ را از دست او گرفت . علی (عس) را برای اخذ بیعت نزد ابوبکر بردند حضرت امیر (عس) مطالبه حق کرده ابوبکر اظهار نمود بتوجیب : میکنم ولی عمر گفت یا علی خالص بخواهی شد مگر اینکه بیعت نمائی حضرت علی (عس) فرمود ای عمر به چیزی اقدام می کنی که نصف آن برای تست امروز خلافت را با ابوبکر محکم مینمائی ، فردا آنرا بتو عودت دهد و عالی باطله رهرا را سوار اسبی موده بخانه اصحاب برده و مطالبه حق خود کرد .

ای قاری با قدری تأمل ملاحظه نما در این هنگامه در چنین گیر و دار و با این هجوم و حمله سلطور ایبات اجماع نمکن خواهد شد .

هرگاه اجماع امت بود این هجوم و حمله چه بود ؟ این کارها برای چه بود ؟ مگر علی عس فاطمه حسن حسین عباس بن عبدالمطلب از افراد امت نبودند ؟ مگر ممکن است که شخصی ادعا کند که دعوی فاطمه زهرا باطل بوده ؟ مگر طلب و دعوی فاطمه عین طلب و دعوی رسول خدا (ص) نبوده ؟

چنانچه آشکار میشود ابوبکر برد و انکار حجت علی (عس) قادر نگردیده میگوید : ترا بقبول بیعت اجبار نمی کنم و حتی از قبول خلافت نیز پشیمان هستم ، در تمام مؤلفات اهل سنت و جماعت ثابت است که ابوبکر گفت یا اباالحسن اگر میدانستم ، امر را قبول نمی کردم . ولی عمر باچه حق خود بخود بدر خانه علی رفته است ، آیا خلیفه بوده یا امیر لشکر او بوده ؟ معلوم نیست ؟ افسوس که این حادثه در صفحات تاریخ لکه غیر قابل حك و اصلاح ناپذیری می باشد .

قدری نیز از تعیین و انتخاب خلیفه ثانی صحبت و تشریح و محاکمه نمائیم مسئله آشکار است که خلیفه اول بواسطه يك عهدنامه خلیفه ثانی را تعیین نمود ، راست است که جماعت بقرار همان عهدنامه بعمر بن خطاب بیعت کردند ولی این باز تعیین است انتخاب نیست تعیین هم از اجماع کنار است حالا ما در اینجا سئوالی چند ایراد می نمائیم .

اولا : تعیین خلیفه در اسلام لازم است ، یاغیر لازم ؟ هرگاه لازم است آیا رسول خدا بر این امر لازم عمل و اقدام نموده است یاخیر ، هرگاه رسول خدا بمسئله تعیین خلیفه اقدام نکرده در اینصورت تعیین خلیفه از خلیفه اول آیا بدعت نیست ؟

تکرار کنیم :

اظهار رای حاضر شود و لکن حسن مجتبی و ذریهٔ رسول خدا را بکلی فراموش نمود درحالتیکه امام حسن (ع.س) در آن دوره زیاده از عبدالله در این مسئله علاقه دار و ذیحق بود .

سادسا - : خلیفهٔ ثانی عم النبی عباس بن عبدالمطلب را داخل شورا نکرده درحالتیکه عباس از جمیع اعضای خیمه بان مسئله لایق تر بود سابعا - : خلیفهٔ ثانی عدم لیاقت هر يك از اعضای شورا را يکا يک ذکر نموده در نوبت علی علیه السلام می گوید : « هذا الرجل يفتي اهوركم لولا دعائه لهاي الخلافة » خلیفه بعد از ذکر اسم اعضای پنجگانه « طلحه » « زبیر » « عثمان » « عبدالرحمن » « سعد » که هر يك از سمتی لایق خلافت نبودند می گوید : فقط این مرد « علی بن ابیطالب لایق بوده و کفایت امور شما را میکند و این خلافت را باو واگذار می کردم هرگاه حریص بخلافت نمی شد .

همین مادهٔ هفتم را فاضل ترین علمای بغداد علامه « ابن ابی الحدید » در شرح نهج البلاغه مفصل تحریر کرده است . حالا از این ماده خیلی نکات و روحیه آشکار می شود که قلم ارباب وجدان از تحریر آن استنکاف دارد . پر فاجعه ترین نکته این است که ، از این کلام خلیفهٔ ثانی آشکار می شود که خلیفه بلائق بودن امیر علیه السلام بخلافت از جمیع اعضای شورا اقرار کرده و با وجود این باز آن حضرت را از خلافت منع میکند . هرگاه خلیفهٔ ثانی استقامت دین اسلامی و سعادت مسلمانین را آرزو می کرد در این حال لازم بود بنا باقرار خودش امورات خلافت را بشخص قادر و کافی تفویض کند تا اینکه نفاق ، تفرقه ، هرج و مرج ، عالم اسلام را الی یوم القیمة پایمال نمی کرد . آیا بتمام

هر گاه اجماع امت بود این هجوم و حمله چه بود ؟ این کارها برای چه بود ؟ مگر علی عس فاطمه حسن حسین عباس بن عبدالمطلب از افراد امت نبودند ؟ مگر ممکن است که شخصی ادعا کند که دعوی فاطمه زهرا باطل بوده ؟ مگر طالب و دعوی فاطمه عین طالب و دعوی رسول خدا (ص) نبوده ؟

چنانچه آشکار میشود ابوبکر برد و انکار حجت علی (عس) قادر نگردیده میگوید : ترا بقبول بیعت اجبار نمی کنم و حتی از قبول خلافت نیز پشیمان هستم ، در تمام مؤلفات اهل سنت و جماعت ثابت است که ابوبکر گفت یا اباالحسن اگر میدانستم ، امر را قبول نمی کردم ، ولی عمر باجه حق خود بخود بدر خانه علی رفته است ؛ آبا خایفه بوده یا امیر لشکر او بوده ؟ معاویه نیست ؟ افسوس که این حادثه در صفحات تاریخ لکه غیر قابل حاک و اصلاح ناپذیری می باشد .

قدری نیز از تعیین و انتخاب خلیفه نانی صحبت و تشریح و بحث کرده نمائیم مسأله آشکار است که خلیفه اول بواسطه یاک عهدنامه خلیفه نانی را تعیین نمود ، راست است که جماعت بقرار همان عهدنامه بعمر بن خطاب بیعت کردند ولی این باز تعیین است انتخاب نیست تعیین هم از اجماع کنار است حالا ما در اینجا سئوالی چند براد می نمائیم .

اولا : تعیین خلیفه در اسلام لازم است ، یا غیر لازم ؟ هر گاه لازم است آیا رسول خدا بر این امر لازم عمل و اقدام نموده است یا خیر ؟ هر گاه رسول خدا بمسأله تعیین خلیفه اقدام نکرده در اینصورت تعیین خلیفه از خلیفه اول آیا بدعت نیست ؟

تکرار کنیم :

اظهار رای حاضر شود و لکن حسن مجتبی و ذریهٔ رسول خدا را بکلی فراموش نمود درحالیکه امام حسن (ع.س) در آن دوره زیاده از عبدالله در این مسئله علاقه دار و ذیحق بود .

سادساً - : خلیفهٔ ثانی عم النبی عباس بن عبد المطلب را داخل شورا نکرده درحالیکه عباس از جمیع اعضای خیمه بان مسئله لایق تر بود

سابعاً - : خلیفهٔ ثانی عدم لیاقت هر يك از اعضای شورا را يکاً يک ذکر نموده در نوبت علی علیه السلام می گوید . « هذا الرجل يکفی »  
 ادور کم لولا دعایته لها ای الخلافة « خلیفه بعد از ذکر اسم اعضای پنجگانه « طلحه » « زبیر » « عثمان » « عبدالرحمن » « سعد » که هر يك از سمتی لایق خلافت نبودند می گوید : فقط این مرد « علی بن ابیطالب لایق بوده و کفایت امور شما را میکند و این خلافت را باو واگذار می کردم هر گاه حریص بخلافت نمی شد .

همین مادهٔ هفتم را فاضل ترین علمای بغداد علامه « ابن ابی الحدید » در شرح نهج البلاغه مفصل تحریر کرده است . حالا از این ماده خیلی نکات و روحیه آشکار می شود که قلم ارباب وجدان از تحریر آن استنکاف دارد . پر فاجعه ترین نکته این است که . از این کلام خلیفهٔ ثانی آشکار می شود که خلیفه بلائق بودن امیر علیه السلام بخلافت از جمیع اعضای شورا اقرار کرده و با وجود این باز آن حضرت را از خلافت منع میکند . هر گاه خلیفهٔ ثانی استقامت دین اسلامی و سعادت مسلمین را آرزو می کرد در این حال لازم بود بنا باقرار خودش امورات خلافت را بشخص قادر و کافی تفویض کند تا اینکه نفاق ، تفرقه ، هرج و مرج عالم اسلام را الی یوم القیمة پایمال نمی کرد . آیا بتمام

اختلاف و تفرقه که امروز ارکان اسلام را متزلزل ساخته غیر از مسئله امامت علتی دیگر پیدا می شود؟ البته باعث همین مسئله است، بلی این شورا چون با عقل و نقل مطابق نیست ما آنرا مغایر حقیقت عدّه مینمائیم حالا ما نیز بمطالعه کلام غزالی رجوع می کنیم غزالی میگوید.

هرگاه نص می بود اصحاب مخالفت نمی کردند ما هم مقابله کرده گفتیم که ممکن است نص موجود باشد و اصحاب عمل نکنند باین طریق یا از نص مطلع نشوند و یا عمداً عامل نباشند این دو ماده را در محل خود اثبات کردیم ولی حالا وجود نص را مدعی شده و برای اثبات با دلایل عقلیه و نقلیه که ارکان مهمه محاکمه ما است اثبات دعوا خواهیم نمود :

اولاً با صورت اختصار دلیل عقلی را بیان کرده بعد دلایل نقلیه را ذکر خواهیم نمود .

بلی در مسئله امامت نص موجود است زیرا که تجارب در مشاهدات خود می بیند که : خاتم الانبیاء در نشر و اشاعه دین مبین اسلام هر قدر سعی و جهد فرموده باشد همان قدر هم در حفظ و حمایت دین حنیف بذل مساعی فرموده است و چنین هم لازم است زیرا دین محمدی (ص ع) کما اینکه سعادت اخرویه را تأکید می کند هکذا معاش دنیویه را نیز تأمین میفرماید و برای حمایه و وقایه این بنای مهم اسلامی از تهاجم و تدافع اطراف و اجانب تا روز قیامت لازم است که آنرا بعهده شخصی عالم با حکام دین مبین و کافی و قادر بدارد امور آن تفویض و واگذار فرماید. و این ماده نیز آشکار است که رسول خدا (ص ع) بر حلت خویش بدار عقبی عالم و منتظر حلول وقت ارتحال بود در این صورت آن حضرت

چونکه محبت و مودت لازم است خواه مع الرسول و خواه بعد از رسول  
 خامساً - امام و مجتهد احمد بن حنبل در کتاب موسوم به (مسند)  
 از عبدالله بن حنطب روایت می کند : قال رسول الله صلى الله عليه  
 وآله يا بني وليعة لتمحن اولاً بعثن رجلاً كنفسى يهضى فيكم امرى و  
 ويقتل الهممائلة و يسبى الذرية فالتقت الى على فاخذ يده فقال هو هذا  
 یعنی ای جماعت بنی ولیعة یا محو خواهید شد یا خود مردی را  
 مأمور خواهیم کرد که مثل نفس خودم امر مرا انفاذ کرده و از برای  
 حق، جهاد خواهد نمود و اولاد را اسیر خواهد کرد بعد نظری بسوی علی  
 علیه السلام کرده دست او را گرفته میگوید همان مرد این است .

این حدیث واضح دلالت میکند که علی بن ابیطالب از طرف رسول خدا  
 برای اداره امور امت ماموریت داشته باشد و نص صریح است برای امامت  
 سادساً - قرائت سوره برائت نیز واضح می فهماند که علی علیه  
 السلام در امورات امت ولی امر می باشد چونکه اولاً سوره بخلیفه اول  
 داده شده و بمکه مکرمه فرستاده شده بود که در این حال وحی خداوندی  
 نازل شده با تودیع سوره برائت بعلی علیه السلام باختصاص تبلیغ احکام  
 بآن حضرت امر شده است

چون از جانب خداوندی اخبار شده که تبلیغ احکام الهی بنبی  
 یا ولی یا وصی مخصوص است و چون وصی رسول خدا تلی بن ابیطالب  
 میباشد بهمین سبب پیغمبر اکرم بعلی (عس) امر فرموده که سوره را  
 از اسی بکر گرفته خودش بخواند

سابعاً - در تمام غزوات حضرت امیر مؤمنان بر همه دیگران آمر  
 بوده و خلفاء ثلثه در جملة دعواها مأمور بهیچ کس امر نرموده انداز



اختلاف و تفرقه که امروز ارکان اسلام را متزلزل ساخته غیر از مسئله امامت علتی دیگر پیدا می شود؟ البته باعث همین مسئله است، بلی این شورا چون با عقل و نقل مطابق نیست ما آنرا مغایر حقیقت عدل مینمائیم حالا ما نیز بمطالعه کلام غزالی رجوع می کنیم غزالی میگوید:

هرگاه نص می بود اصحاب مخالفت نمی کردند ما هم مقابله کرده گفتیم که ممکن است نص موجود باشد و اصحاب عمل نکنند باین طریق یا از نص مطلع نشوند و یا عمداً عامل نباشند این دو ماده را در محل خود اثبات کردیم ولی حالا وجود نص را مدعی شده و برای اثبات با دلایل عقلیه و نقلیه که ارکان مهمه محاکمه ما است اثبات دعوا خواهیم نمود:

اولاً باصورت اختصار دلیل عقلی را بیان کرده بعد دلایل نقلیه را ذکر خواهیم نمود.

بلی در مسئله امامت نص موجود است زیرا که تجارب در مشاهدات خود می بیند که: خاتم الانبیاء در نشر و اشاعه دین مبین اسلام هر قدر سعی و جهد فرموده باشد همان قدر هم در حفظ و حمایت دین حنیف بذل مساعی فرموده است و چنین هم لازم است زیرا دین محمدی (ص) که اینک سعادتی اخروی را تأکید می کند هکذا معاش دنیوی را نیز تأمین میفرماید و برای حمایت و وقایه این بنای مهم اسلامی ازتهاجم و ندافع اطراف و اجانب تا روز قیامت لازم است که آنرا بعهده شخصی عالم باحکام دین مبین و کافی و قادر بر اداره امور آن تفویض و واگذار فرماید. و این ماده نیز آشکار است که رسول خدا (ص) بر حالت خویش بدار عقبی عالم و منتظر حلول وقت ارتحال بود در این صورت آن حضرت

چونکه محبت و هودت لازم است خواه مع الرسول و خواه بعد از رسول  
 خامساً - امام و مجتهد احمد بن حنبل در کتاب موسوم به (مسند)  
 از عبدالله بن حنطب روایت می کند : قال رسول الله صلى الله عليه  
 وآله يا بني ولية لتمعن اولا بعش رجلا كنفسي بهضى فيكم امرى و  
 ويقتل المقاتلة و يسبى الذرية فالنقت الى على فاخذ يده فقال هو هذا  
 يعنى اى جماعت بنى ولية يا محو خواهید شد يا خود مردى را  
 مأمور خواهم کرد که مثل نفس خودم امر مرا انفاذ کرده و از برای  
 حق، جهاد خواهد نمود و اولاد را اسیر خواهد کرد بعد نظرى بسوى على  
 عليه السلام کرده دست او را گرفته میگوید همان مرد این است .

این حدیث واضح دلالت میکند که على بن ابیطالب از طرف رسول خدا  
 برای اداره امور امت هاموریت داشته باشد و تصریح است برای امامت  
 سادساً - قرائت سوره برائت نیز واضح می فهماند که على عليه  
 السلام در امورات امت ولى امر می باشد چونکه اولاً سوره بخلیفه اول  
 داده شده و بمکه مکرمه فرستاده شده بود که در این حال وحی خداوندی  
 نازل شده با تودیع سوره برائت بعلى عليه السلام باختصاص تبلیغ احکام  
 بآن حضرت امر شده است

چون از جانب خداوندی اخبار شده که تبلیغ احکام الهی بنبى  
 یاولى یا وصى مخصوص است و چون وصى رسول خدا على بن ابیطالب  
 میباشد بهمین سبب پیغمبر اکرم بعلى (ع) امر فرموده که سوره را  
 از ابى بکر گرفته خودش بخواند

سابعاً - در تمام غزوات حضرت امیر مؤمنان بر همه دیگران آمر  
 بوده و خلفاء ثلثه در جمله دعواها مأمور بهیچ کس امر نفرموده انداز

این نکته نیز واضح است که علی بن ابیطالب با حکام الهی آمر و خافه  
ثلثه مامور بوده اند

بمفاد در خانه اگر کسی است یک حرف بس است . بذکر دلایل  
عقلیه و نقلیه حاجت ندیده مطلب را مختصر می کنیم

بلی غزالی میگوید : و اعتقاد اهل السنة تزکیه جمیع الصحابة و الثناء  
علیهم . جواب باین کلام غزالی می گویم افسوس که حجة الاسلام غزالی  
هنگام دادن این حکم بمفهوم الفاظ « تزکیه جمیع » درست التفات  
نفرمود زیرا که لفظ صحابه در آن زمان بصد هزار ها اشخاص اطلاق  
می شد . و لفظ جمیع صحابه مشعر است که ما باید بشمام این اشخاص  
مفهوم « تزکیه » را که عصمت و معصومیت باشد اسناد دهیم زیرا که  
مقصود غزالی از تزکیه منزّه بودن از قبایح و عصیان می باشد و آن معنی  
عصمت است مخصوص انبیاء عظام و سایر ذوات معبودی است که  
ائمة طاهرین نامیده میشوند ولی بقول غزالی معصوم دانستن جمیع صحابه  
لازم است . من می گویم در این صورت ( حویطب ) که از مهاجرین و  
صحابه اولین بود و ای حر عزیمت رسول خدا (س) را برای فتح مکه بمشرفین  
خبر داد .

و صد ها از اصحاب بس از آنکه داخل دایره صحابه شده اند  
مجدداً بنفاق و شقاق میل کرده مرتد شدند و امثال ثعلبه ها از اتباع  
احکام اسلام نکول کرده اند

ارتکاب « مغیره بن شعبه » بزنا در محکمه خابقه ثانی ثابت شده  
« هر قوس بن زهیر » با وجودیکه از اصحاب بدر بوده در قضیه نهر روان  
بخوارج رئیس معین شد . هکذا در نهر روان چند هزار از صحابه بفرقه

خوارج داخل شدند که بنا باقرار خود غزالی هم از دین اسلام خارج گردیده اند .

« معاویه بن ابی سفیان » و « عمرو بن عاص » باوجودیکه صحابه بوده اند یاغی بودن ایشان را جمیع علمای اهل السنة اقرار و اثبات نموده اند همین معاویه و اصحاب و اعوان او بر امام مسلمین عاصی و یاغی شده ، سب و لعن نمودن ایشان امام علی را در منابر اسلام در تمام تواریخ مسلمین ثابت و این ارتکاب هم که مخالف نص است کفر بوده . هرگاه در اینجا قیایح اعمال غالب صحابه را نقل کنیم در آنحال کتاب از وظیفه خود خارج خواهد شد و الا اگر از صدر اسلام شروع کرده فاجعه های جمل ، نهروان ، صفین و عملیات اصحاب را در این موارد یکا يك ایراد کنیم البته حقایق مثل آفتاب روشن خواهد شد .

ولی هرگاه بفکر غزالی تابع شویم در اینصورت باید قائل بتزکیه جمعی شیاطین ضاله باشیم و این هم سفاقت و هم قباحتی است که ارباب دین و محاکمه از امانت آن مبرا هستند .

ولی مؤلف عاجز که از افراد اهل سنت هستم بقدر مقدور این تهمت را از اهل سنت و جماعت دفع خواهم نمود زیرا که اهل سنت یعنی تابع سنت و طریقه رسول خدا و اشخاصیکه ما ادعای عدم تزکیه در حق آنها میکنیم خروج آنها را از طریقه محمدی (صرح) ادعا و هم اثبات خواهیم نمود و طریقه نابته رسول خدا هرگز با اعمال و حرکات چنین اشخاص توافق نخواهد داشت خواه صحابه یا غیر صحابه .

پیر بزرگوار و مقتدای ارباب تصوف حافظ شیرازی چه خوب گفته :

آنرا که دوستی علی نیست کافر است      گوزاهد زمانه و گوشیح راه باش

ولی اصحابی که پیرو طریقه ثابته رسول خدا هستند خواه اهل سنت و خواه غیر ایشان جمله مذاهب اسلام بهمان اصحاب باید تعظیم و تکریم نمایند غزالی میگوید که به جمیع صحابه رسول ثنا و تکریم لازم است ولی جواب این مدعای بی دلیل را در تالیف خود موسوم به «ارشاد حمزوی» مفصل و مدلل داده لذا در اینجا تکراراً لازم نمی بینم غزالی میگوید: بعدم تزکیة صحابه جرئت نمیکنند مگر رافضی. افسوس این کلمه ایست که با درجه علمیه غزالی ابدآ تناسب ندارد زیرا اشخاصی کلمه رافضی را برای خود آلت مدافعه قرار میدهند که از امر استدلال و محاکمه عاجز مانده و جاهلانه تشبث می نمایند ولی مقامات حجة الاسلام غزالی بالاتر از اینها است.

بلی مگر بیان شده که هیچ فردی از امت نمی تواند فضیلت ثابت و مقرر یک نفر از صحابه را انکار نماید ولی فضیلتی که در حقیقت و نفس الامر ثابت نیست با عدم قبول آن شخص رافضی نمی شود.

ما با کمال بشارت بقارئین خبر میدهیم که حجة الاسلام غزالی از مقالیکه در کتب مشهور احياء العلوم بیان کرده استنکاف و کتابی دیگر بنام سر العالمین تألیف و عکس همان مطالب را اثبات نموده - قید: (المقالة الخامسة فی الخلافه) را در سر العالمین بقارئین گراه توصیه مینمائیم (مؤلف) و بحث در این موضوع را کافی میدانیم.

### نتایج معکوسه

دعاوی و احتجاجات مادر فضیلت یا در خلافت حضرت علی بن ابیطالب در یک شکل مستقیم بوده مع العکس منتج نتایج منعکسه بوده است چونکه: هنگام رحلت رسول خدا (ص) وقتیکه علی بن ابیطالب (ع) مشغول

تجهیز و تکفین آنحضرت بوده هنگامه سقیفه بنی ساعده بر پا شده و خلافت بابی بکر انتقال یافته و حال آنکه جمیع اصحاب نتایج معکوسه این وضع را پیش بینی میکردند چونکه امام محمد بخاری در صحیح بخاری مرض موت رسول خدا را اینطور روایت میکند که در اینجا متن حدیث با حذف اسناد ذیلاً ذکر میشود :

و اذا اشتدّ مرض النبی صلّ الله علیه وآله قال ائتونی بقرطاس اکتب لکم کتاباً لا تضلّوا بعدی ابدأ فقال الرجل ای عمر بن الخطاب تهجر یکفینا کتاب الله عندنا قال احدهم ائتوا حتی حال التنازع ولا ینبغی عند النبی التنازع فقال النبی قوموا عنی .

معنای حدیث این است :

وقتی که مرض نبی صلّ الله علیه وآله شدت یافت حضرت باصحاب خود فرمود کاغذ بیاورید تا برای شما دستوری نویسم که پس از من هرگز گمراه نشوید در آن حال مرد (عمر بن خطاب) گفت تهجر یعنی از غلبه حرارت حرف میزند بما قرآن کافی و نزد ما هست و بعضی از صحابه گفت کاغذ و قلم بیاورید بهمین سبب در میانه قیل و قال افتاد و حال آنکه در حضور حضرت رسول منازعه جایز نبود پیغمبر خدا فرمود بر خیزید از پیش من .

همین حدیث که در اینجا ذکر شد از افراد اسلامیه یککفر منکر ندارد تمام علمای عامه و خاصه ابن حدیث را نقل کرده شروحی بر آن نگاشته اند بزرگترین شارح بخاری علامه «عینی» و شارح «مشکاة» و «مرقات» «علامه» «علی القاری» این حدیث را شرح داده ولیکن بذکر نتیجه و تأثیر آن جسارت نکرده و تابع تقلید شده اند .

ولی من بطریق اختصار عرض میکنم این قضیه چنان تأثیرات زشت و تلخ بعالم اسلام بخشیده که هنوز طعم زهر آگین آن از دماغ مسلمان نرفته چونکه هر گاه رسول اکرم در نفس واپسین خود وصایای لازمه را با امت خود نوشته بود بسبب همان دستور خاتم النبیین امت بیضاه تا روز قیامت از خلاف و تفرقه مصون و از ضلالت و گمراهی مأمون میبودند ولی عمر مانع اجرای مقصود مقدس شده گفت از کثرت حرارت حرف میزند قرآن برای ما کافی است .

حالا از عمر خطاب سؤال میکنیم : در موقعیکه ابوبکر عهدنامه نوشته ترا بخلافت تعیین کرد چرا نگفتی که قرآن نزد ما و مکتوب دیگر لازم نیست ولی نسبت بر رسول خدا اینطور جسارت کردی .

جواب این سؤال خیلی واضح است چون عمر مسبوق بود که ابوبکر خود او را جانشین خواهد نمود و هکذا میدانست که حضرت رسول (ص) علی بن ابیطالب (ع) را وصی معین میکند لذا مانع از کتابت گردید . ولی حوصاله عالم بمحمل این چنین حادثه بزرگ مقتدر نیست همینکه تعیین خلافت ابوبکر را بحضرت عالی خبر دادند آن بزرگوار ملول گردیده بمسجد تشریف برده وصی بودن خود را بر رسول خدا اثبات فرمود . جمله اصحاب پشیمان شده عرض کردند یا ابا الحسن هر گاه قبلا ما از این کیفیت مطلع بودیم بیبج کسی بیعت نمی کردیم حضرت امیر فرمود آیا لایق است که جنازه اش بر بیغمبر را در خانه گذاشته برای خلافت بروم ؟ در صورتیکه تصور نمیرفت که یک فرد از مسلمین متکبر باشد بر اینکه خلافت حق ما بوده بس از این قضیه ابوبکر هم از قبول خلافت نادم شد ولی اطرافیانش مانع شدند که او نرک خلافت نماید

علی بن ابیطالب هم به ابوبکر بیعت نکرد بخانه اش مراجعت نمود بنی هاشم نیز بخانه علی علیه السلام اجتماع کردند در این حال عمر بن خطاب با یکدسته جماعت بخانه آنحضرت آمده بیعت ابوبکر او را دعوت نمود طرفداران علی (ع) جواب رد دادند بنا براین عمر بجمع هیزم حکم کرد حضرت فاطمه زهرا در این حال فرمود ای عمر خانه مرا می سوزانی؟ «زبیر بن عوام» طرفدار علی (ع) با شمشیر حمله کرد عمر باطرافیان خود حکم بتوقیف «زبیر» داد زبیر را توقیف و شمشیر را از دستش گرفته بعمر دادند عمر آنرا بسنگ زد علی (ع) را بمسجد بردند هنگام ورود بمسجد پس از مکالمات دلخراش راجع بهمین موضوع بالاخره حضرت امیر مجبور بیعت گردید. فقط در اینجا مهم و معتبرترین روایات اهل سنت را ذکر میکنیم هر گاه مقصود این باشد که راجع بحادثه تمام احوالات مرویه نقل گردد آنوقت حوصله عالم باقوه آتش فشانای مجبور بدفع آنها خواهد بود.

هنگامه ثانی:

همینکه ابوبکر در مسند خلافت مستقر گردید در زمان رحلت خود بواسطه عهدنامه عمر بن خطاب را بخلافت معین کرد و در موضوع این تعیین چند صفحه قبل تشریحات و محاکمه خودمانرا اجرا کردیم مراجعه فرمائید.

در این هنگامه «علی بن ابیطالب» هیچ مدافعه اقدام نفرمود زیرا که معلوم بود که خلافت اول با مساعی ثانی استقرار یافته و البته ابوبکر در مقابل فداکاری عمر او را ولیعهد خواهد نمود و این فقره مابین این دو خلیفه مثل معاهده رسمی بود و عمر که عهدنامه نوشتن



رسول خدا را لازم نمیدانست کاند ابوبکر را باجان و دل قبول نمود ابوبکر رحلت کرد عمر بخلافت نشست علی (ع) نیز بیعت نمود .

« علامه بن عبدربه » در جلد ثالث کتاب « عقدالفرید » خود روایت می کند که خلیفه اول در نفس آخرین خود می گفت به پاره کارها اقدام کردم کاش آنها را ترك می نمودم و پاره کارها را ترك نمودم کاش بر آنها اقدام میکردم :

اولا مستحق خلافت را از رسول خدا نیرسیدم کاش سؤال میکردم  
ثانیا و ثالثاً دفع فلان و فلان شخص را ترك کردم کاش اقدام  
می نمودم .

رابعاً خلافت را قبول کردم کاش ترك مینمودم  
خامساً برای اخذ بیعت علی (ع) کاش بخانه فاطمه مامور نمیسزستادم  
سادساً کاش فدك را بفاطمه داده آنرا ضبط نمیکردم  
مؤلف کتاب « قاصی بهجت » میگوید . ما نیز آرزو میکردیم که  
بهبیچیک از این عملیات نابجا اقدام نمیکرد . ولی محاکمه این مسئله  
بذی حق عاید است .

قید : از علماء عامه و فقهای اهل سنت اغلب در حین مطالعه این  
فقرات متحیر و متعجب شده اند .

ولی بجای حیرت از کتب مهمه « صحیح بخاری » « ابن خلدون »  
« عقدالفرید » « اغانی » « دائرةالمعارف » را مطالعه و احوال را ملاحظه نمایند  
بسی : تکامل تاریخیه باجرای وظیفه خود محور حقیقی خود را خواهد یافت  
( هنگامه ثالث شورای شش نفری : )

خلیفه ثانی در زمان رحلت خود خلافت را ما بین شش نفر

معلق نمود بلی می بایست این فقره چنان باشد زیرا که مواد کائنات هر کدام که بوده باشد همینکه از محور حقیقی جدا گردید تحول آن بحالات نامساعد از امور ضروریه است ولی ما راجع باین شورا قدری پیش تشریح و محاکمه نموده و اثبات کردیم که این فاجعه مغایر نص و اجماع و تعیین میباشد مراجعه نمائید فقط بتوضیح این ماده طالب هستیم که: خلیفه ثانی شورا را از اشخاصی انتخاب نمود که نایل نبودن حضرت علی علیه السلام بخلافت مابین آنها واضح و آشکار بود زیرا که عبدالرحمن بن عوف راجع بنیل آمال دنیویّه خود از حضرت علی مایوس و بهمین جهت طرفداری عثمان میکرد و (سعد بن وقاص) که عهده زاده و تابع فکر او بود و طلحه بن عبدالله چون از قبیله بنی تمیم بوده بحضرت علی «ع» رای نمیداد و عثمان نیز البته خودش را مقدم میدانست پس از هیات شورای شش نفری طرفدار علی (ع) بجز «زبیر» دیگری پیدا نمیبود این وضع را امیر المؤمنین علی علیه السلام در کتاب (نهج البلاغه) هابین سایر اقوال حکیمانانه خود در ضمن اشارات و کنایات باتفصیل تمام ذکر میکند وای ما از اخبار متواتره شنیده ایم که خلیفه ثانی گفته

لولا علی لهلك عمر - لست قاطعة امرا و علی ساکت فیه .

بنح بنح یا ابوالحسن قد کنت مولای و مولاکل مؤمن و مؤمنه  
(غدیر خم)

عجبا با اقرار بر اینکه (بی وجود علی (ع) عمر هلاک میشد. بی حضور آن بزرگوار عمر هیچ امر را قطع و فصل نمی کند و با تبریک بولایت مؤمنین آن حضرت این چه عملیات معکوسه و نتایج متضاده است؟ افسوس که تاریخ دارای پارّه حفرجاتی است که قلم از

تحریر آن عار می کند . بلی نتیجه مخالف این اقرار ها این بود که با عملیات تملق کارانه عبدالرحمن بن عوف عثمان بن عفان بخلافت معین گردید ( مسور بن مخرمه ) خواهر زاده عبدالرحمن روایت میکند که ما این دفعه هیچ خیال نمی کردیم که غیر از علی بن ابیطالب (ع) کسی دیگر بخلافت برسد یقین داشتیم که فردا آنحضرت بخلافت خواهد نشست ولی خالوی من عبدالرحمن شب تا سحر باین در و آن در دویده و مخفیاً ( عمرو عاص ) و ( مغیره بن شعبه ) و امثال ایشانرا بخودش مساعد نمود همینکه صبح شد خبر رسید که خلیفه (علی) نیست (عثمان) است . در حین تحریر این حادثه حرف ( غزالی ) باز بخاطرم میرسد که گفت ( تزکیه اصحاب لازم است ) ولی من میگویم تزکیه و عدم تزکیه اشخاص عائد بتاریخ بوده در تزکیه یا تخطئه برای ابفای وظایف خود ، عقیده غزالی با اجراءات دیگر را مانع و مزاحم نمیداند زیرا تاریخ حاکم و زمان محکمه ایست .

### نوبت خلافت

بعد از حوادث و غوایل بسیار حضرت امیر علیه السلام الجاح و اصرار اصحاب را قبول کرده در مسند خلافت نشست ولی وقتیکه اسان مسئله هائله خلافت و امامت آن حضرت را بخاطر می آورد خبش میکند که گویا زمان و تمام بنسب زمان برای مناققت و مخالفت آن حضرت با همدیگر عقد ائتلاف و اتفاق بسته اند .

از دلائل واضحه این فقره یکی آنکه اشخاصی که در قبول خلافت بحضرت امیر زیدین رجاء و نیاز می کردند طایفه و زبیر بود که امارت بصره و کوفه را امیدوار بودند همینکه عدم نیل مقصدرا احساس کردند

ماده مخالفتی در شکل نفاق در قلب این دو نفر متفق تولید یافت و با نوعی بهانه از مدینه منوره خارج شده بمکه مکرمه وارد گردیدند. زنی را که اعصاب حسد او خیلی قوی بود باخود شریک اقدامات و جنایات دیده، اولین مرتبه در عالم اسلام شق عصا نموده جنگ و غوغا بر پا کردند.

### غائله جمل

هر ماده از اقدامات انسانی که ملاحظه شود باره مؤثر داخلی و خارجی باعث و مسبب آن نیز دیده می شود همچنانکه مدهش ترین اخلاق بشریه حسد است زاید بودن این شیمة ذمیه در طایفه نسوان مابین اخلاقیون ثابت و مدلل است. ظاهر است زنی که شوهر دختر خویش را بسیار دوست دارد همان درجه هم از زن سر خود نفرت و کراهت خواهد داشت.

فاطمة الزهرا «ص ع» نسبت بعایشه سمت «ادختری را داشته و معاوم است که مثل عایشه نامادری با چشم حریص از تسلط «بنور دیده رسول خدا «ص ع» خواهد نگریست.

در اینجا از صحیح (بخاری و مسلم) و ترمذی چند فقره حدیث درج می کنیم، (فی صحیح البخاری و المسلم قالت عایشه ماغرت علی احد مثل ماغرت علی خدیجة (فی البخاری و المسلم) قالت عایشه ماغرت علی احد من نساء النبی مثل ماغرت علی خدیجة و ماغرتیها. ولكن کان النبی صل الله علیه و آله یكثر ذکرها فقلت له کانه لم تکن فی الدنیا الا خدیجة) مطالعه این احادیث در (بخاری و مسلم) خیلی آسان است و (ترمذی) که از (صحاح سته) است از (عروة بن زبیر) خواهر زاده (عایشه) نقل میکند قالت عایشه ما حسدت امرأة مثل ما حسدت خدیجة و لا یکاد ینخرج

رسول الله من بيته حتى يحسن الثناء عليها فاخذتني الغيرة فقلت هل كانت  
 الاعجوز اقداب ذلك الله خيراً منها فغضب رسول الله ثم قال ما ابدلني الله خيراً منها  
 معاني احاديث واضح است عايشه هيگويد غيرت و حسدى كه  
 بخديجه كردم بهيچ زنى ننموده ام چونكه رسول خدا (ص) در وقت خروج  
 از خانه خديجه را با دعوى خير ياد ميکرد حسد و غيرت بر من غلبه نمود  
 گفتم خديجه پيرزنى بود خداوند براى شما بهتر از او عوض داده رسول  
 خدا (ص) غضب فاك شده فرمود خداوند مرا عوض نداده بهتر از او  
 هر گاه حدیثی كه در كتاب جمع الفوائد از (بخارى) و (مسلم) و  
 در كتاب الاصابه از (امام نسائى) روايت شده در اینجا ذكر نمايم  
 اگرچه احوال واضح تر ميشود ولى از مقصدهم كنار مى شويم (در خانه  
 اگر كسى است يك حرف بس است .)

مقصود تذكار نمونه از حرص و حسد جماعت نسوان بود تا بكي  
 از علل و اسبابى كه ما بين على (ع) و عايشه مداومت داشت معلوم گردد  
 مؤثر اول همين بود ولى مؤثر ناسى اشد است . بلى محرص و داعى عايشه  
 بر اين اجراآت نايجا خواهر زاده خود (عبدالله بن زبیر) بود . دائماً  
 سوداى رياست در سر عبدالله دوران مى كرد لذا خاله خود را آلت اجراى  
 مقصود كرده بتأسيس خلافت ديگر مايل بود حتى عايشه وقتى كه  
 آواز سكان قريه « حوئب » را شنيد شيمان شده خواست از اقدامان  
 خود منصرف شود ولى عبدالله بالحاج و اجبار عايشه را مجبور بر نكول  
 عنم خود نمود حتى بخاله اش گفت : اگر مراجعت نمائى من خود را  
 خواهم كشت و با بين فاجر سو كند خورد كه اسم قريه حوئب نيست  
 و عبدالله پي در نس زبیره مساط شده پيش نه زى بر او مى نمود .

بلی طلحه، زبیر، بامعیت عایشه، مروان، عتبه، بیدق نفاق را حرکت داده در جوار بصره بر ضد امیرالمؤمنین مقاومت کردند نصایح حضرت عالی «عس» سودمند نیفتاده پس از اتمام حجت بمجازات اهل بغی و عدوان مشغول شد مسببین فساد آنچه کاشته بودند درویدند. طلحه و زبیر در دست طرفداران آنحضرت مقتول شدند خاتون با هزار ندامت بحجره خود و سرا پرده عصمتی که برخلاف مفاد آیه مبارکه «و قرن فی بیوتکن» آنرا هتاک و خرق نموده بود معاودت کرد این حادثه الیمه را باختصار تحریر خواهیم نمود.

ولی بیان این ماده را لازم می بینیم که علمای عامه در تألیفات خود مسببین حرب جمل را بایک لسان بتجلیل و تکریم ذکر نموده اند که گویا اقدام بحرب جمل نه اینکه در حیات تاریخیه ایشان یک نوع ذلت و ضلالت تولید کرده بلکه چنان فهمیده می شود که هر تکمیل این همه جنایت و خیانت را ممکن نیست مسئول بدانیم ولی ما میگوئیم که بودن در سلك اصحاب نه یک خطا را حطّ و نه هیچ جنایت و خیانت را از دفتر اعمال شخصی حاک می نماید بلکه جماعت اصحاب بجهة نزدیک بودن ایشان بنور نبوت باید زیاده از سایرین از خطایای خود مسئول بوده باشند و ما این بحث را در اول کتاب در حال ذکر مثالهای متعدد نیز گفته ایم.

آشکار است که «عایشه» «طلحه» همینکه شنیدند که مردم بعثمان شورش نموده خیال قتل او را دارند ابراز فعالیت فوق العاده کرده مردم را بقتل او تحریک و تحریص نمودند همینکه جماعت عثمان را مقتول نمودند عایشه در مکه بوده و با کمال شادی بطرف مدینه رهسپار گردید

و در اثنای راه خیر خلافت علی (ع) را شنیده مجدداً بمکه مراجعت کرده و جمعی از اشرار که در زمان رسول خدا از معاریف نبودند از قبیل « یعلی بن هنبه » « عبدالله بن عامر » « سعد بن عاص » و غیره اینها را بدور خود جمع نموده و پرواضح است عملیاتی که از دست چنین اشخاصی صادر شود خطا و جنایت بزرگ خواهد بود و اینهم آشکار است اگر حرب جمل واقع نمی شد شاید وقعه نهروان و صفین نیز اتفاق نمی افتاد اینستکه فتح الباب - شق عصا و ایقاظ فتنه در اسلام و ابتدای مخالفت و جنگ با امام مطاع مسلمین و رخنه باتحاد کلمه جماعت و اناراف و اعدام هزارها افراد اسلامیة بتحریات و القای فتنه ازهر کس که باشد قباحتی است که از طرف امت دایماً مستحق نفرین و لعنت و تا قیامت در صفحه تاریخ بیات شکل غیر قابل عنوی مورد انتقاد واقع خواهد شد

اگر بگویند که مسبب حرب جمل توبه و استغفار کرده اند ما میگوئیم خدا کند که از فعل خود تائب بوده باشند ولی مسئله توبه بروز جزا عاید است بما مربوط نیست ما فقط حقیقت و بحلان عملیات و جزای مرتکبین ظلم و فساد را در تاریخ ارائه مینمائیم .

و نیز خواهند گفت اشخاصیکه حرب جمل را بوجود آورده اند از کبار صحابه بوده و در غزوات حاضر و در قرآن عظیم الشان بادعاه و رضا یاد شده اند . می گوئیم که « حرقوس بن زهیر » مسبب حرب نهروان و توابع او نیز از اصحاب نمره اول و بیعت رضوان بوده اند پس چرا مستحق لعن و نفرین شده اند ؟

ولی ما تاریخاً قانع شده ایم بر اینکه ما بین نهروان و جمل و صفین آنقدر فرق نیست و مسبب هر سه مسؤل و منفور هستند حالاً

بجرب صفین که صحیفه ثانیه جمل می باشد می گذریم .

### غایله صفین

مانمی خواهیم که عملیات و حرکات اجرائیه حضرت امیرالمؤمنین (ع) و تمام حالات صفین را ذکر نمائیم ولی در اینجا باز مقصود ایضاح درجه بغی و ملغیان مسبب این حرب بوده و ایجاد موانع و مشکلات را در مقابل اقدامات حقانۀ حضرت علی بن ابیطالب (ع) تشریح و محاکمه نمائیم « غزالی » در « احیاء العلوم » میگوید : ( ولا منازعة من معاویة فی الإمامة و ما صدر عنه کان عن اجتهاد و المجتهد مصوب ) .

افسوس مطالبی که با شخص ساده و عامی کا اشمس بین همین و آشکار است بمثل غزالی عالم بزرگی مخفی و مستور مانده و یا اینکه عمداً اخفا نموده است . آیا معاویه در طلب خلافت و امامت نبود پس چه میخواست ؟ اگر خون عثمان را می خواست این حق بمعاویه عاید نبود زیرا که عثمان بلا عقب نبود لازم بود که پسران و اولاد او ادعای خود را باعام زمان و خلیفه مسلمین حضرت علی بن ابی طالب (ع) رجوع کنند نه اینکه « معاویه » و « عمرو بن عاص » و امثال ایشان امت اسلامیه را تحریک و اغوا نموده برضد خلیفه اسلام خروج و دماً و نفوس صد هزارها مسلم را تلف و هدر و باعث ایجاد بدعتهای زیادی ما بین اهل اسلام باشند

غزالی میگوید: افعال صادره از معاویه تماماً از روی اجتهاد بود من میگویم رسول خدا ص ع میفرماید : ( یا عمار تقننك الفئة الباغية ) معاویه که این حدیث را شنیده بود دو کیسه طلا بدو نفر بدبخت شامی داد که عمار را شهید ساختند سرش را بمعاویه بردند و او اظهار



هسرت و شادی نمود.

آیا غزالی این ظالم را نیز حمل باجتهاد خواهد کرد؟ هیپات!  
 دنیا غزالی خود نیز میداند که معاویه بجمیع اعوان و انصار  
 خود و امارتهای ولایات نامه نوشته مردم را وادار بسب و لعن  
 امیر مؤمنان علی بن ابی طالب (ع) می نمود حتی بمدینه آمده درروضه  
 رسول خدا به تبر رفته حضرت علی و اولاد کرام او را سب و لعن  
 نمود این فخره را تمام اصحاب تواریخ قید کرده اند آیا این هم اجتهاد است  
 ؟! غزالی میگوید: قدح اعمال صحابه رفق است من می گویم: مگر  
 علی بن ابی طالب (ع) صحابه نبود که معاویه او را سب و لعن نموده و غزالی  
 چرا معاویه را رافضی نمی نامد و حتی مجتهد تسمیه می کند. ما مبالغه کنیم  
 غزالی در حکم خود خطا کرده است.

ثالثاً معاویه وقتیکه بحرب صفین می آمد قبلاً محض امتحان شاهیمان  
 و برای فهمیدن اینکه جماعت او تابع قرآن هستند یا مطیع او امر  
 معاویه، ابتدا بیک حیله فجیعانه کرده روز چهارشنبه نماز جمعه خوانده  
 و دید هیچکس در صدد ایراد و اعتراض نیست لذا بجماعت شام اعتماد  
 کرده عزم خود را در محاربه امام زمان جزم نمود. آیا اینطور اجتهاد میشود  
 رابعاً با امام حسن مجتبی (ع) مبارکه و صلح کرده ولایت عهد  
 آنحضرت را شرط اول صلح قرار داده ولی باقتضای خیانت فطری برای  
 محروم ساختن حضرت حسن (ع) از فیل حق منصور خود بوسیله  
 (جعد بنت اشعث) امام مجتبی را مسموم نمود و با هزار فلاکت آن  
 جگر گوشه رسول خدا را شهید ساخت. جعد مبلغ موعود را از معاویه  
 گرفته علی یزید از بدترش گوید با وجدان تر بوده که وصلت جعد را

قبول نکرد. حالا جنایتکاری که ارتکابانش بدرجه کفر رسیده باشد  
تو خیانات و جنایات او و تطهیر یا حمل بر اجتهاد خبیثه اش در شریعت  
انصاف جایز نیست.

ما میگوئیم هرگاه حجة الاسلام غزالی مخالفت و امامت علی بن  
ابیطالب (ع) را قبول کرده است پس لازم است که معاویه بلا فید و شرط  
بآنحضرت بیعت و تبعیت نماید و در عکس صورت اقرار نماید که معاویه  
کافر مانعی و مانعی بوده است و الا تصدیق مخالفت حقه علی علیه السلام  
و حرکات یاغیانة معاویه در یکجا محال و مثل اجتماع سفید و سیاه در  
یک محل بوده و قیاسش با مثال غزالی ابداع لایق نیست.

حالا رجوع بمتعدد نمائیم :

معاویه باحبابه و دسیسه عمرو عاص شام و اطراف آنرا جمع کرده  
در صحرائی موسوم به «صفین» بمحاربه حضرت امیر المؤمنان (ع) آمد آن  
حمیرت هر چند خواستند باصباح شافیه این درد مزمن و فلاکت بزرگ  
را در روح اسلام را افسرده و انجاده مسلمین را رعشه دار می نمود بر طرف  
نه ایند شرارت باطنی معاویه نگذاشت که فساد رفع و مسلمین آسوده  
شود حرب صفین صدروز دوام نمود مشهور «اربعین قرنی» و عمار یاسر  
و خیابی از خواص حضرت علی علیه السلام شربت شهادت نوشیدند و از  
سوء تأییدات این جنگ اسف آور محمد ابن ابی بکر و مائلک اشتر که  
دائماً قاید لشکر آنحضرت بود یکایک از صفوف حیدری مفقود و نابود  
شدند با همد این معاویه در عین مغلوبیت خود در سایه دسایس و حیل  
عمرو عاص دست و پای خود را جمع کرد و نتیجه جنگ «بحکم حکمین»  
رجه ع گردید. ولی امیر المؤمنان بر این حکم در حال اجبار اظهار رضایت

فرمود اگرچه نتیجه حکم حکمین بآنحضرت هویدا بود و از بیک طرف حیل و دسایس عمرو عاص و از جانب دیگر تردد و ضعف رأی در میان جماعت آنحضرت را بوضع و کیفیت سختی دچار کرده بود از تهاجم دشمن بدتر تکاسل دوست بود بلی از حکم حکمین نتیجه معکوسی حاصل گردید و امیرالمؤمنان در حال تهیه بتکرار مبارزه ، جمعی کثیر از طرفداران آنحضرت با عدول از حق و حقیقت از طریق شریعت خارج شدند که تفصیلات این وقعه میمه را در اثر دیگر موسوم به (یوز کون) نگاشته ام

### ( ملحمة نهر روان )

رئیس و قاید فرقه خارجی موسوم به ( حرقوص بن زهیر ) بود مقام اجتماعشان زمین نهر روان بود حضرت امیر علیه السلام در حائیکه محاط به غوایل بسیار بود مجبور بترك دشمن و مجازات دوست گردید با تأثیر صوت حیدرانه فرقه یانغیه و جماعت طاعیه بالتمام در خاک عدم مکتوم شدند حیفا ذات امامت پناه آن رکن قوی عالم اسلام در هر یک از اقدامات خود دچار هائله ها گردیده اقدامات راجعه بر منافع دین و دنیوی و فواید ثابت مسامین کما هو حقه ابراز نتیجه نداد اینست که عالم اسلام تا بحال با تأثیرات تلخ و مضرا و آلوده است افسوس صد افسوس

### شهادت و فلاکت

تنگیل و مجازات ابن فرقه عاصیه برای امام موجب شهادت و بدمن اسلام مورثیک فلاکت مدهش گردید .

عبدالرحمن بن ملجم باغوا و تحریک قضامه نام خارجییه که در کوفه ساکن بود بهدم اساس دین و قتل امام اعظم المسلمین تصمیه کرده با تیغ زهر آلود در نماز صبح ضربت بسر مبارکش زد که روز دوم

بدرجه عالیّه شهادت نایل گردید ولی در نتیجه این شهادت عالم اسلام بفلاکت عظیم و بحران بزرگی دچار شد .

ما ادله مثبته در اولویت آنحضرت بمقام امامت و خلافت و دایر بشرافت آن ذات مقدس در پیش ذکر نموده ایم ولی در اینجا فکر خود را با دو کلمه بیان می نمائیم که :

امیر مؤمنان بعد از رسول خدا بزرگترین سرپرست اسلام و ولی امت محمدیه میباشد حضرت امیر درحین شهادت شصت و سه سال داشت آن حضرت درحال حیات فاطمه زهرا زوجة دیگر اختیار فرمود حسن و حسین و محسن و زینب و ام کلثوم از حضرت فاطمه تولد یافته اند پس از رحلت فاطمه چند زوجة عصمت اثر اختیار نموده که یکی از آنها « امامه » دختر « زینب » بنت رسول خدا که برحسب وصیت فاطمه زهرا (س ع) آنها تزویج کرده دیگری اسماء بنت عمیس و سیمیه (ام ایمن) که والدۀ حضرت عباس علیه السلام است و چهارمی زنی است از بنی حنیفه که مادر محمد حنیفه می باشد اولاد مشهور حضرت که مادرشان فاطمه زهرا نیست یکی عامدار کربلا حضرت ابو الفضل و دومی صاحب بندق صفین محمد حنیفه می باشد علی بن ابیطالب علیه السلام در مقام پدر امت بوده زیرا که رسول خدا فرموده « یا علی انا و انت ابوا هذه الامة » بلی کما اینکه آنحضرت پدر امت است هکذا در تمام علوم عقایه و تعلیه نیز استاد اول ایشان است چنانچه علامه « ابن ابی الحدید » گفته هرگاه علوم متداوله اسلامی را تدقیق و ملاحظه نمائیم حضرت علی (ع س) تمام آنها را بشکل حاضر افراغ و بامت مرحومه ایداع فرموده است

مثلا علم تفسیر ، فقه ، اصول الاحکام ، نحو ، صرف ، عروض ،

قافیه ، جبر ، هندسه از ذات جامع کمالات ناشی گردید « نهج البلاغه »  
بر بلاغت و فصاحت آنحضرت شاهد و دیوان عارفانه بقیمت اشعارشان  
ناشق است

امیرالمؤمنین در مابین تمام بشر حایز علمی است ( علم جفر )  
که تنها مختص بآن حضرت و اولاد گرام او می باشد هر گاه در موضوع  
این علم از مطالب « کتاب درالمکنون » استاد طریقه تصوف شیخ  
« محی الدین بن عربی » و کتاب « درالمنظم » تألیف شیخ کمال الدین شافعی  
که دایر بر اختصاص این علم بر آل محمد و وارثین امامت آنحضرت قایم  
صلی الله علیه می باشد بحث نمائیم در آن حال ( مشنوی هفتاد من کاغذبرد )  
و از متنبود باز می مانیم برای ذخیره علوم کافی است که می فرماید **لَوْ شِئْتَ**  
**لَأَرْقَرْتَ مِنْ نَعْمِيرِ الْفَاتِحَةِ سَبْعِينَ بَعِيرًا** « و قال ایضاً « **سَلَوْنِي قَبْلَ**  
**أَنْ تَقْقِدُونِي** » واضح است که هر گاه بعد از رحلت رسول خدا حیات  
سیاسیه و اجتماعیه موافق رای و مساعد فکر علی آنحضرت می بود و  
تصادف با آنقدر غوایل و هوایل نمی شد نیل امت اسلام بوج سعادت و رفاه  
آشکار بود افسوس آنذات بزرگوار که در « بدر » با بر از نصف فداکاری  
جمع مسلمین و در « غزوة احد » با انبزام تمام اهل اسار تنهیب ثبات  
قدم و زنده مشرکین را مجبور بر رحمت و انزاه و روز خندق که جمله  
سجده از عربین نمود بخوف و خراب افتاده بودند بربك ضرب  
حیرانه بیاکند عقبه را از جمع اسار دفع و رفع فرمود در خیبر  
در حالتیکه باس عمومی حکمفرما بود در صورت اسد باهی ظهور نموده  
بب خیبر را فتح و مجاهدان قوم بعد دیگری که حد و حساب آن  
از دایره احصا خارج است برین اسلام رونق و استعانت داده . آب

رواست چنین بزرگوار بیست و پنج سال مجبور بانزوا گردیده و از حرکت عاطل بوده باشد راست است که حضرت می فرماید «کل حقد حقدته قریش علی رسول الله صلی الله علیه وآله اظهرته فی و ستظهره فی ولدی من بعدی مالی و لقریش انما و لرتبهم بامر الله و امر رسوله افهدا جزاء عن اطاع الله و رسوله ان كانوا مسلمین»  
ای کاش روزگار با فکر آنحضرت دوران می نمود

( جگر گوشه رسول خدا فاطمه زهرا (ع) )

حضرت رسول (ص) که مدت بیست و سه سال با کفار عرب و مشرکین قریش فداکارانه مجاهده فرموده و با جفا و زحمات فوق العاده مجبور به هجرت حبش گردیده (۱) و آخر الامر از شدت ظلم و تضییع کفار از قوم و اقربا و دیار و موطن خود مفارقت و در نتیجه این همه زحمات فوق طاقت بشری دین مبین اسلام نفوذ و قوت یافته اعراب سوسه سار خوار بنعمت و عزت نایل گردیدند : بت پرستان و عبده اصنام از برکت دین اسلام بخدای واحد معتقد گردیدند .

پیغمبر محبوب هیچ نوع علاقه به چیزی نداشته فقط نور دیده و جگر گوشه آن حضرت سیده النساء فاطمه الزهرا بود . بنا بر این لازم است که فاطمه برای هر مؤمن متدین از جان خود گرامی تر بوده باشد چونکه رسول خدا (ص) میفرماید : فاطمة بضعة منی فمن آذاها فقد آذانی از اصحاب یکنفر سؤال از عایشه میکند که محبوب ترین خلق نزد رسول اکرم ص ۴ کیست جواب میدهد که فاطمه زهرا محبوب ترین خلق نزد پیغمبر خدا است . سائل مکرر می کند محبوب ترین مردان نزد رسول خدا کیست عایشه میگوید « علی »

(۱) مقصود هجرت دادن مسلمین است

در شأن و شرافت فاطمة زهراء اس آنگدر اخبار و احاديث وارد شده است که هر گاه نمونه از جميع آنها در اینجا ذکر شود حجم کتاب کافی نخواهد شد و این به وقعه « فدك » که منشأ تشریح و محاکمه ما است رجوع کرده در این حادثه تلخ و معکوس اظهار عقیده خواهیم نمود .

« فدك » نه اولدی « فدك » چه شد ؟

فدك در اطراف مدینه منوره از املاك ببرد بوده و در سال فتح خیبر در ضمن شروط صلح بر رسول خدا و اصل گردیده چونکه بزور قشون و جهاد گرفته نشده از افراد مسلمین هیچکس در آن حق و قسمتی نداشته بلکه مخصوص رسول خدا و حق طلق آن حضرت بود و غیر از فدك املاك دیگری نیز با همین اصول بود . املاك « بنی قریظه » و در داخل مدینه املاکی چند از این قبیل بود حضرت رسول از حاصل این املاك هم بازواج طاهره خود انفاق و هم بمساکین اقربای خود مساعده میفرمود . پس از مدتی ملك فدك را بنور دیده خود فاطمة زهرا علیها السلام « هبه » فرمود . فدك مخصوص فاطمه شد فاطمه علیها السلام منافع فدك را انفاق و احسان مینمود همینکه حضرت رسول (ص) رحلت فرمود فاطمه (ع) در حالتی که بجزاداری آن حضرت مشغول و درمیان آلام سخت و مدهش بود خبر دادند که خایفه ابوبکر عمال فاطمه را از فدك اخراج کرده . فاطمه از این حرکت نا بجا دلگیر و نازد خایفه کس فرستاده علت اخراج عمل خود را ز فدك پرسید خایفه جواب داد که فدك عاید بیت المال و فاطمه در آن ذی حق نیست .

انالله و انا الیه راجعون آیا وقوع این حرکت بیقاعده در دنیا

میسر است ؟

قبل از احتجاج حضرت فاطمه (ع) لازم دیدم که حسیات و نائرات خود را در این مقام اظهار نمایم :

اولاً هرگاه خلیفه نعم دنیوی و اخروی رسول خدا را در حق خودش بخاطر می آورد ابتدا بچنین حرکات ناسزا و ناروا اقدام نمیکرد، آیا خلیفه بخاطرش نمیرسد که اعراب ملخ خوار خلیفه اسلام و حکمران عالم گردیدند آیا خیال نمی کند زهائیکه خلیفه و امثال او به حجر و سدر سجده و باصنام و اوزان ستایش میکردند باباجان فاطمه اینان را از دلت بشوکت و از شرکت بر ایوان دلالت نمود مگر اجر این همه نیکی این بود که نور دیده رسول خدا را برای نای قطعه باغ این قدر فشار و ذلت دهد . و حال آنکه در مقابل این عالی خدمت حضرت رسول ایزد معال به واجب آیه شریفه : « قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ » مودت اهل قریبی را با امت مرحومه فرسخ عین فرموده است . آیا رسول خدا که صد هزارها امانال فدک را به خلفا ترك فرموده به هیهت کردن فدک به نور دیده خود سزاوار نبود ؟

ثانیاً فاطمه از ارکان مکره انحرافی است که بموجب آیه شریفه : « لِيُنْفِذَهُمْ فِي رِجْسٍ مُّبِينٍ » ایزد متعال ایشانرا از رجس پائین فرودده . مگر چنین بزرگواری بدون حق دعای مانکی اقدامیکند ،

حاشا تمام اقوال و اعمال و حرکات و سکات فاطمه دلیل حق و رهبر صادق است هرگاه بدون حق فاطمه اعمال فدک را بد رجس معاند



میفرماید: « فاطمة بضعة مني ». مگر فاطمه که جزوه و بضعة رسول خدا است ادعای باطل می‌کند؟ حاشا که فاطمه از دعوای بدون حق میرا است.

خامساً رسول خدا فرموده « اناحرب لمن حاربکم » از این واضح میشود که رسول خدا نیز در دعوای فاطمه مشترك است. بلی شبهه نیست هر کس که با فاطمه حرب کند با رسول خدا محارب است زیرا که در صحت و استقامت « ان حرب لمن حاربکم » هیچ اختلافی نیست. معنی چنین است که روزی رسول خدا (ص) علی - فاطمه - حسن و حسین را در یکجا جمع نموده فرمود: « اناحرب لمن حاربکم و سلم لمن سالمکم » من محاربه با کسیکه شما محاربه کنید و مسالمت هستم با آنکه با شما مسالمت نماید.

فقد آذانی (فاطمه پارچه ایست از من هر کس باو اذیت دهد مرا می رنجاند این مطلبی است که ادعای عکس آن ممکن نیست یعنی کما اینکه از منع فدک رنجیده خاطر نشدن فاطمه محال است هکذا عدم انزجار رسول خدا با ایدای فاطمه محال خواهد شد

حالا باحتجاج اصل مدعا پردازیم :

روایتی صکه علامه « ابی عبدالله البخاری » در قسمت فرایض « صحیح البخاری » کرده در اینجا باعتبار مفهوم آن درج می نمائیم : « فاطمه علیها السلام فرمود : یا ابابکر هر گاه پدر تو وفات نماید وارث او کیست ؟ - جواب داد من پسر او وارث می باشم فاطمه - وارث پدر من کیست ؟ ابوبکر - تو که دختر او هستی . فاطمه - پس چرا فدک را از من جبراً میگیری ؟ ابوبکر - حضرت رسول فرموده : ( نحن معاشر الا نبیاء لا نورث منا ) یعنی ما گروه انبیاء از ما ارث برده نمی شود . فاطمه - فدک را پدرم در حال حیات بمن هبه کرده و فعلاً در تصرف من است . ابوبکر - باید شاهد بیاوری . فاطمه علی (ع) و ام ایمن را شاهد آورد ، گویا باعتبار اینکه علی واحد و ام ایمن واحده است ، خلیفه قبول نکرده ، فاطمه مأیوس و نا امید مراجعت نمود .

قدری هم جنبه حقوقی این دعوا را محاکمه نمائیم :

اولا خبریکه خلیفه بآن استدلال کرده خبر واحد است ، و خبر واحد در مقابل نص قرآن تعارض نمی تواند بکند .

ثانیا بر فرض صحت خبر ، مقصود از حدیث توریث مال نیست . بلکه وراثت نبوت است . زیرا که رسول خدا در آن زمان برای احتجاج یهود و نصارا فرمود نبوت با ارث نیست . تا لازم آید من از ساسله

بنی اسرائیل شوم . هر گاه نبوت ارثی بود باید پیغمبر خدا نیز از حلائف بنی اسرائیل بوده باشد . با همین سبب رسول خدا با این کلام دفع فرمود :  
 «ثابت هر گاه این حدیث برای وراثت مال بود ، در این صورت لازم بود از تمام انبیا و ارثی باقی نباشد . ولی ما میبینیم که اموال باقیه جمیع انبیا را وراثت ایشان قسمت کرده اند ، و دلیل نقلی هم اثبات میکند که در قرآن عظیم الشان خدای متعال حکایه از ذکر یا می فرماید :  
 « یرثنی و یرث من آل یعقوب » که تقاضای واد از آل یعقوب مبنی بر این بود که از ذکر یا و آل یعقوب وارث باشد چونکه از آل یعقوب غیر نبی هم بود .

رابعاً - این حدیث در هر صورت با دعوی فاطمه (ع) علاقه دار نیست زیرا که تصرف فاطمه فدک را بعنوان وراثت بوده بلکه از راه هبه می باشد . حدیث مانع ارث است نه مانع هبه

خامساً احضار شهود برای فاطمه لازم نبود زیرا که او مالک متصرفی خود را مدافعه میکرد و شهود در مقام ادعا لازم نبود و فاطمه زهرا صاحبه لید بوده نه مدعیه .

سادساً - آشکار است که خلیفه ثانی در زمان خلافت خود فدک را بحضرت امیر عودت داد ولی حضرت امیر (ع) آنرا رد فرمود که (بحر و ه ساختن صاحب حق از حقوق دین خود و بافقدان او ، عن فدک را قبول نمی کنم ) تمام ارباب سب و نوازیغ حتی صاحب « قهرس الاعلام » نیز در لفظ « فدک » این جمله را توضیح کرده اند حالا می گوئیم : هر گاه استدلال خلیفه اول راست و صحیح بود پس چرا خلیفه ثانی از آن استنکاف نموده « فدک » را بصاحبش مسترد داشت . و اگر بخلیفه اول

ثابت و محقق نبود پس چرا باحرکات نابجا و نامعقول جگر گوشه رسول خدا (ص) را فشار و تضییق داد .

سابعاً عمر بن عبدالعزیز از خلفای اموی که نسبت باسلاف خود بصلاح و عبادت مشهور و بحق و حقیقت مایل بود در زمان خلافت خود فدک را باولاد فاطمه مسترد داشته است از این نیز مفهوم میشود که تمام افراد اسلامی به ضبط شدن فدک از راه ظلم و اعتساف و بدون حق و استحقاق و مفسوب بودن آن مقرر و قانع بوده اند

ما این محاکمه کدر آلود را در اینجا ختم می کنیم در نتیجه هر محاکمه تعیین یکقرار ثابت با حقوق معینه آن ثابت است ولی بهمین اکتفا میکنیم که خلیفه اول ندامت خویش را در سه فقره اقدام علنا میگفت : اولی قبول خلافت - دوم - برای اخذ بیعت مأمور فرستادن بخانه فاطمه زهرا سبم - ضبط ( فدک ) ما بندامت و عدم ندامت او ابدأ علاقه دار نبوده و ای شام قبل از وقوع چنین حرکات و اقدامات قبیحه چاره اصلاح تدارک میشد با هم ، این که ذات رسالت پناه دین و دنیای مسلمین را آباد فرموده و در راه تأمین سعادت ما متحمل چقدر زحمات و مشقات گردیده در زمان رحلت در صورتیکه امت مدیون نعمت و منت آن ذات پاک بوده اند ، بکفر نور دیده خود را برای ما یادگار گذاشته و بر عموم محبت و احترام او را فراموش و لازم فرموده است مایوس کننده یادگار و جگر گوشه رسول الله هر کس که باشد از مؤاخذه تاریخی و از عقوبات مدهشده ، تاثیرات و تاثرات تاریخی هرگز رهائی و خلاص برای او میسر نخواهد بود

فاطمه زهرا متعاقب رحلت سرور انبیا بزرگمات و آلام بسیار و

یتهاجمات بی شمار گرفتار و بر اثر چندان مصایب فوق العاده از دنیا رحلت فرموده است

از اولاد رسول اکرم که از جناب خدیجه متولد شده اند فاطمه زهراء از همه کوچکتر و فقط بازمانده رسول خدا او بوده است و یادگار فاطمه زهرا بامت مرحومه عبارت از حسن و حسین و زینب و ام کلثوم است آیات و اخباریکه در شان و شرف حضرت فاطمه نازل و صادر گردیده اگر در اینجا ذکر شود حجم کتاب مضاعف می شود لذا از درج آنها معذوریه .

چون دفن حضرت فاطمه علیها السلام با حضور حضرت علی (ع) و حسین و جماعتی از خواص بنی هاشم شبانه و مخفیاً واقع شده لهذا مرقد منور نور دیده رسول خدا بر عموم معروف نگردیده ولی بودن قبر پاکش در یکی از چند بقعه محتمل است

نبوده بلکه مقصود تشریح و معاکمه حق و حقوق خاندان رسالت و ارکان نبوت می باشد و پس، فایدها مجبور از اختصار هستیم :

بلی وقتی که امیرالمؤمنین علی علیه السلام نایل شهادت گردید بنا بوصیت خود آن حضرت، امام حسن و امام حسین مخفیاً در محل معین آن حضرت را دفن کردند متعاقب این جماعت نیز با امام تجتبی بیعت و آنحضرت را بخلافت معین کردند

در اینجا ذکر این قید را نیز لازم می بینم که مابین امامت و خلافت فرق بسیار است چنانچه امامت غیر از خلافت ظاهری است هکذا خلافت ظاهری نیز سوای امامت است خلافت ظاهری بعد هزارها انسان میسر، امامت فقط مخصوص دوازده نفر بوده است و حضرت علی و یازده اولاد پاک او می باشد .

امام حسن عاينه السلام در ضمن صلح، شروسی که با معاویه قرار داد کرده بودند معاویه بهیح یك از آنها عمل نکرده و مهم ترین شرط این بود که بعد از فوت معاویه خلافت به محل اصالی خود عودت کند عمل نکردن معاویه باین شرط واضح بود بنابراین باحیله عمر و عاص امام حسن را بمسجد دعوت کرده خواهش کرد بمنبر تشریف برد، مقصود معاویه از این مقدمه این بود که امام مجتبی در منبر بحقیقت، خلافت معاویه اقرار نماید ولی معلوم است که امام زمان اصلاً بچنان مطالب مخالف واقع تکلم نخواهد نمود اینست **صکه** امام صعود بمنبر فرموده اختصاص خلافت را بالارث والوصایه بخانواده رساله و مجبوریت خویش در صلح با معاویه بمرد اظهار فرمود و گفت هر گاه در محاربه مداومت می فرمود ارکان اهل بیت نبوت بکلی معدوم شده و طرفداران مخصوص آن حضرت بسرای آخرت می شتافتند معاویه لائق خلافت نیست غاصب است معاویه و طرفداران او از سماع این حرفهای حق دلگیر گردید، امام را از منبر کشیده بزبر انداخت که سر مبارک آن حضرت بستون برخورد از خمدار گردید از این روز بعد معاویه بشهادت نمودن بگرگوشه رسول خدا

داخراش آنحضرت فاخوش شده بالاخره بسرای باقی رحلت فرموده .  
اینست احترام اہت بیادگار رسول خدا صل اللہ علیہ وآلہ

چند مرتبہ بامام حسن زهر داده بودند ولی کارگر نیفتاده خلال  
بنشستن آن حضرت در خانہ خود مانع می نمودند چند مرتبہ بہ ہجرت  
از مدینہ منورہ مجبور گردید مکرر در « موصل » و « شام » نزول فرمود  
ولی معاویہ و اعوانش کہ اہل بغی و فساد بودند در عقبش اشرار فرستادہ  
بطعام آنحضرت زهر القا نمودند عاقبت قلب پاک جگر کوشہ رسول خدا  
را بازہر داخراش پارہ ساختند « الالمنۃ اللہ علی القوم الظالمین »

تعجب در اینجا است کہ بعضی از متقدمین علمای عہد ہمانند  
معاویہ ظالم و غداری طرفدار شدہ و بفضایح و قبایح او عذرہا اختراع  
کردہ اند و ہمین ارتکاب کفر آمیز را بیزید اسناد دادہ معاویہ را تبرئہ  
کردہ اند آن بیچارہ گان درک نکردہ اند کہ در این اقدامات هیچ منفعت  
دنیوی یا اخروی بر ایشان مترتب نیست . ما اذلہ و محاکمہ خود را راجع  
بماہیت معاویہ و کیفیت اعمال و حرکات و بدعتہا و اختراعات او در دین  
و سایر اعمال دنیاہ و خبیثہ اش در کتاب موسوم بہ (ارشاد حمزوی) کہ  
در ہمین موضوع تألیف شدہ مفصلاً اتیان و انبات کردہ ایم .



(چهل و نهم) تاریخ هجرت بود (فسی‌علم‌الذین خالده و آلی‌مقناب یثقابون  
 اولاد کرام حضرت حسن مجتبی از این قرار است حسن مثنی، قاسم،  
 زید، الحسین، عمر، اعقاب آن حضرت پسر حسن مثنی عبدالله محض  
 ابراهیم و حسن مثالث بوده مادر ایشان فاطمه بنت امام حسین علیه السلام  
 بوده است و غیر از آنها هست که والدۀ آنها ام ولد است جعفر، داود، و  
 از زید اولاد دارد که از همه اینها اولاد مانده است از عمر ولد نمانده  
 است و از حسین بن حسن دختری مانده است که اسمش فاطمه و مادر  
 اسمعیل پسر متوفای امام جعفر صادق است

### ❦ (امام سیم امام حسین علیه السلام) ❦

همین کافی است که چشم روزگار مثل علی بن ابیطالب پدری  
 و فاطمه مادری و مانند حسین بن علی ذات با شرافت پسری ندیده است  
 سلام الله علیهم اجمعین

ما نمی توانیم یکی از هزار از حالات کرامت علامات آن امام  
 اعظم را در این رساله درج نمائیم ما بطور می توانیم در این میدان  
 مصائب و آلام وارد شویم که هزارها ارباب کمال کتابها تألیف کرده و  
 در تاریخ حوادث این امام هدا صد هزارها مجادلات بمیدان افاده  
 و استفاده گذاشته اند

نه اینکه فقط مابین مسامین بلکه در میان عموم افراد بشر یکنفر  
 پیدا نمی شود که اسم مبارک آنحضرت را نشنیده باشند نام حسین در  
 اقطار عالم و در هر گوشه اکناف دنیا محبوب قربن و با شرافت ترین  
 کلمه عمود السنه می باشد در تمام کوره ارض عالم مدنیت باسم حسین  
 تعظیم و احترام می کنند

همچنانکه مذهب یهودیه و نصرانیه این نام بزرگ را تقدیر و تقدیس می کنند هکذا جمیع ارباب کمال در قتلعات آسیا و آفریقا و آمریکا و اجیع بتاریخ حوادث این مجاهد فداکار آل محمد کتابهای متعدد تألیف نموده اند بلی با مرور زمان اسم مبارک حسین شهرت و انکشاف پیدا می کند نه اینکه در هر عصر بلکه در هر سال حیات این اسم مبارک در عالم اسلام در ترقی و تزیید است

عالم اسلام که دارای چهار صد میلیون نفوس است هر مذهب و هر طایفه و هر عرق آنکه ملاحظه شود در دهم محرم الحرام که روز عاشورا باشد علایم شیون و ماتم اظهار می کنند، عالم - عامی، شهری، دهاتی در این روز فائز و حسینا را حکم دینی و حق مشروع حساب می کنند نصف قرن قبل از این که جماعت اهل سنت نسبت بعزاداری آنحضرت اظهار برودت می کردند، در زمان تعصب جاهلان از ایشان دور و بسائناً حرارت دینیه و اسلامییه با اخوان دینی خود (شیعی)ها اشتراک و در ابفای این و خلیفه دائمی ایدر اتفاق کسب و وسعت کرده و خواهند نمود از نقطه نظر ما بر تمام افراد اسلامییه اشتراک در ماتم کبیر حسین علیه السلام واجب و لازم است و بانبات این مدعا با ادله عقلیه و نقلیه حاضریم که اولاً در زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با زحمات محیر العقول بیست و سه سائلاً خود در راه سعادت عالم اسلام دچار این قدر زحمات گردیده و در طریق حمایت شرع انور بچه قدر غزوات اقداء و در نتیجۀ تمامی اینها آیات قرآنییه و احادیث نبوییه را دستور العمل قرار داده و حفظ اساس دین و بنای امتین اسلامیه را بر افراد امت فرض قرار داده رحلت فرمود دفعه بیجای نور هاشمی ضلالت اموی و در مقابل

علم محمدی جهل یزیدی مقابله نموده اساس دین را پایمال و اوامر نبوی را متروک المال کرده و در خلال این حال بزرگترین مجاهد فداکار امت اسلامی و یادگار غیور رسول خدا بمیدان مجاهده ایستاده و در مقابل هفتاد دو نفر آل عبا چهل هزارها لشکر ظلم مهیا و حضرت سیدالشهدا در راه دفع ظلم جان و مال و اهل و عیال و تمام اقارب و اولاد خود را فدا نموده و برای نشر نور ایمان و روح قرآن از جمع هستی خود در گذشت به تعظیم و احترام یک چنین مجاهد حقیقی نه فقط عالم اسلام بلکه جمیع افراد بشر بحکم عقل و تجربه مامور و مجبور هستند .

بلی این ذات اعظم همان حسینی است که جدّ بزرگوارش نه تنها برای عرب و قریش بلکه در مقابل تمام دنیا برای اثبات حق و حقانیت مقابله نموده و از تنهایی و بی مدد کاری اصلاً ملاحظه نفرمود .

این فداکار بزرگ کسی است که پدر نامدارش از مقابله با عمرو بن عبدود که هزارها صحابه از مبارزه آن یکمفر می ترسیدند ابداً ترس و هراسی نداشته .

اینست که غیرت احمدی و صولت حیدری در ذات حسینی تجلاً نموده برای خلاص کردن اساس اسلام از تسلط هیکل (یزیدی) بچنان فداکاری بی نظیری اقدام فرمود .

بلی این فداکاری چون بر عموم ملت اسلامیة عاید است هکذا ماتم و فداکاری که از این حاصل شده باز بر عموم عاید میشود و وظیفه است که عدّه آن بر جمیع افراد اسلامی واجب و لازم است و باید که روز ولادت این فداکار اعظم برای عموم روز عید و زمان شهادتش ماتم عمومی باشکله رسمیه بوده باشد .

در این عصر بعالم مدنیت نظر فرمائید که روز ولادت يك قهرمان  
 هلیت یا يك موجد و مخترع صنعت یا يك فاتح مملکت چطور از طرف  
 ملت و جماعت با احتشام و احتفال یاد میشود این امریست موافق عقل  
 و حق گذاری .

ثانیاً ما قانع شده ایم که منشاء نفاق و تفرقه حاضره مابین ملت  
 اسلام از تحقیر اهل بیت نبوی و نشناختن قدر و درجه آل طاهریں  
 علیهم السلام بوده است بنابراین لازم است که تفرقه اسلامی باز در همان  
 مرکز مقدس مبدل با اجتماع گردد و اولین علامت این نیت یا همان  
 اشتراك در ماتم حسینی می باشد زیرا که این کما اینکه تا حال علامت  
 ظاهره افتراق بوده لازم است که من بعد نشان و قرینه باهره اجتماع و  
 اتفاق گردد .

ثالثاً اخبار و احادیث بی شمار وارد شده که به مصائب بی نظیر جگر  
 گوشه زهرا اندوهناک و غمناکی واجب است .

مثلاً ابراهیم النخعی که از کبار تابعین و از اساتذّه ابی حنیفه می باشد  
 روایت میکند که روزی در حضور امیر المؤمنین علی علیه السلام حضرت  
 امام حسین وارد گردیده فرمود : ( یا بنی ستقتلک بعدی و تبکی علیک  
 السماء و الارض ) اثبات این ماده اظهر من الشمس است

بلی امام حسین علیه السلام برای خلاص کردن دین اسلام از کفر  
 یزیدی دعوت جماعت کوفه را اجابت فرمود و عمو زاده خود مسلم بن  
 عقیل را قبلاً بکوفه فرستاد و خود آنحضرت نیز بارکان اهل بیت طاهره  
 و اقربای خود و خواص متعلقان عازم کوفه گردید . درحین ورود مسلم  
 بن عقیل تمام اهل کوفه بیعت بر امام کردند در این اثناء عبیدالله بن زیاد

که از طرف یزید بر کوفه والی معین شده بود غفلتاً وارد ، کوفیان غدار و بی ثبات بمحض ورود از بیعت امام نکول نمودند در نتیجه بیوفائی این جماعت مسلم بن عقیل با دو پسر صغیر شربت شهادت نوشیده و نعش پاك آن حضرت برای اخافه مردم بدار آویخته شد .

در خلال این احوال امام علیه السلام در نزدیکی کوفه در کنار فرات وارد شده در مقابل مقدمه الجیش ابن زیاد ایستاد .

در حضور امام حسین فقط هیجده نفر اولاد و اقارب آن حضرت و چهل و چهار نفر هم از اشیاع و اتباع بودند . جنگ فلاکت اثر شروع شده بدو چهل و چهار نفر محبین خاندان اهل بیت اطهار یکا یکا در میدان مبارزه بسعادت شهادت فایز گردیدند ( انالله وانا الیه راجعون ) در این اثنا آب فرات را بروی امام بستند آل رسول خدا سه روز آب نجشیده بودند هیجده نفر ذریه پیغمبر فرداً فرد در پیش روی امام علیه السلام در میدان کارزار شربت شهادت نوشیدند امام مسلمین بعد از شهادت یاران خود در حرم با عیال و اطفال تنها ماند

قهرمان بزرگ صحنه کربلا علمدار سیدالشهدا حضرت ابالفضل عباس بن امیر المؤمنین و قاسم بن حسن که برادر زاده آنحضرت و علی اکبر ولد ارشدا امام و از فداکاران میدان شهادت عون ، ابراهیم ، که پسران عبدالله بن جعفر طیارند بودند .

در این اثنا پسر کوچک امام علیه السلام از شدت عطش بی تاب شده با زبانحال از پدرش آب خواست فرزند ساقی حوض کوثر در کنار نهر فرات بیک جرعه آب بطفل شش ماهه خود قادر نشده علی اصغر را روی دست بکنار فرات برده و با کلماتی که قلم بتحریر و زبان بتقریر آن قادر نیست

برای طفل صغیر مطالبهٔ يك جرعه آب نموده آمد که امت يك جرعه آب بطفل صغیر امام خود ندادند و با يك تیر زهر آلود حضرت علی اصغر را شهید کردند .

امام که تنها مانده بود پس از اتمام حجت عزم میدان شهادت نمود ، گروه کفار امام زمان را شهید کرده سر مبارکش را از تن جدا نموده برای یزید تحفه فرستادند و بخیم ظاهره آتش زده عصمت سرای نبوت را تاراج کردند سر مبارک امام علیه السلام در سرنیزه و اهل بیت رسالت را سوار شتران عربان بشام نزد یزید آوردند بلی اینست حرمت و احترامی که امت بنور دیدهٔ رسول خدا و ودیعهٔ محترمهٔ او نموده اند ( فسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون )

از قافله امامت که از صحرای کربلا مراجعت کرده بودند از جنس ذکور فقط حضرت علی اوسط امام زین العابدین است که در آنوقت مریض بود و همشیره امام ، زینب و ام کلثوم و دختران او سکینه و فاطمه و سایر اهل و عیال آنحضرتند

حضرت حسین علیه السلام سه پسر داشت عالی اکبر مادرش لیلا که بزرگترین قربانیهای کربلا است دیگری علی اصغر که در آغوش پدر با لب تشنه با تیر حمله شهید گردید سیمی حضرت زین العابدین که در کربلا ناخوش و پدر سایر ائمه طاهرين می باشد

قبريالك امام در کربلا می است کربلا زیارتگاه دوم عالم اسلام است هر سال زوار آنحضرت بالغ بر ملیونهاست زادانشرفها در اینجا انبات یکماده مهمه را لازم و واجب می بینیم

جماعت اهل سنت زیارت مقابر متبر که و تربت مشایخ را چقدرها

لازم و با ثواب می بینند آشکار است ، خیلی از ما جماعت سنت ببخارا برای زیارت حضرت بهاء الدین نقش بندی و یا اینکه بمصر بزیارت شیخ اکبر یا بقونیه بزیارت جلال الدین رومی می روند خیلی دیده می شود که از جماعت ما هزار ها تا اناطولی رفته در آنجا قبور صلحا و مشایخ را زیارت می کنند ولیکن در مقابل این خیلی کم اتفاق می افتد که از این جماعت بکربلائی معلا رفته ائمه اطهار را زیارت نمایند حالاً من سوال می کنم هر گاه ما زیارت قبور مشایخ و صلحا را برای ثواب آخرت می کنیم پس چرا بزیارت ائمه اطهار نمی رویم ؟ ...

هر گاه در آن مشایخ نور و فیضی هست همان نور و فیض محمدی است و فیض علوی زیرا غیر از نور محمدی دیگر نوری نیست و سوای فیض علوی فیضی نه ، آشکار است مشایخ و صلحا که ما قبور ایشان را زیارتگاه نامیده ایم ایشان هر گاه بکمترین خدمتکاری ائمه اطهار خصوصاً حضرت حسین علیه السلام نایل شوند خیلی مفتخر هستند ارباب حقیقت و اساتید خواجگان تصوف اجماعاً اقرار کرده اند که استاد حقیقی جمیع ارباب طریقت و فیض رسان عالم امیر المؤمنین علی علیه السلام است این ماده را تمام مشایخ اقرار و اعتراف کرده اند

مادامی که مسئله چنین است پس چرا زیارت چنان مشاهد و مقاماتی که محل فیض و منبع نورانیت است تعطیل میشود ؟

نظر بفکر این بنده نقیصه بجماعت متوجه نیست بلکه راجع بعلماء و فقها که حکمران دین و روح جماعت هستند می باشد و تحریص و تشویق نکردن علماء و فقها جماعت را بچنین اقدامات عالیه منتج از همان تعصب منحوس است که مرض مهلک اتحاد اسلامی میباشد امیدوارم که متدرجاً

اتحاد اسلامیه مابین افراد ریشه های محکم دوانده و بعد از این عموم افراد اسلامیه عتبات عالیات ائمه خود را دائما کجکل بصر کرده و زیارت آن بزرگواران مسارعت نمایند و قناعت کامله داریم که در این مسئله جبر نقصان و تلافی هافات نمایند .

( امام رابع امام زین العابدین (ع) )

امام زین العابدین در سال سی و هشتم تولد یافته در شهادت امیر المؤمنین علیه السلام دو ساله بود مادرش شهربانو از نسل نوشیروان عادل اسم مبارکش (علی) امام زین العابدین پدر ائمه بعد از خود میباشد هر گاه تمام مصایب و نوایب عالم و تمام هموم و آلامی که بجنس بنی آدم عارض شده بر یک مکان جمع نمائیم خواهیم دید که با مصایب انبیاء عظام سلام الله علیهم اجمعین مقابل نمی شوند و هر گاه مصایب متاعب تمام انبیاء را ملاحظه نمائیم واضح میشود که با مصایب و ابتلاآت دوازده نفر امام برابر نمی شود و اگر آلام ائمه اثناعشر را در یکجا ملاحظه نمائیم بمصایب امام سجاد معادل نخواهد شد؛ امام سجاد دو ساله بوده که مصایب بر آل محمد (ص) حلول نموده شهادت امیر المؤمنین، مصیبت امام حسن، قیامت کربلا، و ارادات شام، شماتت کوفه، تحقیر اعدا، تمام این مصایب عمر این امام هبیب را گرفته است .

یک نفر از خواص اصحاب امام سجاد روایت میکند که روزی از شدت بگای آنحضرت دلم سوخته عرض نمودم یا بن رسول الله یا بحفظه از روی لطف راحت باشید امام نظر بمن نموده فرموده یا هذا حضرت یعقوب نبی چند پسر داشت عرض کردم دوازده پسر داشت امام فرمود چند نفر از این دوازده پسر غایب شده بود؟ عرض کردم یک نفر در صورتیکه



بغیاب یکنفر از دوازده پسر حضرت یعقوب آنقدر گریست چشمهای مبارکش سفید شد من چطور آرام شوم در صورتیکه هیچده نفر از خاندان رسالت در یکروز شهید کرده سرهای مبارکشان را بریده بدن های عربان را روی خاک وریک گذاشتند، علامه دمیری این روایت را در کتاب (حیواة الحیوان) نقل کرده میگوید :

روزی امام زین العابدین از بازار مدینه می گذشت و براستر خوب خوش رفتار سوار بود یکنفر شامی بدبخت بالبسه فاخره آنحضرت نظر کرده از اسم مبارکش سؤال نمود همینکه می فهمد که امام زین العابدین است شامی نسبت بآن حضرت ناسزا می گوید امام زمان در مقابل فحش شامی میفرماید ای مرد می بینم آدم غریبی هستی شامی عرض می کند بلی غریبم امام، در این صورت بمنزل ما بیا هر گاه بتو خوراک لازم باشد میخوری و اگر لباس لازم شود می پوشی و اگر اسب لازم شود سوار می شوی، شامی از این جواب غش کرده بر زمین می افتد.

ابونعیم الحافظ در کتاب (حلیة الاولیاء) روایت میکند که زهری که از خواص اصحاب امام زین العابدین بود میگوید: روزی عبدالملک بن مروان امام علیه السلام را مقید و مغلول بشام احضار کرد من بحضور آنحضرت شرفیاب شده عرض کردم ای کاش عوض شما این بنده را در بند نمایند امام فرمود ای زهری اگر من بخواهم از این بند خلاص می شوم و در این اثنا حضرت دست و پایش را از بند خارج فرمود و پس از مدتی از نظر ظالمین غایب گردید، امام زین العابدین صد هزار ها از قبیل کرامات و معجزات دارند که بذکر و تحریر آنها در اینجا قادر نیستیم امام علیه السلام در مدینه منوره سال نود و پنجم هجری در پنجاه

سالگی رحلت فرمود ، قبر شریف آنحضرت در بقیع با قبر مبارك امام حسن مجتبی در يك قبه است و قبر امام محمد باقر و امام جعفر صادق نیز در همان قبه است چه بقعه پاك قبه تابناکی که محتوی چهار نفر امام همام می باشد زاد الله شرفاً .

حضرت امام زین العابدید (عس) بیست اولاد داشته است یازده نفر پسر و نه نفر دختر نسل امامت از حضرت محمد باقر (عس) می باشد .

❁ ( امام پنجم محمد باقر (عس) ) ❁

امام ابو جعفر محمد باقر در تاریخ پنجاه و پنج هجری تولد یافته است . مادرش دختر امام حسن (عس) ام عبدالله است . امام محمد باقر (عس) اولین علوی است که از دو نفر علوی متولد شده است . امام (س ع) کما اینکه امام عصر خود بوده مرکز علوم دینی و قرآنی بوده است . بنا بر این آن حضرت باقر نامیده شده است . ولی حکام ظالم و جابر بنی امیه نشر انوار حقیقت آن بزرگوار مانع گردیده لهذا حضرت باقر (عس) مجبور بانزوا و مجال داده نشد که جماعت از علم و اجتهادش بهره مند و فیض یاب گردد علم و فتوای آن حضرت فقط با اولاد کرام و خواص بندگانش باقی مانده است : امام (عس) در سال یکصد و هیجده هجری در سن شصت و سه رحلت فرموده و در بقعه بقیع مدفون شده است امام (عس) شش پسر و سه دختر دارد که ولد بزرگش ابو عبدالله جعفر صادق و دیگر عبدالله ، علی ، زید ، عبدالله و ابراهیم است : نسل امامت و نوبت وصایت در ابو عبدالله است :

❁ امام ششم جعفر الصادق (عس) ❁

جلالت قدر و عظمت شأن این امام کبیر بدایره تقریر و تحریر

نمی‌کنجد درجه علم و عرفان آن حضرت از این فهمیده میشود که « جابر بن حیان الصوفی » که از خواص شاگردان او است ، علوم صادره از آنحضرت را بیان و تحریر و پانصد رساله را محتوی گردیده است ملاحظه فرمائید فقط مأخوذات یکنفر شاگرد امام صادق اینقدر است پس آنچه که سایر اصحاب و توابع او جمع کرده یا شنیده اند چقدر خواهد شد امام جعفر کماینکه وصی امامت عصر خود بوده هکذا محیط علوم دینی و مأخذ علوم قرآنی بود عبدالله بن عباس گفته است علم بده حصه تقسیم شده که نه قسمت آن مخصوص بحضرت امیر مؤمنان میباشد و بیک حصه باقی باز آن حضرت از همه اعلم بود حالا های گوئیم علومیکه در حضرت امیر مؤمنان بود تا امام جعفر صادق روز بروز متزاید می‌شد و تمام آنها معلوم حضرت صادق می‌بود .

شیخ ابو عبدالرحمن السلمی در کتاب (طبقات المشایخ) می‌گوید که : ( ان الامام جعفر الصادق « فاق جمیع اقرانه » و هو ذو علم غریز فی الدین « وزهد بالغ فی الدنیا » و ورع تا عن الشهوات « و ادب کامل فی الحکمة ) .

« و هفتادای ارباب تصوف » و پیشوای هشایخ طریقت ابازید بسطامی گوید که بنود و نه استاد کامل خدمت کردم هر گاه امام جعفر صادق را ندیده بودم بی ایمان بقبر میرفتم . جلالت شأن امام را از این ماده قیاس نمائید .

علامه دمیری در کتاب « حیوة الحیوان » روایت می‌کند که ابوحنیفه نعمان بن ثابت می‌گوید که بامعیت (ربیع) وارد خدمت امام جعفر صادق شدم حضرت فرمود بقیاس عمل می‌کنی ؛ ابوحنیفه میگوید عرض کردم

بلی در این اثنا امام فرمود لا تقس ، اول من قاس ابلیس ، فانه قال انا خیر منه خلقتی من نار و خلقتنه من طین ، ابو حنیفه گوید امام از من چند سؤالی فرمود که بجواب هیچکدام قادر نشدم بعد خودشان توضیح مسئله نموده آخر فرموده در سر تو چهار قسم آب است یکی در دهان دوم در بینی سیم در گوش چهارم در چشم هر گاه قیاس صحیح بوده باشد باید طعم هر چهار ، يك بوده باشد زیرا که تمام از يك ماده و يك میده هستند لیکن می بینیم که طعم این میاه اربعه مختلف است مثلاً آب دهان شیرین و آب چشم ترش آب بینی شور و آب گوش تلخ است (نعمان بن ثابت ابو حنیفه) میگوید امام جعفر الصادق حکمت خداوندی را از این میاه اربعه یکایک تعداد و اسباب آنها را معاینه فرمود من از علم امام علیه السلام متعجب شدم .

تعلیم و انابت ( ابازید طیفور بسطامی ) از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام است که وارث علم امیر المؤمنین (ع) است و اینکه میگویند حضرت جعفر از جد مادری خود قاسم بن محمد تلمذ نموده مطابق عقل و نقل نیست راست است قاسم شخص فاضل و پیر کامل بوده لیکن حضرت جعفر که وارث علم نبوی بوده تعالیم آن حضرت از غیر امام بهیچ وجه با محاکمه عقل و دلایل نقل هوافتت ندارد .

باهمه این دایره علوم و بحور حکمت امام انام جبابره زمان از نشر انوار حکمت مانع آمده بنابراین فیوضات نامتناهی آن حضرت فقط باولاد و توابع خاص او هانده است .

منصور دوانقی که در عصر امام علیه السلام خلیفه بوده همیشه آن وجود مبارک را تهدید و تخویف نموده دائماً آن حضرت را در

زندانیهای تنگ و تاریک با بندهای گران محبوس کرده ولی در مدینه مالک بن انس و در کوفه ابو یوسف را غرق انعام و احسان می نمود ولی ابو حنیفه که با وجود امام عصر قاضی و حاکم بودن را قبول نکرد لهذا منصور او را حبس کرده و با دست ربیع حاجب خود صد چوب بابی حنیفه زد تعمان بن ثابت در زندان در اثر ضربت ربیع وفات کرد . منصور هر گاه می شنید یکنفر از امام جعفر صادق علیه السلام فتوی شنیده بیچاره مستمع را گرفتار ادا و جفا می نمود ولیکن کتابی که در فقه مالک ابن انس مجتهد مدینه با اسم ( موطا ) نوشته بود بزور و جبر ما بین اهالی نشر نمود . سبب این آشکار است زیرا که وجود امام و نشر انوار علوم از آن حضرت مغایر آمال دینوی و هواهای نفسانی ظلام و هوا پرستان بود .

عجب این است جماعت خاصه که در نصر امام حاضر شده و ظاهرا مسائل مسألت تقیه بودند باین سبب از خرمن علوم امام علیه السلام خوشه چین گردیده و تمام کتب و اعمال خودشانرا بافتاوی امام تطبیق و مآل مال کرده ولی جماعت عامه که در آن زمان هیچ قسم تقیه نداشتند با ( هارون الرشیدها مامون ها و منصور دو انقی ها و متوکل ها ) مربوط شده و ابدا بعدی که مخالف آرزوی ظلمه جفاکار بود اقدام نمیتوانستند چونکه ابوحنیفه نعمان بن ثابت که برخلاف عقیده منصور عمل کرد در زندان مقتول شد

منصور ابوحنیفه را بفتنارت دعوت کرد ابوحنیفه رد نمود ابو یوسف شاگرد ابوحنیفه از استاد خود علت رد خواهی منصور را پرسید ابوحنیفه جواب داد که احکام شرعیه بحر عمیق است ابو یوسف

گفت ببحر عمیق را با سفینه علم شق و سیر می توانی نمود ابوحنیفه گفت  
سفینه علم هانیستیم بلکه علماء اهل بیت رسول خدا و ملاح آن ابو جعفر الصادق  
می باشد بجهت همین حرف ابوحنیفه چوب خورد .

يك ماده حیرت آور نیز در اینجا هست که قید آنرا لازم می دانم :  
جماعت علماء عامه دایر بعلوم شرعیه کتابهای خارج از حصر و  
حساب تألیف کرده اند صد هزارها بلکه یابصد هزارها احادیث روایت  
نموده اند ملیونها آثار اخبار نوشته اند ولی در توی همه روایات و اخبار  
از ائمه اطهار که بعد از امام زین العابدین علیه السلام آمده اند هیچ  
روایت حدیث و خبری ضبط نشده است و ما بین روایات از ائمه اطهار  
ابداً اسمی نیست .

در کتب فقه در هزار جا اسم ابو یوسف ، محمد بن حسن شیبانی و  
غیر از اینها می بینم ولی یکمرتبه هم نام ( کاظم ) ( صادق ) ( رضا ) را  
نمی بینیم مگر اینها ارکان خاندان نبوت نیستند ؟

در صحیح بخاری نه هزار و صحیح مسلم یازده هزار حدیث است  
که ما بصحت آنها اقرار می کنیم ولی از تمام این احادیث يك خبر بائمه  
اطهار اسناد نشده است و در میان این همه روایت نبودن اسم از باقر ،  
صادق ، کاظم ، آل محمد تأسف آور نیست ؟ ما این بحث پر اسفرا در اینجا  
خاتمه داده تفصیل را بمجا کمه تاریخ واگذار می نمایم .

امام علیه السلام پنج نفر اولاد ذکور دارد که یکی اسماعیل در  
حال حیات امام علیه السلام وفات کرده در بتیم مدفون است دیگری  
عبدالله با اسماعیل از یکمادر متولد شده ( محمد دیباج ) ( موسی کاظم )  
که وصی حضرت بوده است .

## ( امام هفتم امام موسی کاظم «ع» )

امام موسی کاظم ولد ارشد امام جعفر صادق می باشد مادرش حمیده ، این امام از خلفای بنی عباس معاصر خود بچه نوع آزار و جفاها مبتلا شده و قهقهه ایست دلخراش راست است ( لکل موسی فرعون و لکل محق مبطل ) مهدی خلیفه عباسی امام را از مدینه پیغداد احضار کرده حبس نمود پس از زمانی مهدی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را در خواب دیده بغضب آنحضرت دچار گردید مهدی ناچار صباح آن حضرت را از حبس خلاص کرده هارون الرشید بامام علیه السلام خیلی ایذاء و اذیت کرده ، این ظالم از یکطرف بعبادت و اطاعت اقدام کرده بعلماء و ارباب حاجات و فقرا انعام و احسان می نمود و صاحبان علم و کمالات را صیانت و حراست میکرد و از طرف دیگر ائمه اطهار را که وارثان امامت و نبوت بودند بانواع آلام گرفتار می نموده هزار ها شاعران متملق ، علماء ، و فقها که موافق آمال آرزوی او ترتیب فتوای می دادند باخودش در تخت سلطنت نشانده غرق ناز و نعمت می نمود معینا شکوفه باغ نبوت و رسالت و غنچه گلزار امامت یعنی امام عصر حضرت موسی کاظم را در زندان تنگ و مرطوب جاداده سلسله های گران بدست و پای آن حضرت میزد و علماء عامه چنین ظالم ستمکار و ستمگر غدار را بالسان تبجیل یاد نموده و حتی در عنوان او امیر المؤمنین هم می نویسند ولی این ساده دلان سبک مغز فراموش کرده اند که در نتیجه تکامل ادوار تاریخیه چنین برده های ریا و متملق دریده شده و ستمکاران و ظالم در مقابل میزهای حقیقت محاکمه خواهند گردید هارون الرشید یکمرتبه عازم حج شده امام موسی را باخودش

همراه میبرد در روضه رسول خدا هارون چنین سلام میدهد که السلام  
علیک یا بن عم . در این حال حضرت کاظم داخل شده عرض میکند السلام  
علیک یا ابتاء از این کلام آتش حقد هارون مشتعل میشود .

روزی امام محسن نورانی خود را استشمام کرده هارون از حسد  
گفت « تشم من لِحیتک رایحة الخِلافة ؟ » امام فوراً در جواب میفرماید  
( لا بل اشم رایحة النبوة ) بلی بفضل و کمال امام علیه السلام هارون حسد  
می نمود تا بالاخره آنحضرت را حبس کرده و مخفیا امام زمان را مسموم  
و شهید ساخت ، *اللعنةُ اللهُ على القوم الظالمین* .

امام علیه السلام در سنه هشتاد هجری روز جمعه در ماه رجب  
شهید گردید ، عمر شریفش پنجاه و پنج سال بود قبر شریفش در کاظمین  
زیارتگاه عالم اسلام است . مابین ائمه اطهار علیهم السلام امام موسی  
کثیر الاولاد است ، جمعا پنجاه و نه اولاد داشته بدین قرار *علی الرضا*  
*ابراهیم ، عباس ، محمد ، عبدالله ، عبیدالله ، جعفر ، حمزه ، زید ، هارون*  
*اسحاق ، حسن ، حسین ، عبدالرحمن ، فضل ، احمد ، عقیل ، قاسم ،*  
*یحیی ، داود ، دختران آنحضرت آمنه که قبرش در مصر و یکی فاطمه که*  
*روضه پاکش در قم که حال معصومه قم معروف و زیارتگاه است .*

حضرت موسی کاظم بجهت رفع حاجت ارباب احتیاج باب الحوائج میگویند  
( *امام هشتم امام رضا (ع) (ص)* )

بعد از امام موسی کاظم و اید ارشد آنحضرت امام رضا علیه السلام  
بالتوصایة امام بوده ، مرتبه قدر و جلالش ابن امام جابر انسان باندا را ایست  
که تفصیل آن را این کتاب مختصر گنجایش ندارد

امام علیه السلام در سال یکصد پنجاه و نهم هجری در مدینه توار



یافته است مادرش ام ولد ولی اعقل النساء زمان خود و خودش عجم بوده  
همچنانکه حضرت رضا وارث علوم نبوت و امامت بود هکذا! امواج اندوه  
و بلا نیز بآنحضرت توجه خاص داشت.

هر يك از ائمه اطهار را که ملاحظه نمائید زیاده از همه دچار  
مصائب و آلام بوده است.

امام رضا علیه السلام نیز در نوبت خود از ظلم و ایذا و اذیت چیزی  
نمانده که ندیده باشد بلی همینکه نوبت امامت با امام رضا علیه السلام  
رسید در ابتدا احترامات و نوازش مأمون در حق حضرت رضا حیرت  
آور بود ولی حضرت رضا که باسرار مکنونات آشنا عواقب امور را  
میدانست بالاخره مأمون بمدینه کسی فرستاده امام را بخراسان احضار  
کرد حضرت رضا علیه السلام مسئول مأمون را رد کرده ولی مأمون  
اصرار نمود امام لابد مانده از مدینه عازم خراسان گردید بمرو شاه جهان  
رسید مأمون تقبل و تقلد خلافت را بآنحضرت تکلیف کرد حضرت رضا  
که باسرار ضمائر واقف بوده تکلیف مأمون را قبول نکرد عاقبت تقبل  
در ایت عهد را مأمون از آنحضرت خواست نمود امام علیه السلام ظاهراً  
قبول فرمود مأمون دختر خودام حبیبیه را بآنحضرت تزویج کرد باین  
همه باز حوصله مأمون از نشر علوم و انوار هدایت امام علیه السلام به  
تنك آمده عاقبت باز هر جفا آن حضرت را شهید نمود ، عدم اجتماع  
ظالم و عدل حق و باطل علم و جهل را در يك جا مأمون باین ارتکاب  
غدارانه اثبات کرد .

انوالصالح من الصالح می گوید امام در حال عزیمت خراسان من هم  
بر حضورشان بودم از نیشابور حرکت فرموده بقاهر سقینی سوار بود

از ارباب علم خراسان اسحاق بن راهویه ، احمد بن حرب ، یحیی بن یحیی ،  
 بحضور امام شریفیاب شده عرض کردند یا بن رسول الله با یك خبر كه  
 از آباء و اجداد پاكت شنیده مارا مسرور و مستفیض فرما حضرت رضا  
 در مقابل سؤال ایشان سر مبارك را بالا نمود گفت ( انی سمعت من ابی  
 موسی قال انی سمعت من ابی ابو عبدالله جعفر انه قال سمعت من ابی  
 محمد الباقر انه قال سمعت من ابی علی انه قال سمعت من ابی حسین  
 انه قال سمعت من ابی علی امیر المؤمنین انه قال انی سمعت من رسول الله  
 صلی الله علیه و آله انه قال من قال لا اله الا الله دخل حصنی فمن دخل  
 حصنی امن من عذابی ثم قال الا بشر وطها و قال الا ما امن شروطها  
 معنای حدیث كه باسلسله امامت بحضورت رسالت پناه میرسد چنین  
 است كامة لا اله الا الله حصن من است هر كس كه داخل به حصن من باشد  
 از عذاب من در امن است ولیکن باید بشرط كامة طیبه نیز عمل نماید  
 و من از شروط آن هستم .

امام رضا در سال بیست و سه هجری در چهل و نه سالگی بازهری  
 كه در توی انار یا انگور بوده است شهید شده ان الله و انا الیه راجعون  
 روضه معالی آن حضرت در باده طیبه مشهد مقدس و زیارتگاه بزرگ  
 عالم اسلام و دارای قبه مطلائی است كه مثل و نظیرش در عالم یافت  
 نمی شود زاد الله شرفاً . وراثت امامت از نسل پاكش بوارث خود امام  
 محمد تقی رسیده است .

( امام نهم محمد تقی علیه السلام )

امام محمد تقی در مدینه منوره در سال یکصد و نود و پنج هجری  
 تولد یافته است خایفه عباسی معاصر با امام ، معتصم بود آنحضرت را از  
 مدینه ببغداد جلب نموده و معلوم است امام همامی كه تمثال نبوت و امامت

بوده ممکن نبود در چنان دایرهٔ جور و غدر امرار حیات نماید بنابراین در سن بیست و پنج ساله امام را با زهر جفا شهید کرده زوجهٔ آن حضرت را بسرای نخلافت بردند الا لعنة الله على القوم الظالمين .

قبر پاک آن حضرت در بقعهٔ جد بزرگوارش امام موسی کاظم در بغداد می باشد نسل امامت پیسر بزرگوارش امام علی النقی رسیده است  
( امام دهم امام علی النقی علیه السلام )

امام علی النقی علیه السلام در مدینهٔ منوره در سال دویست و چهارده هجری تولد یافته مادرش کنیز ، اسم او ( سمانه ) بوده .

معاصر آن حضرت از خلفای عباس ظالم تر عباسی بوده که از جمیع خلفای عباسی اغلظ و عناد او در حق اولاد رسول خدا کاملتر بود ، درجهٔ عناد و ارتداد او از این بنید قیاس شود ، قبهٔ عالیة را که روی مرقد منور امام حسین علیه السلام در کربلا بنا شده بود آن شقی هدم و خراب کرده با خاک یکسان نمود امام علی النقی را جبراً و قهرآ از مدینه بسامره آورده محبوس کرد بیست و یکسال امام زمان در حبس جفا گرفتار گردید .

یکشب متوکل بساط عیش و نوش را مهیا نموده نصف شب امام علیه السلام را مقید و مغلول بمجلس خود حاضر ، و آن حضرت را وادار نمود که در آن مجلس فسق و فجور بنشینند . يك كاسه شراب داده آنحضرت را مجبور بخوردن آن کرد . امام (ع) در جواب می فرماید : ایزد متعال خاندان ما را از جمیع رجس و نجاست پاک و مطهر فرموده ، بسابقهٔ مستی شراب متوکل آنحضرت را بتغنی و ترنم وادار و مجبور نمود . یادگار از کان نبوت و خاندان امامت این تکلیف متوکل

را نیز رد فرمود : امام علی النقی (عس) در سال دویست و پنجاه و چهار  
در سن چهل با آلام و مصایب بسیار در « سامرا » رحلت بدار عقبی فرموده .  
از امام علی النقی (عس) دو واد موجود است : یکی « ابو محمد حسن »  
و دیگری « جعفر » است بهمین جعفر بجهة ادعای امامت جعفر کذاب  
گویند . وصی آن حضرت « ابو محمد حسن » می باشد .

( امام یازدهم امام حسن عسگری (عس) )

بامام حسن (عس) لقب (عسگری) داده شده زیرا که در نتیجه  
ظلم و جنای خلفای عباسی دائماً در « سامرا » در میان عسگر و لشکر  
توقیف می شد امام حسن عسگری در سال دویست و سی و یک هجری تولد یافته  
در جلالت قدر این امام همینقدر کافی است که خداوند متعال برای  
او پسری کرامت فرموده که جمیع جن و انس و ارض و سما منتظر  
اوست . بلی امام حسن عسگری (عس) پدر بک و جودی است **صکه**  
ظهورش عالم را از عدل و رحمت پر خواهد کرد ، « همچنانکه حالاً ما  
از ظلم و جور است : اینست که رسول خدا می فرماید « اسمه اسمی  
و اسم ابیه اسم ابنی »

امام (عس) در سال دویست و شصت هجری رحلت فرموده در  
« سامرا » با پدر بزرگوارش در یکمقام مدفون است .

فرزندش فقط ولی عصر و زمان حضرت « محمد المهدی » عجل الله فرجه می باشد

« امام دوازدهم »

( صاحب العصر و الزمان الامام « القاسم المهدی » سلام الله علیه )

امام « ابو القاسم محمد المهدی » در تاریخ دویست و پنجاه و پنج  
هجری در یازدهم شهر شعبان متولد شده ، مادرش « ام ولد » اسمش

« نرجس خاتون » پنجساله والد بزرگوارش از دار فنا رحلت فرموده  
 امام (عس) دو مرتبه غیبت فرموده اولی غیبت صغری دوم غیبت کبری  
 امام علیه السلام تا بحال زنده بوده . در وقتی که خدا اذن دهد  
 ظهور نهوده روی زمین را از عدل مالا مال خواهد نمود چنانچه حالا  
 ممالک از ظلم است

ظهور امام (عس) ها بین امت چون متفق علیه است بنا بر این  
 در این کتاب بشرح دلایل محتاج نمی باشیم :

ولی قدری از مقالۀ مفصل پیشوای طریقت و مقتدای تصوف  
 « شیخ محی الدین » عربی را در بارۀ حضرت حجت (عس) در اینجا ذکر  
 می کنیم : قال « الشیخ محی الدین » عربی : « سیظهر الامام المهدي القائم  
 المنتظر وهو حجة الله و خليفته ، و ظهوره في مكة بين الركن و المقام  
 بسعد الناس به اهل الكوفة ، يقسم الغنيمة بالسوية ، و يحكم في القضية  
 و يعدل في الرعية ، و يخرج عاي فترة من الدين ، و من ابي قتل ، و  
 من نازعه خذل يبايعه العارفون بالله ، و له رجال يقيمون دعوته وينصرونه  
 وهم وزراءه يحمون اقبال الاماكة و يكمل عدتهم يوماً ثلثة مائة و ثلثة  
 عشر رجلاً كسبه من العجم ايس فيهم عربی ولكن يتكلمون بالعربية الصرفة (۱)

(۱) ترجمه : امام مهدی قائم منتظر ظهور خواهد آمد ، وی حجت خدا و خلیفه اوست .  
 ظهور او در مکه بین رکن و مقام است سعادت مندترین مردم باو اهل کوفه اند .  
 غنیمت را بالسویه تقسیم میکنند ، در قضیه حکم میکنند ، در رعیت عدل و داد  
 مینمایند ، در دوزخ فشرترین خروج میکنند . هر کس ناسد برد کشد میشود و هر کس  
 باو منازعه نماید متکرب میگردد . عارفان خدا باو بیعت مینمایند ، برای او رجالی  
 است که دعوت او را بر پا میدارند و او را نصرت میدهند و آنان وزراء اویند  
 و ثلث سنه سنه را بسوس مگیرند شماره آنان در یکروز سیصد و سیزده  
 نفر که باو میشود همگی آنان از عجمند در آن عرب نیست و لیکن بلغث عربی  
 صرف سخن میگویند . پایان ( سید محمود طالقانی )

شيخ عبد الكريم البهائي - ١٤٠ - صدر الدين قونوي وعلامت قائم

الى آخره و انشد في ذلك و قال شعراً :

« هو خليفة مسدد بفهم متعلق الحيوان وسيرى عدله في الانس والجان »  
و قال ايضا .

« فلا تعدل باهل البيت خلقاً فاهل البيت هم اهل الشهادة »

« فبغضهم من الانس خسر حقيقى و حبهم عبادة »

از پيشوايان ارباب طريقت و تصوف شيخ « عبدالكريم » البهائي

در ظهور امام قائم عجل الله فرجه اين ابیات را نظم و انشاد نموده است

« في يمن امن يكون لاهلها الى ان ترى نور الهداية مقبلا »

« بميم مجد من سالة حيدر و من آل بيت طاهرين بمن علا »

« يسمى بمهدى من الحق ظاهر بسنة خير الخلق يحكم اولاً »

شيخ « عبدالرحمن البسطامى » در كتاب « درة المعارف » در حق

امام مى فرمايد .

« و يظهر ميم الهجد من آل احمد و يظهر عدل الله في الناس اولاً »

« كما قد روينا عن على الرضا وفى كثر علم الحرف اضحى محصلاً »

« و يخرج حرف الميم من بعد شينه بمكة نحو البيت بالنصر قد علا »

« فهذا هو المهدي بالحق ظاهر سائى من الرحمن الخاى مرسلاً »

« ويهله كل الارض بالعدل رحمة ويمحو ظلام الشرك و الجور اولاً »

« ولايته بالامر من عند ربه خليفة خير الرسل من عالم العالاً »

« صدر الدين قونوي » از كتاب « منايخ صوفى » در حق امام قائم

عليه السلام ميگويد :

« يقوم بامر الله في الارض ظاهراً علي رغم الشياطين يمحى الكفراً »

« يؤيد شرع المصطفى وهو ختمه و يمتد من ميم باحكامها يدري »

هر گاه بخواهیم تفصیل حال این امام را شرح دهیم در آن حال غیر از این کتاب مجلدات دیگر تشکیل میشود. ولی مقصد ما تحریر تمام گذارشات آل محمد (ص) نیست بلکه با قانون عقل و نقل تشریح و محاکمه مواد و عوارضی است که در تاریخ خاندان رسالت حادث شده است. ظهور « مهدی قائم آل محمد » در میان امت اسلامییه مسئله متفق علیه بوده و محتاج تشریح و محاکمه ما نیست.

چون حدیث «من مات ولم يعرف امام زمانه فقد مات میته جاهلیة» متفق علیه علمای عامه و خاصه می باشد. بنابراین هیچ فرد از افراد اسلامییه پیدا نمی شود که بوجود صاحب عصر و زمان اقرار نداشته باشد. ما معتقدیم که امام « محمدالمهدی » صاحب العصر و الزمان در حال حیات والد بزرگوارش در شهر « سامرا » پس از آنکه مدتی ظاهر بوده که پدرش از دارفانی رحلت مینماید. وراثت نبوت و وصایت امامت بآن حضرت میرسد. حکمت الهی حفظ و ادامه سلسله امامت را الی یوم القیمة اقتضاء میکند زیرا که پس از رسول خدا بودن ائمه دوازده نفر لابد است این عدد زیاده و نقصان قبول نمی کند زیرا که از رسول (ص) بسند معتبر در « صحیح بخاری و مسلم » روایت شده « خلفاء بعدی اثنی عشر کلهم من بنی هاشم » بهمین سبب « امام زمان (ع) » را از تسلط و خیانت اعدا باختفا امر فرموده. آنحضرت دونوع اخفا اختیار فرموده اولی غیبت صغری که در این غیبت باخواص اتباع و اشیاع ارتباط داشته، دیگری غیبت کبری که تا ظهور آنحضرت دوام خواهد پذیرفت و در زمان غیبت کبری نیز جماعتی از اخص خواص بزیارت آنحضرت رسیده و میرسند، در حال حاضر آن حضرت وزراء و نقباء دارد همین که

عدد ایشان بسیمد و سیزده نفر رسید وقت ظهور خواهد بود آنحضرت در مکه مکرمه، هابین رکن و مقام ظهور خواهد فرمود عالم را با حق و حقانیت مآل مال خواهد نمود همچنانکه حالا از جور و فساد ممالواست جمله عالم را بصوب حق دعوت خواهد فرمود و از اقصای مغرب و مشرق جواب لبیک خواهد شنید، خاتم سایه‌بان در انگشت مبارک و عصای موسی در دست، از مکه بطرف مدینه حرکت خواهد فرمود، بدعت‌هایی که پس از رحلت رسول خدا در دین اسلام ظاهر شده تماماً فاع و قمع و مناهی را ابطال خواهد فرمود پس بکوفه وارد شده مسجد کوفه را تعمیر خواهد نمود، حضرت عیسی علیه السلام بزمین نازل شده با آنحضرت اقتدا خواهد نمود پس روی زمین را بادوار هدایت منور خواهد نمود بای این توضیح مختصر کفایت و از درگاه متعال استدعا داریم که ما را در ردیف قومی محسور فرماید که رسول خدا ایشانرا بحضرت امیر بوصیه میفرماید که: (یا علی) اعجب الناس ایهانا و اعظمهم یقیناً قوم یکنونون فی آخر الزمان لم یأخذوا التبر و حجتهم عنجیم ارجحة فانوا بسواد علی بیاض ای بالاحادیث انی یکنی علی اقرضاس بسی باعلی بزرگترین مردم از جهت ایمان و تقوی قومی است که در آخر زمان بدنهای آیند و حجج و دلایل از ایشان محجوب میشود همان فو با توفیق خدا با حدیث دادگر از ما ایهان می آورند

بای درحالی که ما بظهور قائم آل محمد در کمال حدیث و مملود این کتاب را ختم کرده و شرف ظهور آن حضرت هده دانستیم خود را بخدای امامت رسیده دانستیم امیدواریم که اعمال و اخلاص گناه ما در بیسگاه جرات و درگاه امامت سرف قبول مسرف آوردیم و چون زنگه زوری قیامتی بچ (بای) در کمال بیسگاه



درس	بازرس	سطر	صفحه
این	این	۱۲	۲
وقایه	وقایه	۱۰	۴
بغداد	سامرا	۱۰	۱۰
اعدام	اعدام	۱۴	۱۰
بفکر	بفکر	۳	۱۲
ولی	ولی	۱۹	۱۶
بیت	تبیعت	۱۹	۲۰
علیه اجرا	اجرا	۱	۳۲
افراد اسلامی	اسلامی	۱۰	۳۲
اللهم	اللهم	۵	۳۵
در	با	۲۰	۳۶
خاصه	خواصه	۱۴	۳۸
هو	هی	۵	۴۰
مبارزه	مبارزه	۱۱	۴۲
نالی	نالی	۱۸	۴۳
رجوع سود بسوره توبه آیه ۲۶ و ۴۰		۲ و ۱۸	۴۸
علیه اجرا	واوب	۱۴	۵۱
اهام	بحرا	۱۲	۵۴
بماد	اعمال	۸	۷۱
معرب	حاینه	۱۵	۷۱
جسارت	معرب	۱۱	۷۲
	جسارت	۲۲	۷۲
	و	۱۷	۷۳
امنعوا	امنعوا	۱۰	۷۹
کسی	کسی	۳	۸۵

صفحه	سطر	نادرست	درست
۱۰۰	۱۰	بجمل	تبجمل
۱۰۳	۱۹	منصوب	منصوب
۱۰۶	۱۲	ایس	نذن
۱۰۸	۱۰	نضمان	نضسق
۱۰۹	۱۰	قرضه	قر بقره
۱۱۲	۹	جواب	جواب
۱۱۲	۱۲	ماه	ما
۱۱۳	۲	دفع	دفاع
۱۱۳		ذکریا	رکریا
۱۲۸	۵	عابدید	عابدین
۱۲۸	۱۷	یبع	یبع
۱۳۰	۲	خلعتی	خلعتی
۱۳۳	۱۳	فتوای	فتوی
۱۳۴	۲	اسلام	السلام
۱۳۴	۳	ا اء	ایا

## ﴿ اثرهای دیگر مؤلف ﴾

- ۱ - یوزگون - روان تاریخی عائد به حرب صفین
- ۲ - ارشاد حمزوی
- ۳ - حبرین عدی - منظوم
- ۴ - حقوق ارت
- ۵ - آثار آذربایجان - ادبی تاریخی جغرافی .

## اعتذار

ما در نشر این کتاب مراعات امانت نقل را کاملاً ننموده و هیچگونه تصرفی در مطالب و در اسلوب و در انشاء آن ننموده و از نظر محاکمه شخص و روش قضاوت خاص آن که بسیار متین و محکم بود بنشر آن مبادرت شد و در نقل ناره قضایای تاریخی بر فرض که از نقطه نظر نقد و تأخر وقوع، در خود کتاب دقتی نشده باشد زبانی باصل مطلب ندارد

( سد محمود طالعانی )

۶۰۰۶

۷ - ذی حجه الحرام ۱۳۸۱ هجران

۱۳۱۱ هجری

— — —